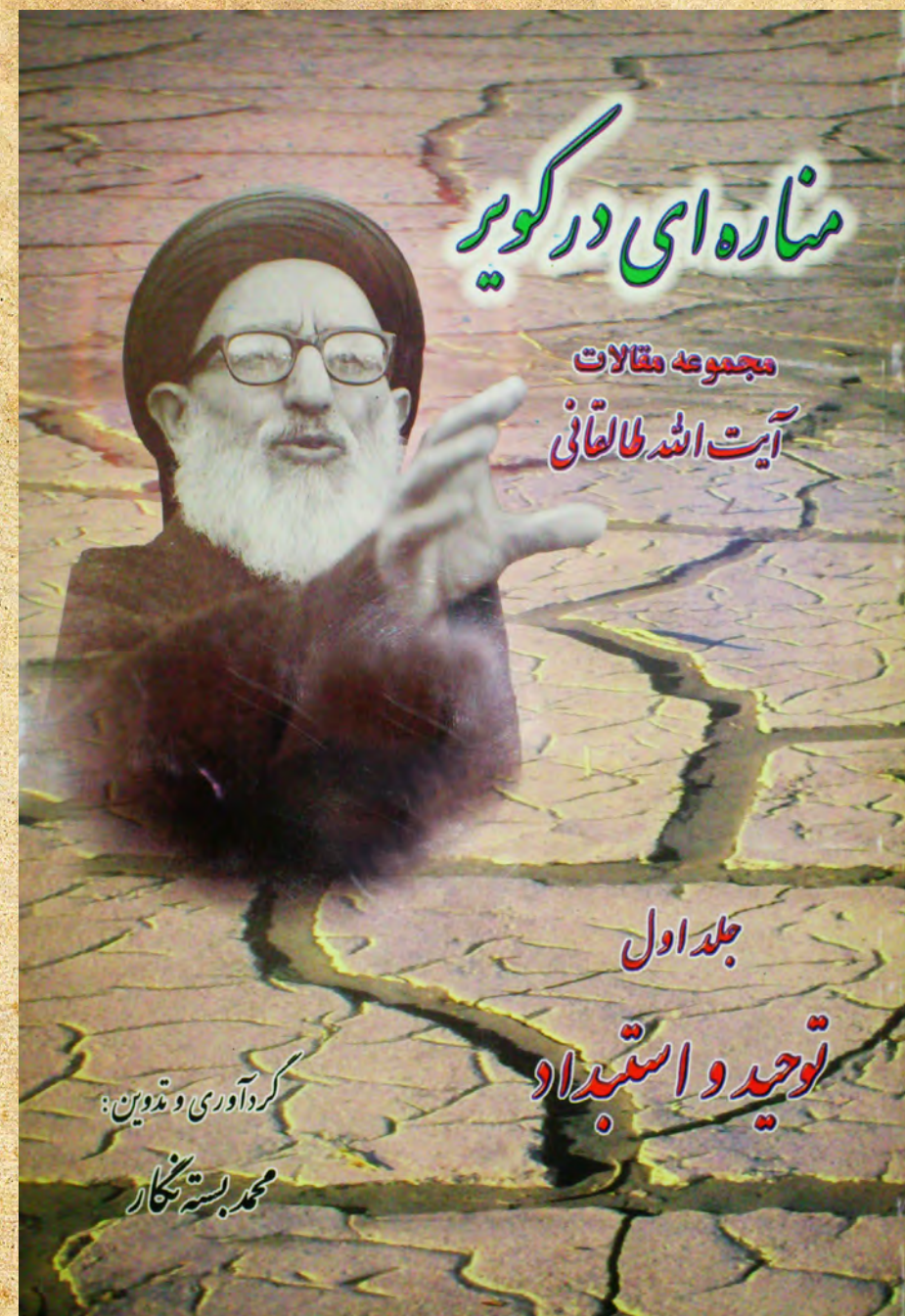


پیام ابراهیم

ماهنامه
جامعه زنان انقلاب اسلامی
سال اول | شماره ششم
دی و بهمن ۹۳ | ۶۸ صفحه | ۵۰۰۰ تومان

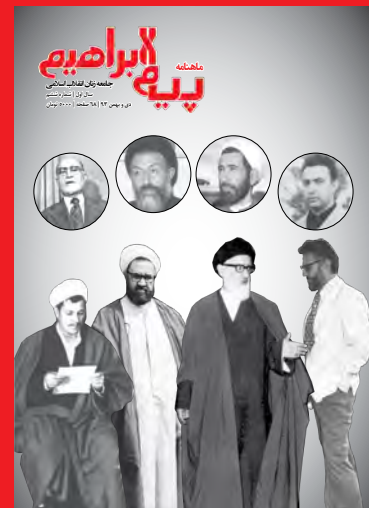


برای تهیه کتاب های فوق با دفتر ماهنامه
پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.

تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی:

info.payamebrahim@gmail.com



صاحب امتیاز
جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیر مسئول
اعظم طالقانی

زیر نظر شورای سیاست گذاری

دبیران
مهدی غنی (تاریخ)
زهره محمدزالی (اجتماعی)
لاله شاکری (اندیشه)
کیمیا انصاری (حقوقی)
منیژه گودرزی (فرهنگ)

همکاران

طاهره طالقانی، فاطمه پزشک، حوریه خانپور،
امیر حسین مصلی، زهره عامری، فاطمه طاهری،
صدیقه کنعانی و یاسمن عزیزی

امور هنری و فنی

امور هنری: آتلیه پایش و پوشش
www.payeshpouyesh@gmail.com

صفحه آرایی: حامد یعقوبی
نمونه خوانی: مرضیه بسته نگار

نشانی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی
خیابان هدایت (شهید برادران قاندی)
بعد از ظهر الاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:
info.payamebrahim@gmail.com

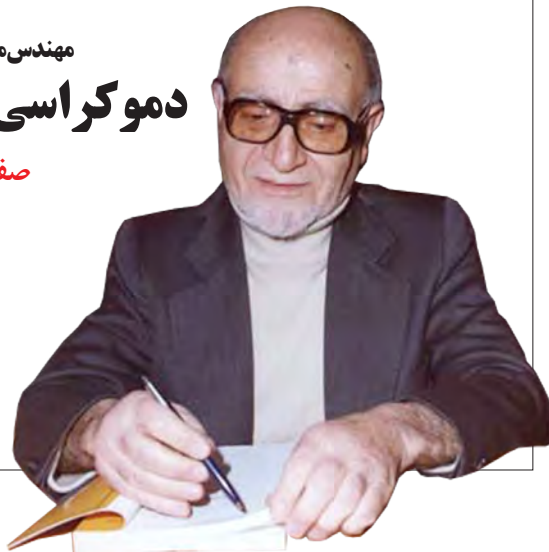
اشتراک و آگهی
۰۹۱۲۱۹۳۴۴۳۷

چاپ: ایرانیان

توزیع: پیام رسان پیروز

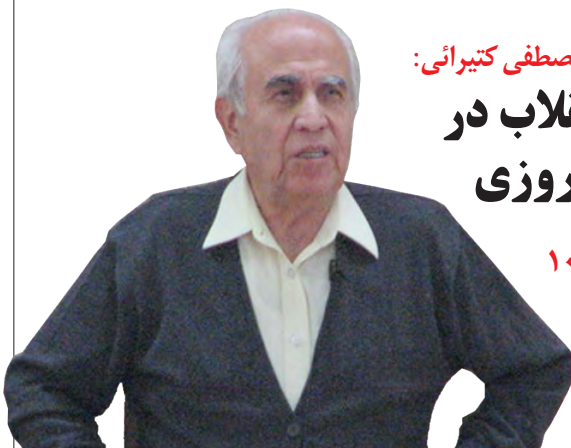
مهندس مهدی بازرگان: دموکراسی، احتیاج روز

صفحه ۲۶



گفت و گو با مهندس مصطفی کتیرائی: مدیریت انقلاب در آستانه پیروزی

صفحه ۱۰



سیر زندگی و آرای شریعت سنگلجی

صفحه ۵۱



سال ۱۳۶۰ قانون احزاب در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و در خواست تشکیل نهاد مدنی «جامعه زنان انقلاب اسلامی» به وزارت کشور ارائه شد، اما با وجود مکاتبات و مراجعات مکرری که به وزارت کشور داشتیم پاسخ قانونمندی دریافت نکردیم. در نهایت سال ۱۳۷۲ کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب با درخواست ما موافقت کرد و توانستیم فعالیت حزبی خود را آغاز کنیم و سعی مان بر قانونمندی و توسعه فعالیت های حزبی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور بود. طی بیست و سه سالی که از فعالیت حزب می گذرد همچون دیگر احزاب با فراز و نشیب های زیادی روبه رو بودیم، اما همچنان معتقدیم که فعالیت قانونی در چارچوب احزاب ما را به اهدافمان نزدیک خواهد کرد.

جامعه زنان انقلاب اسلامی

* مطالب انتشار یافته لزوماً دیدگاه ماهنامه نمی باشد، همچنین ماهنامه مجاز به انتخاب و گزینش مطالب می باشد.



گفت و گو با شهیار احمدیگی ریشه های فرهنگی و فکری، عامل معضلات زنان

پس از وقوع ترورهای پی در پی در پاییز ۱۳۷۷ در کشور، که به قتل های زنجیره ای معروف شد و اگر چه عده ای معتقدند که وضعیت زنان در ایران نسبت به کشورهای منطقه بهتر است، اما به نظر می رسد این ظاهر قضیه است و توفیق چندانی در نتیجه حاصل نشده است. آمارها آسیب های جدی را بیان میکنند. وضعیت معیشت زنان خودسرپرست و بدسرپرست در ایران مطلوب نیست...



گفت و گو با مهندس مصطفی کتیرائی: مدیریت انقلاب در آستانه پیروزی

بعد از گذشت ۳۶ سال از پیروزی انقلاب هنوز برخی زوایای تاریخی آن دوران ناکفته مانده است. گرچه برخی درباره آن نوشته و گفته اند، اما طبیعی است هرکس از زاویه نگاه خود و مشهودات و مشغله های خود وقایع آن دوران را ترسیم می کند. از همین رو برای شناخت همه ابعاد واقعه و داوری درست درباره آن لازم است روایت های گوناگون را بررسی کرد...

۲۳ انقلاب یا اصلاح

۲۵ «گفت و گوی نسل ها»؛ لازمه تداوم انقلاب اسلامی

۲۶ دموکراسی، احتیاج روز

۲۹

وقتی نظامیان، تاریخ می نویسند نقد ارتشبد فریدون جم به خاطرات ارتشبد حسین فردوست

روابط دیپلماتیک و مبادله سفیر میان کشورها و تأسیس در شماره گذشته بخشی از مطالب فریدون جم در پاسخ به خاطرات فردوست که به دوره رضاشاه مربوط می شد آمد. اینک بخش بعدی این مطالب که مربوط به دوره بعد از شهریور ۱۳۳۰ تا پیروزی انقلاب است را می خوانید.



۵۱

سیر زندگی و آرای شریعت سنگلجی

شریعت سنگلجی در سال ۱۳۶۹ در تهران منطقه سنگلج به دنیا آمد. پدرش از علمای بزرگ تهران و پدر بزرگش رضا قلی واعظ از سخنوران طراز اول پایتخت بود. این خانواده رابطه نزدیک با میرزا حسن کرمانشاهی صاحب مکتب فلسفی تهران، ملا هاشم اشکوری صاحب دیدگاه عرفان نظری و علوم باطنی و نیز شیخ فضل الله نوری، عموی پدری شریعت سنگلجی داشتند.



۳۸ میانجی تأثیر

۴۱ روشنفکری دینی؛ تداوم پیغمبری

۴۵ مشارکت سیاسی و خشونت گفتمانی

گفت و گو با سید علی محمودی: روشن فکری دینی، تقویت دین بر مدار دموکراسی

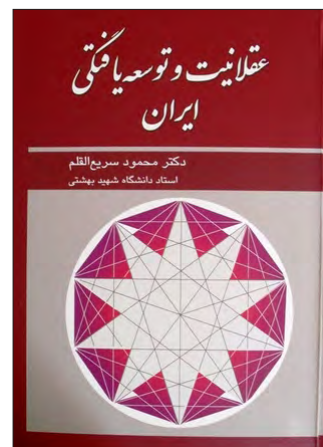
۶۳

نفت بازی عربستان علیه ایران تأثیر کاهش قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست ایران چه خواهد بود؟



۶۵

عقلانیت و توسعه یافتگی ایران



پیه ابراهیم

برای اشتراک ماهنامه پیام ابراهیم لطفا مبلغ پنج هزار تومان (برای هر نسخه)، به حساب سیبا شماره ۰۱۰۶۵۷۴۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیرمسئول واریز فرمایید.

تصویر فیش بانکی و فرم اشتراک را به دفتر ماهنامه ارسال و یا فکس نمایید.

نام خانوادگی..... نام موسسه محل اشتغال..... تحصیلات و سمت در.....
موسسه..... نشانی پستی.....
کدپستی ده رقمی..... تلفن و نامبر(با کد شهر)..... شماره.....
ماهنامه مورد درخواست و تعداد نسخه از هر شماره.....

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی
خیابان هدایت (شهید برادران قائدی)
بعد از ظهر الاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:
info.payamebrahim@gmail.com

بسم رب الصديقين

سوژه‌های فرهنگی آلوده

هنگامی که مجوز انتشار ماهنامه فرهنگی-اجتماعی برای «پیام ابراهیم» برای بنده صادر شد عرض کردم مجوز برای بنده به عنوان مدیرعامل یک حزب (جامعه زنان انقلاب اسلامی) صادر شده و حزب هم کارش سیاسی است و تمام فعالیت‌هایش در همین واژه «حزب» نهفته است. چگونه است که این مجله باید در قالب فرهنگی-اجتماعی فعالیت کند؟! پاسخ دادند: «شما فرهنگ‌سازی کنید!! با توجه به این توصیه ما هم سعی کردیم مطالب «اجتماعی-سیاسی» را فرهنگ‌سازی کنیم زیرا در جامعه ما سیاست با دین، آئین و فرهنگ همه با هم عجین شده‌اند. حال برای نمونه به یکی از سوژه‌ها می‌پردازیم.

دوستی می‌گفت که چند سال است برای اشتغال‌زایی در یکی از روستاهای محروم کشور فعالیت‌های زیادی را داشته تا شاید بتواند جوانان آن منطقه را جذب کار در روستا کند تا مانع این شود که نیروی جوانی آنان صرف اعمال خلاف قانون شود و همچنین از مهاجرت روستاییان به شهرها و انواع و اقسام آسیب‌ها جلوگیری شود و نمونه‌ای باشد برای روستاهای دیگر داخل مناطق کویری. از طرفی ایجاد اشتغال برای آنان مانع این می‌شد که روستاییان به شکار غیرمجاز بپردازند و اکوسیستم منطقه نیز کمتر آسیب ببیند.

با این اهداف به روستاییان آموزش‌های مختلف داده می‌شد و سعی می‌شد تا برایشان شرایط اشتغال فراهم شود. از جمله درخواست زمین برای راه‌اندازی اشتغال و ساخت محلی برای تولید و بهره‌گیری از منابع طبیعی منطقه ارائه شد که حدود هشت سال است اقدام نمودیم. متأسفانه به جهت کندی کارها روستاییان هزینه‌های اضافی متقبل می‌شدند. از رفت و آمد به ادارات با آن فاصله‌های زیاد و خطرات جاده گرفته تا زمان طولانی برای دریافت استعلام‌های مکرر جهت دریافت مجوز. گاهی هم اشکال تراشی‌ها، تغییرات قوانین و غیبت‌های کارکنان و مسئولان مربوطه ادارات به نوعی دیگر کارها را به سوی رکود و یا به عقب می‌انداخت. اما از آن بدتر باج خواهی، تنگ نظری، حسادت و بی‌اهمیت تلقی کردن اصل نیاز توسط تعدادی از کارکنان ادارات بود و از همه مهمتر اختلافات داخل روستا و شورا و دهداری بود که هر چه کمک به روستاییان از جانب دولت ارسال می‌گردید بین خود و طرفدارانشان به خاطر جذب آراء تقسیم می‌کردند. به هر حال آنها هم این رفتار فاسد را یاد گرفته بودند که بقول معروف به گونه‌ای حق مردم را بخورند.

بالاخره دولت تغییر کرد و با تلاش بسیار توانستیم درخواست‌های روستاییان و نیازهای آنان و معضلات طرح و مشکلات موجود را با وزراء مربوطه در میان بگذاریم البته با ارائه اسناد و مدارک به مسئولین بالاخره تا حدی به اجرا نزدیک شد. یکی از مواردی که قبلاً مطرح نبود و به تازگی مطرح شده، عبارت از این است که منابع طبیعی و جهاد کشاورزی، زمینی را که قرار بود به روستائیان بدهند، اکنون برای فعالیت تولیدی به روستائیان اجاره می‌دهند و چون مهمترین مسئله در خصوص مناطق کویری، آب است برای اینکه زمینی برای سوله و تولید آماده شود، تصویب کرده بودند که در زمین چاه حفر شود و از آب چاه استفاده شود. روستائیان با تجربه به اینکه بارها در آن منطقه چاه حفر کردند و با آب شور رو به رو شدند. به همین دلیل با آن مخالفت کردند و آب شور چاه را برای کارگاه خود مناسب ندیدند و هر قدر توضیح داده می‌شد جهاد کشاورزی و اداره کل وزارت نیرو استان فارس موافقت نمی‌کرد، سرانجام با پافشاری و ملاقات با آقای وزیر نیرو، ایشان دستور جدی دادند و قرار شد روستائیان تعهد بدهند خود آب شیرین برای کار تولیدشان تهیه کنند و به مدیرکل استان اعلام گردید که مساعدت لازم انجام شود.

پیگیری مسئله تقریباً دو ماه طول کشید تا یکی از افراد خیر برای پیگیری به اداره مربوطه مراجعه کرد. قبل از آن هر قدر برای کار روستائیان پیگیری می‌کردیم از رئیس دفتر آقای مدیرکل پاسخ مایوس‌کننده می‌شنیدیم. در نهایت توانستیم با آقای مدیرکل تماس بگیریم که ایشان پاسخ دادند من در مأموریت هستم.



اعظم طالقانی
مدیر مسئول

این کار مشکلاتی دارد، شما شماره فکس را بدهید تا مشکلات را ارسال کنیم. هر قدر منتظر ماندیم جوابی نیامد. بالاخره دوست خیرخواه دوباره به مسئولین مربوطه مراجعه کرد و به ما اطلاع داد که مسئول این کار برای چند روز در مرخصی است. در هفته آینده باید مراجعه کنیم تا پاسخ کتبی بگیریم. ناگهان بعد از سه چهار ساعت یعنی حدود بعد از ظهر همان روز تلفن به صدا درآمد. آقای که در مرخصی بود پشت خط بود. پس از سلام و احوالپرسی با احترام اظهار داشت که «پاسخ نامه آماده است همین امروز جواب از کمیسیون دریافت کردم و اگر می خواهید همین حالا برای شما ارسال کنم!!» به فاصله چند دقیقه فکس به دست ما رسید. با این مضمون که به هر حال تهیه آب شیرین برای کارگاه مانعی ندارد. بنده مات و مبهوت به جواب نامه نگاه می کردم.

آنچه دوست خیرخواه برای من توضیح داده بود با این عمل در تناقض بود. از او سوال کردیم شما مطلب را طور دیگری نقل کردید اما جریان به گونه دیگر عمل شد، چگونه است که کمیسیون همین امروز که مسئول در مرخصی هفتگی رفته بود تشکیل شده و پاسخ آن فوری و به سرعت آماده شده است؟! گفت حقیقت این است به رئیس دفترشان گفتم فلانی از کسانی است که در پیگیری نامه با وزیر ارتباط دارد و به زودی جریان را به وزیر اطلاع خواهد داد و برایتان خیلی بد می شود. گفتم پس تلفن صمیمانه و انجام کار با این سرعت در مدت یکی دو ساعت مرهون تهدید شما بوده است. دوستم گفت به! فلانی کجایی که عده ای از لایه های درونی ادارات اینگونه کار می کنند و با فرهنگ تهدید یا علقه های عاطفی یا با رشوه، کاری را پیش می برند و متأسفانه جامعه که فاقد نگاه توحیدی و رفتار متعهدانه باشد و حضور خدا و قانونمندی خلقت را در همه شئون اجتماع فراموش کند به چنین مصیبت هایی مبتلا خواهد شود.

او اظهار داشت ما سالهاست از این گونه سوژه ها رنج می بریم واقعاً در جامعه ما «جای خدا خالی است». عده ای با توجیهات مذهبی و ضرورت های اجتماعی که به نظر خودشان صحیح است، یک فرهنگ فاسدی را نهادینه کرده اند و آن را به صورت یک فرهنگ ارتجاعی جا انداختند. در این صورت جاهلیت در این نوع جامعه حاکم شده و خطر بزرگتر آنکه طبق سنن غالب در آفرینش چنین جامعه ای نیاز به جایگزین دارد و جایگزین وارث این مردم خواهد بود، همین است که سنن الهی برخواست انسان ها غلبه دارد.

زنان

گفت و گو با شهربار احمدبیگی

ریشه های فرهنگی و فکری، عامل معضلات زنان



چندی پیش کمیته صلح نوپل اعلام نمود که ملاله یوسفزی، دختر مسلمان پاکستانی، به دلیل تلاش هایش برای ارتقاء تحصیل بانوان در پاکستان به اتفاق آقای کابلاش ساتیارتی، اهل هندوستان و فعال حقوق کودکان، به دلیل تلاش هایش در راه مبارزه با سرکوب کودکان و نوجوانان و نیز دفاع از حق آن ها برای آموزش، به صورت مشترک به عنوان برنده جایزه صلح نوپل امسال (سال ۱۴۲۰) برگزیده شدند. با اهدا جایزه صلح نوپل به ملاله ۱۷ ساله، او جوان ترین فردی است که برنده این جایزه گردیده است. به همین مناسبت با جناب آقای شهربار احمدبیگی، استاد دانشگاه علمی کاربردی، مدرس کارآفرینی دانشگاه و دانشجوی دکترای مدیریت آموزشی و فعال مدنی به گفتگو نشستیم و نظراتشان را در این باره جویا شدیم.

جناب استاد بیگی، اطلاعات جدید مرکز آمار ایران نشان می دهد، نرخ بیکاری افراد بالای ۱۵ سال در ایران در پاییز ۱۳۹۲ به کمی بیش از ده درصد رسیده و تعداد بیکاران بیش از ۲ میلیون و ۴۰۱ هزار نفر بوده است. بر همین اساس نرخ بیکاری برای مردان هشت و نیم درصد و برای زنان بیش از ۲۰ درصد می باشد.

گرچه نرخ بیکاری مردان در پاییز سال ۹۲ نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش ۸ دهم درصدی را نشان می دهد اما همین آمار نشان می دهد نرخ بیکاری زنان نزدیک به ۳ درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر میزان بیکاری زنان به بیش از دو برابر مردان رسیده است.

همچنین این اطلاعات مشخص می کند که نرخ مشارکت اقتصادی زنان در سال ۱۳۹۰ به نسبت سال ۲۰۰۹ کاهش یافته و از ۱۶ درصد به کمی بیشتر از ۱۲ درصد رسید؛ بطوریکه پائین سال ۹۲ اوج نزول مشارکت اقتصادی زنان بوده است. این شاخص، در پاییز ۹۲ در میان مردان ۲۲/۱ درصد و در میان زنان ۱۱/۳ درصد عنوان شده و زنان گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال ۴۸/۸ درصد بیکاران را تشکیل داده اند.

با توجه به اینکه در سال های اخیر آمار دختران دانشجوی افزایش داشته و در حال حاضر بیش از ۶۰ درصد متقاضیان ورود به دانشگاه های ایران زنان هستند، اما بسیاری از آنان نمی توانند جذب بازار کار شوند و تنها ۲۵ درصد زنان تحصیل کرده ایران وارد بازار کار می شوند و باقی، خانه دار می مانند. میزان بیکاری زنان نیز دو و نیم برابر مردان برآورد گردیده است. لازم به ذکر است ۱۲/۱ درصد خانوارها دارای سرپرست زن هستند و آنچه شایان توجه می باشد بیکاری ۸۲ درصدی این زنان است. این امر به این معنی است که از ۲/۵ میلیون خانواده که سرپرست آن زنان هستند، فقط ۵۵۰ هزار نفر شاغلند. فقط برخی از این زنان حمایت های حداقلی دولتی دریافت می کنند، در حالی که هم اکنون ۲۵۰،۰۰۰ خانواده هیچ گونه کمکی دریافت نمی کنند و این گروه بخشی از آمار جهانی «فقیرترین فقرا» را تشکیل می دهند» به نظر می رسد مشکلات اقتصادی ایران به فعالیت اقتصادی زنان ضربه زده است و با توجه به اینکه زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند و مشکلات آنان باعث آسیب های جدی در جامعه خواهد شد، بفرمایید.

موقعیت زنان ایران در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه را چگونه ارزیابی می کنید؟

اگر چه عده ای معتقدند که وضعیت زنان در ایران نسبت به کشورهای منطقه بهتر است، اما به نظر می رسد این ظاهر قضیه است و توفیق چندانی در نتیجه حاصل نشده است. آمارها آسیب های جدی را بیان میکنند. وضعیت معیشت زنان خودسرپرست و بدسرپرست در ایران مطلوب نیست. آمار خودکشی زنان در ایران خبر از ضعف و رکود اخلاقی و فرهنگی می دهد. آمار طلاق ها و پرونده های جنایی و کیفی در خصوص آزار و اذیت زنان بیانگر نگاه و سناریوی جنسیتی در



حوریه خانپور

ایران است. هنوز نگاه دو قطبی و (دوئیت ساز) مذکر و مؤنث در ادبیات، در حقوق و قوانین و در مناسبات اجتماعی حضور پر رنگ و تعیین کننده دارد. هنوز جنسیت حرف اول را می زند و نه انسانیت. اگر چه در بعضی از شاخص ها اوضاع نسبتاً مناسبی نسبت به منطقه داشته باشیم. اما موضوع مهم حضور زنان است. موانع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی در جامعه برای حضور برابر و ایمن زن وجود دارد، تا نگاه جنسیتی و به تبع آن تبعیض آمیز در

خصوص زنان وجود دارد، نمی‌توان ادعا کرد که اوضاع بهتر شده است. آمار پایین اشتغال زنان و بیکاری بالای آنان نشان از نابرابری و بی‌عدالتی بی‌حد و حصر می‌دهد.

❑ به نظر شما مشکلات و موانع تحصیل دختران و زنان در ایران کدامند؟
معتقدم تمامی معضلات که زنان با آن مواجه هستند ریشه‌ای فرهنگی و فکری دارند. در این مملکت زن، جنس دوم شناخته می‌شود، به فراخور این نگاه تمامی مسائل زنان تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. طرز تفکر و بهتر است بگویم فرهنگی که زن را فقط برای کارهای خانه می‌خواهد، نمی‌تواند پذیرای حقوق زنان برای رشد، توسعه، برابری و آگاهی باشد.

آموزش و تحصیل آگاهی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آنچه این وضعیت و نگاه را تثبیت می‌کند عدم استقلال آزادی زنان است. نابرابری‌های اجتماعی در این مملکت آغاز دارند، اما پایان ندارند. آموزش و کسب علم، آگاهی می‌آورد و آگاهی هم منجر به برابری‌خواهی و آزادی می‌شود، و تفکر مردسالار و یک‌ه‌سالار، از همین می‌ترسد. سالار بودنش که حاصل جهل جامعه است، از او گرفته می‌شود، غافل از آنکه لذت در برابریست.

❑ نظر تان در مورد چگونگی تأثیر آموزش بر تغییر ساختار فرهنگ خانواده، تربیت کودکان و سلامت جامعه بفرمایید.

می‌گویند دانش قدرت است. بدیهی است که یک آدم با دانش و آگاه‌داری پایگاه روانی سالم‌تر از انسان‌های ناآگاه و کم‌دانش است و به فراخور آن می‌تواند به سالم‌سازی محیط خود کمک نماید و موثر باشد. آموزش رمز موفقیت جوامع توسعه یافته است. انسان رشد نمی‌یابد مگر با دانش و یادگیری علم و آگاهی یافتن. بدون شک آگاهی از حقوق زنان، حاصل آموزش است خواه رسمی، خواه غیر رسمی و عمومی.

هرچه سطح تحصیلات زنان بالاتر باشد سطح آگاهی‌ها و بویژه آگاهی‌های مدنی و شهروندی و حقوقی آنان افزایش خواهد یافت و مطالبات به حق و سطح انتظارات آنان از خود و جامعه بالاتر خواهد رفت. نقش‌های موجود در خانواده (اعم از مادر، پدر، فرزند، خواهر و برادر و ...) انعکاس شعور و آگاهی یک جامعه است. جامعه‌ای که زن را صرفاً به عنوان یک کلفت تصور می‌کند، نمی‌تواند منتظر رشد و توسعه انسانی باشد. آموزش و بویژه تحصیلات دانشگاهی موجب حضور زنان در جامعه را فراهم می‌آورد و به تبع آن نقش تک‌بعدی زنان (خانه‌داری) تغییر و بلکه تحول می‌یابد. بدون شک یک مادر تحصیل کرده بهتر می‌تواند فرزند خود را تربیت کند و موجب سلامت خانواده و جامعه را فراهم آورد. آموزش اگر آموزش درست باشد می‌تواند به مدنیت، قانون‌مداری و عقلانیت در جامعه منجر شود.

❑ تأثیر سنت‌ها و باورهای غلط بر روی توانمندی زنان را چگونه می‌بینید؟ حذف خشونت بر علیه زنان تا چه حد باعث رشد و بالندگی آنان خواهد شد؟

ما انسان‌ها دارای قالب‌های فکری و روش‌های اندیشیدن متفاوتی هستیم. چیزی که زنان را از حقوق خود دور کرده و مانع رشد و حضور آنان شده است، باورها و قالب‌های غلط و مستبدانه فکری است. تفسیر غلط از دین، زیاده‌خواهی برخی مردان، عدم تفکر و اندیشیدن زنان، همه دست به دست هم داده تا زنان نتوانند پیشرفت کنند. باور غلط (خواه دیگرپندار باشد، خواه خودپندار) می‌تواند مانند یک مانع عمل نماید و باعث جلوگیری از حرکت و کنش‌گری اجتماعی گردد. باورهای غلط که ماهیتی تراکمی و تاریخی دارند منجر به مکانیکی شدن تلاش زنان شده‌اند، تا جایی که زنان از خود بیگانه گشته‌اند. یکی از آسیب‌های اجتماعی اصلی که در خصوص زنان وجود دارد «خشونت» است، خواه آزار جسمی باشد، خواه محدودیت و محرومیت روحی روانی. تفکر مردسالار و بهتر بگویم زورسالار حاصلش خشونت است. فرهنگ مردسالاری ماهیتش زور و قدرت نابرابر است که منتهی به سرکوبی و خشونت می‌شود. این گفتمان (مردسالاری) گفتمان چماق و خفکان است. تا این گفتمان تبدیل به گفتمان برابری و همدلی نگردد خشونت

همچنان تکرار خواهد شد. متأسفانه آمارها در این خصوص چندان مثبت نیستند چراکه هر روزه شاهد افزایش خشونت علیه زنان هستیم.

خشونت محدودیت و محرومیت است و اگر خشونت کاهش یابد بدون شک شاهد بالندگی پتانسیل و توانمندی‌های بالای زنان در جامعه خواهیم بود. حکومت باید قوانین مجازات سنگینی برای خشونت علیه زنان وضع نماید و البته آگاهی زنان در درجه اول قرار دارد.

❑ بازار کار موجود برای زنان و جدی گرفتن موقعیت شغلی آنان تا چه حد بر ارتقاء آموزش آنان تأثیرگذار است؟

همانگونه که واضح است و در آمارها آمده است، بیشترین آمار بیکاری شامل جمعیت، درصد و نرخ بیکاری متأسفانه مربوط به زنان است، به ویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی زن و به این دلیل، معضلات فرهنگی و نگاه تفکیکی و جنسیتی است. کار کردن و شاغل بودن هم عواید اقتصادی دارد و هم روانی و فرهنگی. اگر بانوان دارای شغل پایدار و مناسب باشند، از نظر اقتصادی، استقلال یافته و به موجب همین استقلال می‌توانند ادامه تحصیل دهند و از نظر آموزشی ارتقاء یابند.

یکی از چالش‌های فرا روی دولت‌های ایران موضوع اشتغال و آموزش زنان است. باید یادآور شوم که تا زنان استقلال اقتصادی، فکری و فرهنگی خود را باز نیابند، نخواهند توانست به ارتقاء و توسعه فکر کنند.

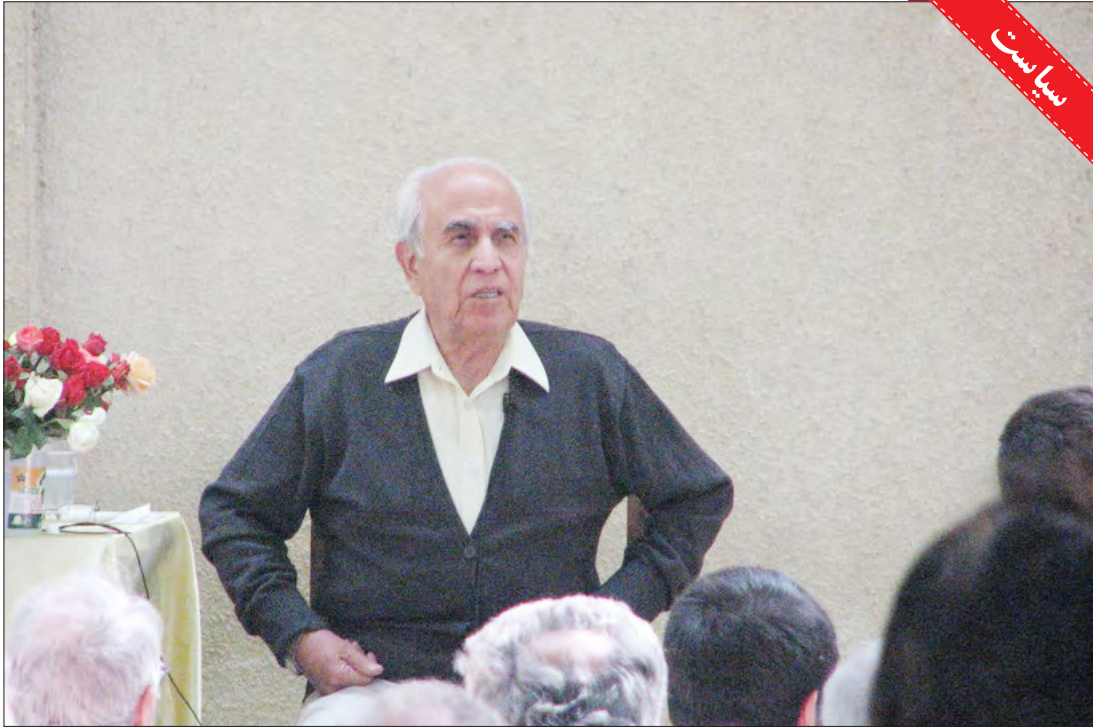
❑ وظیفه سازمان‌های مردم‌نهاد و نقش آنان در ارتقاء آموزش زنان و توانمندسازی آنان را چگونه می‌بینید؟

با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، اگر مطلبی در این رابطه مد نظر تان است بفرمایید. معضل اصلی مدیریت حکمرانی در کشور ما، دولتی بودن تمامی امور است وجود دولت‌های حداکثری بدون شک منجر به لاغر شدن و کاهش مشارکت مردمی شده است.

دولت‌هایی که از تعیین قیمت ارز تا تولید را بر عهده گرفته‌اند. سازمان‌های مردم‌نهاد به دلیل ماهیت و شیوه اداره شدنشان می‌توانند به رشد و ایجاد سرمایه اجتماعی کمک نموده و به حل و فصل بسیاری از مسائل شهروندی بپردازند.

سمن‌هایی که در حوزه آموزش بانوان فعالیت دارند می‌توانند در صورتی که درست عمل نمایند و حمایت شوند منجر به افزایش آگاهی بانوان گردند. سمن‌ها باید نیازسنجی دقیق و درستی از شکاف آموزشی به ویژه آگاهی میان جامعه و بانوان را به عمل آورند تا بتوانند با برنامه‌ریزی دقیق و از طریق جلب مشارکت نهادها و حمایت دولتی و غیردولتی نسبت به ارتقاء آموزشی و فرهنگی بانوان اقدام نمایند.

سیاست



گفت و گو با مهندس مصطفی کتیرائی:

مدیریت انقلاب در آستانه پیروزی

در باره آن نوشته و گفته‌اند، اما طبیعی است هر کس از زاویه نگاه خود و مشغله‌های خود وقایع آن دوران را ترسیم می‌کند. از همین رو برای شناخت همه ابعاد واقعه و داوری درست درباره آن لازم است روایت‌های گوناگون را بررسی کرد. در گفت و گوی زیر مسعود رضوی فقیه با آقای مهندس کتیرایی به تفصیل مسائل شورای انقلاب و اعتصاب کارکنان شرکت نفت را در آستانه پیروزی انقلاب بررسی کرده‌است. مهندس مصطفی کتیرایی از اعضای انجمن اسلامی مهندسين و نزدیکان مهندس بازرگان و فعالان سیاسی قبل از انقلاب بود که به عضویت شورای انقلاب درآمد. ایشان که از نزدیک شاهد برخی وقایع بوده‌است، در این گفت و گو مشاهدات خود را بیان می‌کند.

۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، روابط تازه‌ای شکل گرفت. هرچه مبارزات گسترده‌تر می‌شد، این فعالیت‌ها و ارتباط‌ها هم بیشتر می‌شد اما اینکه نطفه شورای انقلاب چگونه بسته شد، مربوط به پائیز ۱۳۵۷ می‌شود. پس از آنکه آیت‌الله خمینی به پاریس رفتند، بنده به خاطر دارم همه هنوز فکر می‌کردند که سال‌ها طول خواهد کشید تا رژیم پهلوی از پا در آید. در یک جلسه‌ای که در منزل

با اوج گرفتن انقلاب اسلامی، آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان و دیگران، چگونه وارد ارتباطات و تشکلهایی شدند که نهایتاً سکان رهبری در دولت موقت و شورای انقلاب به آن‌ها سپرده شد؟

این کار به تدریج رخ داد، در گذشته در انجمن‌های اسلامی و نهضت ملی و یا نهضت آزادی فعالیت‌هایی صورت می‌گرفت. آقایان روحانیون هم روحانیت مبارز را تشکیل داده بودند ولی در سال



مسعود رضوی فقیه

موافقتی نداشت. نظر بیشتر آقایان بر گسترش تظاهرات و دامنه اعتصابات بود تا با خونریزی و تلفات کمتری مواجه شویم. به همین دلیل هم بحث در مورد اداره آینده کشور مطرح بود و سعی می شد خلاء مدیریت به هر ترتیب، پر بشود. در همان جلسه حتی سخن از تشکیل یک دولت انقلابی در تبعید مطرح شد و بعضی از آقایان معتقد بودند که بهتر است امام فرمانی صادر کند تا به واسطه آن، بتواند هم جنبش را هدایت کند و رهبری آن را در دست داشته باشد و هم زمینه‌ای به وجود بیاورد که پس از سقوط رژیم پهلوی، اداره مملکت را به نحو احسن بتواند انجام دهد.

با این پیشنهاد چگونه برخورد شد؟
بعضی قبول داشتند اما اکثر آن را رد کردند. آن‌ها معتقد بودند هر تشکل و نهادی که بخواهد تأثیرگذار باشد، باید مستقیماً با جنبش در ارتباط باشد و بتواند از نزدیک آن را هدایت کند. بنابراین بهتر است در داخل مملکت باشد تا تأثیر کامل و مفیدی بگذارد. در آن زمان هنوز هراس زیادی از دستگاه‌های امنیتی و سرکوبگر رژیم وجود داشت و بسیاری از آقایان هم تحت تعقیب ساواک بودند. لذا بر این نکته تأکید می شد که این جریان رهبری کننده، لازم است محرمانه و مخفیانه باشد تا در چنگال رژیم گرفتار نشود و مصون بماند. این مسائل در آن جلسه که سنگ بنای شورای انقلاب بود، مطرح شد.

در نهایت، چه تصمیمی اتخاذ شد و این ارتباط چگونه به جریان و تشکل مدیریتی کشور در ماه‌های بعد بدل شد؟

تصمیم گرفته شد که آیت‌الله مطهری به پاریس عزیمت کنند و گزارش اوضاع ایران را به امام بدهد. ایشان مأمور شد که آیت‌الله خمینی را در جریان بحث‌ها و تصمیمات مطرح شده قرار بدهد واز ایشان برای ادامه مبارزه کسب تکلیف و دستور بنماید. آن موقع، آیت‌الله خمینی کاملاً به عنوان رهبر بلامنازع انقلاب شناخته شده بود و همه خود را تابع ایشان می دانستند. چنانکه هیچکس خلاف رویه و دستور آقا عمل نمی کرد و هر تصمیمی هم در سطوح رهبران انقلاب اتخاذ می شد، با کسب نظر موافق ایشان مشروعیت و اعتبار داشت. آقای مطهری هم مأموریت داشت تا با آقا مشورت کند و نظر ایشان را جویا شود که چه باید کرد.

آیت‌الله بهشتی با حضور سران انقلاب برگزار شد، بسیاری از آقایان حضور داشتند و بحث بر سر چگونگی هدایت جنبش و زمان پیروزی آن بود. در آن جلسه اشخاصی نظیر آقایان مطهری، بهشتی، باهنر، اردبیلی، خامنه‌ای، هاشمی، مهدوی کنی، بازرگان، دکتر سحابی، احمد صدرحاج سید جواد و دیگران حضور داشتند. مهندس سحابی هم تازه از زندان آزاد شده بود.

آیا زمان دقیق این جلسه را به خاطر دارید؟
روزش یادم نیست، اوایل پائیز ۱۳۵۷ بود، کمی بعد از واقعه کشتار ۱۷ شهریور در میدان ژاله. در آن جلسه بحث‌های اکثر شرکت کنندگان درباره نگرانی‌هایی بود که از تقابل رژیم شاه با مردم و سرکوب جنبش داشتند. در آن زمان به خاطر دارم که هنوز لفظ انقلاب را به کار نمی بردند و مبارزات جاری را جنبش می نامیدند. بحث دیگر هم پیش بینی و حدس و گمان‌هایی بود که درباره زمان سقوط رژیم و مسائل مربوط به اداره کشور پس از سقوط شاه مطرح می شد. تقریباً هیچکس حدس نمی زد که شتاب و سرعت پیروزی انقلاب تا این حد سریع باشد. در مورد زمان پیروزی و مدت مبارزه‌ای که برای متلاشی کردن رژیم می باید انجام می گرفت، هرکسی نظری ارائه می کرد. برخی معتقد بودند که دست کم پنج سال، بعضی حدود هفت سال و در خوشبینانه‌ترین نظریات، زمان دو ساله‌ای را برای پیروزی انقلاب اسلامی مطرح می کردند.

مبنای این حدس‌ها و گمان‌ها و زمان سنجی‌ها چه بود؟
خوب، تجربه چنین انقلابی در بین ما تازه بود. مسائل دیگری هم بود مثلاً در قیاس با نهضت‌های آزادی بخش سایر کشورهایی که در آن‌ها انقلاب به پیروزی رسیده بود، نظیر الجزایر، معتقد بودند که بعید است رژیم مقاومت و سرسختی نکند و خون‌های زیادی را بر زمین نریزد. حتی بحث‌هایی در قیاس با جنبش‌های رهایی بخش غیر مذهبی نظیر انقلاب کوبا و امثال آن هم در بین بود و غالباً هم با همین تجربه‌ها آشنا بودند اما هیچکدام از آن پیش بینی‌ها درست از آب درنیامد و چهار پنج ماه بعد، انقلاب اسلامی، پیروز شد.

درباره اداره جنبش و هدایت مبارزات در آن مقطع از زمان و بعد از آن چه بحث‌هایی در آن جلسه درگرفت و اصلاً در آن موقع آقایان چنین شانی برای خود قائل بودند؟

بله، چون با آیت‌الله خمینی در ارتباط بودند و ایشان نسبت به این افراد که نام بردم شناخت داشتند و مورد وثوقشان بودند، شرکت کنندگان در آن جلسه، در مورد نحوه تشکیل سازمانی که این جنبش را رهبری کند و به شیوه‌های موثرتر و متشکل‌تر پیش ببرد، بحث‌های زیادی کردند. همانطور که گفتم درباره مدیریت و اداره کشور پس از آن هم صحبت‌هایی شد. محور اکثر گفتگوها هم پر کردن خلاء مبارزه در رهبری بود.

چرا چنین بینش و تفکری در آن‌ها حاکم بود؟ و چرا مثلاً به فکر ایجاد هسته‌های چریکی یا شیوه‌های مبارزات مرسوم در آن زمان که در انقلاب‌های الجزایر و کوبا - که اشاره کردید - نیافتادند؟

خط مشی این افراد، با گروه‌هایی که خط مشی چریکی داشتند و سال‌ها مبارزه مسلحانه کرده بودند تفاوت داشت. در واقع افرادی نظیر مهندس بازرگان، همواره به مسائل قانونی و وجهه قانونی قضا نظر داشتند و تا جایی که ممکن بود سعی می کردند از اغتشاش و هرج و مرج جلوگیری کنند، علاوه بر این آیت‌الله خمینی هم در شیوه مبارزات خود با این نوع کارها

❑ پیشنهاد تشکیل شورای انقلاب هم ظاهراً در همین سفر مطرح شده بود؟

بله، یکی از بحث‌هایی که قرار بود با آقای خمینی مطرح کند، مسئله تشکیل شورای انقلاب بود. در آنجا بحث شده بود که شورا تشکیل شود و هویت اعضای شورا نیز کاملاً پوششیده و مخفی بماند، چنانکه بجز آقا و خود اعضا، کسی اعضای شورای انقلاب را نشناسد. یک مسئله دیگر هم این بود که شورا در ایران تشکیل شود ولی در ارتباط باشد و آیت‌الله خمینی در هر زمینه‌ای راهنمایی کند و پس از شور و مصلحت، از ایشان کسب تکلیف شود.

❑ مکانیسم تشکیل شورا، نظیر انتخاب اعضا و دعوت از افراد و تقسیم کارها چگونه بود؟ خود شما در همان جلسه‌ای که ذکر کردید به عضویت در آمدید یا پس از بازگشت آقای مطهری از پاریس؟

خوب، بنده عرض کردم که آن موقع این افراد همکاری بسیاری نزدیکی با یکدیگر داشتند. این همکاری‌ها، غالباً برپایه همفکری و اهداف مشترک بود، بدون اینکه یک تشکیلات یا سازمان رسمی داشته باشند. همه افرادی که در آن جلسه شرکت داشتند سوابق زیاد و ممتد و اعتماد کامل به هم داشتند به همین جهت نیاز زیادی به شناسایی نبود. بعضی افراد دیگر مثل آقای طالقانی هم در نظر بودند که همگان به ایشان احترام زیادی می‌گذاشتند ولی هنوز از زندان آزاد نشده بودند. اهداف و انگیزه‌ها و سوابق ممتد در مبارزه باعث جمع شدن این گروه شد. بسیاری از این افراد، از اعضای نهضت آزادی و بعد انجمن اسلامی مهندسین بودند یا در ارتباط با آن‌ها فعالیت‌های زیادی انجام داده بودند. مثلاً خود من که در آن جلسه و جمع حاضر بودم، از اعضای انجمن اسلامی مهندسین بودم. انجمن اسلامی مهندسین، یکی از مراکزی بود که بسیاری از روحانیون هم در آنجا حضور می‌یافتند و در جلسات آن به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. در جلسه‌ها سخنرانی می‌کردند و هر دو هفته یکبار هم جلسه‌های تفسیر در منازل اطبا و پزشکان تشکیل می‌شد و استقبال زیادی هم از آن بعمل می‌آمد. همه با اشتیاق می‌آمدند و علاوه بر بحث و تفسیر قرآن، مسائل روز، مشکلات اجتماعی و حتی علمی هم مطرح می‌شد. خیلی از مسائل سیاسی هم از همین جلسات ریشه می‌گرفت و غالباً اطلاعات و اخبار سیاسی از مبارزه و وضع رژیم و فعالیت‌های خارج از کشور هم به اطلاع افراد می‌رسید.

اما در مورد تشکیل شورای انقلاب، مدتی پس از آن جلسه، همزمان با گسترده‌تر شدن مبارزات و اوج‌گیری اعتصابات در سراسر کشور، ما منتظر اخبار تازه‌ای بودیم. یک روز که بنده در منزل بودم، آقای موسوی اردبیلی به من تلفن کرد و گفت که با من کار بسیار ضروری و فوری دارد و لازم است من سریعاً به منزل ایشان بروم. به منزلشان رفتم، آقای موسوی اردبیلی پس از سلام و احوالپرسی درب منزل را بست و در تنهایی کامل، ارتباط تلفنی را هم قطع کرد و گفت که مطلب بسیار محرمانه‌ای دارد که تنها باید با شخص من در میان بگذارد. ایشان حتی تا این حد تأکید بر مخفی بودن این مساله داشت که گفت حتی اگر بدانید کسی دیگر هم از این جریان اطلاع دارد نباید با او اظهار کنید. اگر پاسخ شما مثبت بود که من در مورد باقی مسائل هم با شما صحبت می‌کنم و اگر پاسخ شما منفی بود، همین جا قضیه خاتمه خواهد یافت. انگار نه انگار که ملاقات و مساله‌ای مطرح شده و همه

چیز مختومه خواهد بود. گفتم بگویید. ایشان گفت که قرار است شورایی محرمانه برای انقلاب تشکیل شود که نام و هویت اعضای آن کاملاً مخفی خواهد بود ولی در ارتباط با امام و نهضت باید فعالیت کند تا جنبش به پیروزی برسد. ما اعضا را به آیت‌الله خمینی معرفی و پیشنهاد می‌کنیم و پس از تأیید ایشان مشغول به کار خواهیم شد. هدف این است که پس از سرنگونی حکومت پهلوی، این عده باید مسئولیت اداره امور را بر عهده داشته باشند تا کمبود و مشکلی از این حیث پیش نیاید. به هر حال اگر پذیرفتید من نام بقیه را هم به شما می‌گویم و گرنه فراموش کنید. طبعاً در مساله‌ای به این اهمیت، من می‌بایست مشورت می‌کردم و صحیح نبود که به سرعت پاسخ بدهم، ضمن اینکه مهلت خواستم، با ایشان دو سوال را هم مطرح کردم. اول اینکه آقای مطهری که به پاریس رفته و با آقا دیدار کرده بود، چه رهنمود و مسائلی برای ما آورده‌اند؟ و دوم اینکه آیا واقعا شما تا این حد پیروزی بر رژیم و سقوط آن را نزدیک می‌بینید که در فکر تشکیل دولت و جانشینی آن هستید؟

❑ پاسخ آقای اردبیلی به این پرسش‌ها چه بود؟

در مورد دیدار آقای مطهری با امام در پاریس، آقای اردبیلی گفتند که مهمترین دستاورد ایشان، همین تشکیل شورای انقلاب به دستور امام است. و در مورد سقوط رژیم هم گفتند از نظر امام این پیروزی خیلی نزدیک است و باید به سرعت آماده تغییر رژیم باشیم. گفتم که ما به چند سال فکر می‌کردیم و اصلاً تصور این را نداشتیم که با چنین سرعتی اوضاع متحول شود.

❑ پس از آن با چه کسانی مشورت کردید؟
من به نظر رسید که با دو نفر باید مشورت کنم، یکی مهندس بازرگان بود که استاد ما محسوب می‌شد و دیگری آیت الله طالقانی. به آقای اردبیلی گفتم که آیا می‌توانم با این دو مشورت کنم؟ گفت اشکالی ندارد. البته نفر سومی هم که همسر من بود نیز طرف مشورت بنده بود و به هر حال چون مساله خطرناکی در آن زمان محسوب می‌شد لازم بود جوانب مختلف امور در نظر گرفته شود. من خدمت مهندس بازرگان رفتم و به ایشان گفتم که شما با توجه به سوابقی که از من دارید و می‌دانید که من اهل شکنجه و زندان و این نوع قضایا و فعالیت‌ها

نبوده‌ام در حال حاضر با توجه به اوضاع حساس کنونی، آیا شما صلاح می‌دانید که مسئولیتی به این حساسیت را بپذیرم؟ مهندس بازرگان بعد از توضیح کوتاهی درباره اینکه در حال حاضر چاره‌ای نداریم، گفت فکر می‌کنم بهتر است بپذیرید و سپس درباره آقای طالقانی هم اظهار داشت که طالقانی هم همین نظر را دارد.

✓ نظر همسران چه بود؟

به ایشان هم گفتم که چنین پیشنهادی شده و کار خطرناکی است. بیم آن هست که دستگیر شویم و حتی خطرات جانی وجود دارد؛ ایشان گفت که وظیفه دینی شماست و شما ناچارید بپذیرید.

✓ چه وقت به آقای اردبیلی پاسخ مثبت دادید؟

خیلی زود. اصلاً مجموعه این اتفاقات طی چند روز پس از بازگشت آقای مطهری از پاریس رخ داد. بعد از اعلام پاسخ مثبت، آقای اردبیلی گفتند در شورای انقلاب بنا داریم اعضای دیگر را با نظر اعضای کنونی انتخاب کنیم. به این ترتیب که پیشنهاداتی که به نظر آقایان می‌رسد و افراد واجد صلاحیت را مطرح کنند تا همه نظر بدهند و در مورد آن‌ها نهایتاً تصمیم بگیریم. آن وقت به امام هم اعلام می‌کنیم که این افراد را ما برای عضویت شورا و تکمیل اعضای آن در نظر داریم.

اینطور که از نوشته‌ها و خاطرات بیان شده توسط برخی اعضای شورای انقلاب برمی‌آید، آیت‌الله طالقانی در زمره اعضای اولیه شورای انقلاب نبوده و بعداً انتخاب شده یعنی اندکی قبل از بازگشت امام به ایران، پس از آنکه مهندس سبحانی و برخی دیگر با ایشان در پاریس صحبت می‌کنند، امام از پاریس پیغام می‌فرستد و دستور می‌دهد که آیت‌الله طالقانی هم باید باشد. آیا در شورا راجع به ایشان صحبت بود؟

بله، ایشان مدنظر بود. منتها خیلی گرفتاری داشت و خیلی دیر هم از زندان بیرون آمد. به هر حال در زمستان ۱۳۵۷ ایشان هم به عضویت شورا درآمد. هرچند که به ندرت در جلسات قبل از انقلاب شرکت داشت ولی حضورش اهمیت داشت. مردم و حتی مسئولان و متولیان رژیم برای شخصیت او احترام قائل بودند.

✓ آقای مهندس، در بحث شورای انقلاب، اعضای آن تا زمان تشکیل دولت موقت و پیروزی انقلاب تنها با نظر آقای مطهری و بازرگان انتخاب می‌شدند یا دیگران هم پیشنهاد می‌دادند؟

در ابتدا شاید اینطور بود ولی بعداً اعضا را با نظر بقیه اعضا انتخاب می‌کردند. آقای اردبیلی هم وقتی با من صحبت کرد گفت اگر جواب منفی بود که همه چیز را فراموش می‌کنیم چنانکه اصلاً ملاقاتی هم در کار نبوده اما اگر جواب مثبت بود، بقیه اعضا را معرفی خواهد کرد و صحبت‌های دیگر هم در آن صورت انجام خواهد گرفت. چیزی که خیلی روی آن تأکید می‌شد، محرمانه بودن شورای انقلاب و نام اعضای آن بود.

✓ در مورد آقای طالقانی، گویا امام خمینی وقتی دستور عضویت ایشان در شورای انقلاب را داده بودند ضمناً خواسته بودند که رئیس شورای انقلاب باشد. تفصیل این جریان چه بود؟

آقای طالقانی دیرتر از زندان آزاد شد و ابتدا هم جزو اعضای شورا نبود ولی همانطور که اشاره کردید با مذاکراتی که در پاریس با امام صورت گرفته بود، آقا از پاریس پیغام دادند که طالقانی حتماً به عضویت شورای انقلاب دربیاید و رئیس شورا باشد ولی تا آنجا که ما شاهد بودیم آقای

طالقانی مرتب و مداوم در جلسه‌های شورای انقلاب حاضر نمی‌شد و شاید حال مزاجی ایشان هم یک مقدار در این زمینه دخیل بود اما علت دیگری هم داشت، یعنی ایشان خیلی طرف توجه اقشار مختلف مردم و گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف بود. فعالیت‌های زیادی در منزل ایشان انجام می‌شد و دفترشان هم همیشه شلوغ بود و خلاصه خیلی فعال بود. از لحظه‌ای که آقای طالقانی از زندان آزاد شد گروه‌های مختلفی از جوانان و دانشجویان و بازاریان و گروه‌های سیاسی، از جمله مجاهدین و ... مرتباً حلقه‌ای اطراف ایشان تشکیل می‌دادند به طوری که در تمام شبانه روز منزل ایشان شلوغ و پر رفت و آمد بود. همه کسانی هم که خدمت ایشان می‌رسیدند خیلی اظهار علاقه می‌کردند و مسائل زیادی هم دائماً مطرح می‌کردند و انتظار داشتند که حل شود. خود آقای طالقانی هم معمولاً فعالیت‌ها و تصمیمات زیادی داشت و افرادی را برای رسیدگی به امور مأمور می‌کرد. به هر حال با آن وجهه و نفوذ کلامی که داشت، طبیعی بود که در خیلی از امور به ایشان متوسل بشوند. این که در ابتدا هم ایشان به شورای انقلاب دعوت نشده بود شاید به این علت بود که بیشتر از سایر روحانیون استقلال رای داشت و با اینکه روحانی و مجتهد خیلی برجسته‌ای بود اما بیشتر اوقات با طبقات تحصیل کرده و دانشگاهی مرتبط بود و در محافل آن‌ها بسیار فعال و محبوب بود. شاید به همین علت روحانیون شورای انقلاب در ابتدا صلاح ندانستند که از او برای عضویت در شورا دعوت کنند اما بعداً که متوجه نفوذ کلام و وجهه آقای طالقانی در میان مردم و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی شدند، هم اعضای شورای انقلاب و هم امام در پاریس، مصلحت دیدند که وجود ایشان در شورا لازم است و بسیار هم اهمیت دارد. به این ترتیب بود که هم از طالقانی دعوت شد و هم ریاست شورا به عهده ایشان گذاشته شد.

✓ پس از آنکه شما به عضویت شورای انقلاب برگزیده شدید سایر اعضا چه کسانی بودند و تا قبل از پیروزی انقلاب، به طور کلی چند نفر به عضویت شورا برگزیده شده بودند؟

ترکیب اولیه شورای انقلاب تا قبل از تشکیل دولت موقت و متعاقب آن پیروزی انقلاب، عبارت بود از جمعی از آقایان روحانیون: مطهری،



آیت‌الله خمینی
با توجه به اینکه
مهندس بازرگان
در مسائل مربوط
به نفت خبره
بود، در حکم خود
نوشت: «...مقتضی
است جنابعالی که
در اداره صنایع
عظیم نفت، دارای
سوابق و تجارب
فراوان هستید...»

و بانک‌ها و کارخانه‌ها و ... تسری پیدا کرد اما چون شریان اقتصاد در کشور ایران به صدور جریان نفت وابسته بود و مهمترین بخش اقتصاد و درآمد دولت هم همین مسئله بود، اعتصابات شرکت نفت اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. در واقع مهمترین خبر در زمینه اعتصابات، اعتصاب کارکنان صنعت نفت، خصوصاً در خوزستان بود. این اعتصاب ضربه‌ای جدی به پیکر رژیم شاه وارد آورد زیرا هم پالایشگاه‌ها و شریان‌های تولید نفت را تعطیل کرد و هم صدور نفت به خارج را که ممر درآمدهای ارزی دولت بود قطع کرد. این مساله از یک طرف برای جنبش یک پیروزی بزرگ محسوب می‌شد و از طرف دیگر نگرانی‌های زیادی را در داخل و خارج از کشور به وجود آورده بود. همه می‌خواستند بدانند که سرانجام این اعتصاب چه خواهد شد. آن زمان، در آستانه زمستان و فصل سرما بود و بسیاری از فعالیت‌های داخل کشور هم نیازمند سوخت بودند، لذا یک وحشتی ایجاد شده بود که مبادا مردم در سرما آسیب ببینند یا حمل و نقل مختل شود و خلاصه همه در فکر بودند که این مشکلات را چگونه باید حل کرد. شورای انقلاب هم که در آن زمان جلسات خود را تشیل می‌داد و اکثر افرادش هم معین شده بود، تصمیم گرفت که این مساله را در دستور کار قرار بدهد.

✖ **خاطراتان هست که در چه تاریخی بود؟**



طالقانی، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و باهنر. و جمعی از آقایان غیر روحانی همچون: مهندس بازرگان، یدالله سجایی، ابراهیم یزدی، احمدصدرحاج سیدجوادی، عباس شیبانی، مهندس سجایی، تیمسار مسعودی، تیمسار قره‌نی و بنده. بعد از پیروزی انقلاب، چند بار تغییراتی در این ترکیب ایجاد شد، چون عده‌ای در دولت موقت بودند و به وزارتخانه‌ها رفتند و در نتیجه کسان دیگری برای عضویت برگزیده شدند.

✖ **گویا از دکتر کریم سنجایی هم برای عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بود؟**

بله، ولی ایشان قبول نکرده بود و در جلسات هم شرکت نکرد. اختلاف نظرهای او با شورا زیاد بود و نظر خوبی هم نسبت به مهندس بازرگان و دیگران نداشت.

✖ **مسئله نفت از چه زمانی در دستور کار قرار گرفت و چگونه شد که شورای انقلاب در این زمینه فعال شد؟**

وقتی جنبش گسترده‌تر شد که این مساله بعد از واقعه ۱۷ شهریور و در پائیز ۱۳۵۷، بعد از تظاهرات و کشتار در دانشگاه خیلی مشخص بود، رفته رفته اعتصابات به تمام دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی و غیر دولتی

❑ پس شورای انقلاب اعضا را معرفی و امام تأیید کردند؟

بله همین طور است، شورا توصیه کرد و بیش از همه توصیه مرحوم مطهری بود که امام نسبت به او احترام و اعتماد همه جانبه‌ای داشت و ایشان هم علاقه و اعتماد کاملی به مهندس بازرگان داشت. آن‌ها سال‌ها باهم کار کرده بودند و شناخت کاملی از سوابق فرهنگی و فکری همدیگر داشتند. مهندس بازرگان به ریاست هیئت برگزیده شد و من و آقای هاشمی رفسنجانی هم دو عضو دیگر هیئت بودیم. علاوه بر این سه نفر، قرار شد دو نفر دیگر هم به انتخاب خود ما به این جمع افزوده شوند. به نظر من ترکیب مناسبی بود. هم از جهت آشنایی فنی و کاری و وجهه‌ای که مهندس بازرگان داشت و هم اینکه یک روحانی هم در هیئت بود که موجب جلب اعتماد بیشتر اعتصاب‌کنندگان می‌شد. ما بر اساس حکم امام، آقایان مهندس صباغیان و مهندس حسینی را هم به عنوان دو عضو دیگر برگزیدیم و به این ترتیب ترکیب هیئت کامل شد.

❑ خود شما به توصیه مهندس بازرگان انتخاب شدید؟

نه با توصیه آقای مطهری بود و آن دو نفر دیگر هم صلاحیت‌هایی داشتند که برای هیئت خیلی مفید بود. آقای صباغیان هم جوانتر بود و خیلی فعال و مورد اعتماد مهندس بازرگان و بقیه بود و از این مبارزات و فعالیت‌ها آگاه بود و مهندس حسینی هم یک چهره ملی بود که در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت فعالیت‌های بسیار موثری انجام داده بود. او از اعضای سرشناس جبهه ملی بود که در مورد نفت تخصص و اطلاعات زیادی داشت و ضمناً از طرفداران جدی دکتر مصدق هم محسوب می‌شد. به هر حال، آیت‌الله خمینی هم با توجه به اینکه مهندس بازرگان در مسائل مربوط به نفت خبره بود، در حکم خود نوشت: «...مقتضی است جنابعالی که در اداره صنایع عظیم نفت، دارای سوابق و تجارب فراوان هستید...» این مسئله کاملاً درست بود و مهندس بازرگان بسیار در این مورد اطلاع داشت و در مورد مسئله نفت مسلط بود.

❑ حکم امام دقیقاً شامل چه مواردی می‌شد و آیا شورای انقلاب نمی‌توانست مستقیماً وارد عمل شود؟ تا آنجا که من

چند روز قبل از صدور حکم امام بود، در اوایل دی ماه ۱۳۵۷، مراتب و مسائلی و حساسیت‌های این موضوع به امام اطلاع داده شد و ایشان هم سریعاً اقدام کرد. شورای انقلاب در مورد این موضوع در یکی از همان جلسات که آن موقع در منازل افراد تشکیل می‌شد بحث مفصلی درباره این موضوع که به آن «مساله نفت» می‌گفتند انجام داد. در اثر اعتصاب سراسری کارکنان صنعت نفت، پخش همه فراورده‌های سوختی به داخل کشور مختل شده بود. یعنی بنزین و گازوئیل و نفت سفید و گاز مایع و نفت کوره و حتی مواد اولیه نفتی برای برخی کارخانه‌ها و مصارف دیگر به کلی قطع شد و این مساله یکباره به مساله مهم و درجه اول آن زمان تبدیل شد. در همین روزها فکر می‌کنم ۶ دی ماه در جلسه‌ای فوق‌العاده در منزل مهندس بازرگان با پاریس تماس تلفنی گرفته شد و قرار بر این شد که ایشان طی حکمی، هیئتی از اعضای شورای انقلاب را برای حل مساله نفت مأمور کنند تا ضمن سفر به منطقه خوزستان، مسئله را حل کنند. در همان جلسه بحث شد و به آقا در پاریس پیشنهاد شد که مأموریت هیئت این باشد که ترتیبی اتخاذ نمایند تا صدور نفت به خارج همچنان قطع باشد ولی در داخل به اندازه نیاز مردم، فراورده‌های نفتی تولید و توزیع بشود تا مردم دچار مشکل نشوند و در زمستان هم مضیقه‌ای از این نظر ایجاد نشود.

❑ آیا روی انتخاب افراد این هیئت هم بحث شد؟ یعنی اعضای شورای انقلاب پیشنهاد دادند که اعضای هیئت چه کسانی باشند یا اینکه مشاورانی که در پاریس بودند، این افراد را پیشنهاد دادند؟

آقای خمینی مستقیماً خودش در اینگونه مسائل نظر و حکمی نمی‌داد. در واقع بیشتر از طریق معتمدین این کارها را پیش می‌برد. البته مشاوران زیادی داشت که در نجف و پاریس و بعداً در تهران به ایشان مشورت می‌دادند. مثلاً در نجف عده‌ای از روحانیون مثل آقای محتشمی و دعایی بودند، در پاریس هم بیش از همه دکتر یزدی به آقا مشورت می‌داد و طرف شور ایشان بود. امام هم معمولاً به وسیله آن‌ها پیغام‌ها را رد و بدل می‌کرد. حتی ایشان شخصاً با تلفن حرف نمی‌زد و دیگران پیغام‌ها را می‌گرفتند و صحبت‌ها را منتقل می‌کردند و بعد هم نظر یا دستور ایشان را ابلاغ می‌کردند.

❑ آیا این کارشان به دلایل امنیتی بود که مثلاً دستگاه‌های شنود و غیره کار گذاشته شود...

فکر نمی‌کنم، ایشان بعداً در تهران و حتی در قم، اصلاً گوشی تلفن را برنمی‌داشتند و اغلب اوقات پیام‌ها به وسیله فرزندان سید احمد آقا یا دامادشان مرحوم اشراقی و دیگران بیان می‌شد. آن زمان هم که از منزل مهندس بازرگان صحبت شد گویا با احمد آقا و بعد هم دکتر یزدی صحبت شد و خیلی هم آزادانه و صریح مسائل را می‌گفتند. ظاهراً در آن زمان اگر کنترلی هم صورت می‌گرفت کسی مزاحم نمی‌شد و افرادی هم که مأموریت داشتند و از کشور خارج یا داخل می‌شدند و خدمت امام در پاریس می‌رسیدند، هیچگونه مزاحمتی برایشان ایجاد نمی‌شد. نظر شورای انقلاب و پیشنهادات آن‌ها درباره مسئله نفت و هیئت تنظیم اعتصاب نفت هم به همین ترتیب به امام عرضه شد و ایشان پذیرفتند. اعضا را هم با شناختی که وجود داشت برگزیدند. چون مهندس بازرگان در این زمینه سابقه داشت و با مسائل نفت آشنا بود و مهم‌تر از همه آقای خمینی هم ایشان را می‌شناخت و برایش احترام زیادی قائل بود

شورای انقلاب
بیش از همه
توصیه مرحوم
مطهری بود که
امام نسبت به او
احترام و اعتماد
همه جانبه‌ای
داشت و ایشان
هم علاقه و اعتماد
کاملی به مهندس
بازرگان داشت

اطلاع داریم یک بار آقای طالقانی هیئتی را مأمور حل مسئله نفت کرده بود که حتی با انتظام مدیرعامل وقت شرکت نفت هم ملاقات کرده بودند و مهندس حسینی هم شخصاً به خوزستان رفته و کارهایی انجام داده بود؟

در آن زمان همه نسبت به نام امام حساس بودند و اطاعت می کردند. حکم ایشان بسیار نافذ بود و در حقیقت مشروعیت زیادی می داد و قدرت هیئت را بسیار زیاد می کرد. علاوه بر این ایشان در مقام رهبر جنبش، لازم بود در زمینه های مختلف، دستوراتی صادر کنند. همان زمان بود که حکم هیئت نفت را صادر کردند، این حکم به سرعت تکثیر شد و در تمام مساجد هم خوانده شد اما در این حکم آمده بود که:

«۱- نظامیان و مأمورین انتظامی از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه ننمایند و از ایجاد هرگونه ارباب در بین کارکنان خودداری نمایند.

۲- نفت و فرآورده های نفتی، فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی جلوگیری کامل بعمل آید.

۳- ارتش و نظامیان، حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می شود، ندارند و از آن باید جلوگیری شود.»

اینها رئیس مأموریتی بود که امام بر عهده هیئت تنظیم اعتصاب شرکت نفت گذاشتند و من از روی اصل حکم برای شما قرائت کردم. ما با این حکم کار خود را شروع کردیم.

مستقیماً به خوزستان رفتید و یا اینکه جلسات دیگری هم در این زمینه برگزار شد؟

وضع حادث و شرایط دشواری بود و ما می خواستیم سریعاً به مناطق نفتی عزیمت کنیم ولی اعتصاب سراسری سبب شده بود که هواپیمایی هم در اعتصاب قرار گرفته و به همین دلیل ما ناچار بودیم زمینی مسافرت کنیم. قرار شد که با قطار به خوزستان برویم. اما قبل از عزیمت، مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که برویم و با مدیرعامل شرکت نفت در آن زمان، یعنی آقای انتظام دیداری داشته باشیم. البته این نکته را هم بگویم که مسئله نفت فقط منحصر به خوزستان و پالایشگاه آبادان نبود. شیراز، آذربایجان و پالایشگاه های تهران هم بود. حکم امام در همه جا توزیع شده و شامل همه اینها می شد. مهندس بازرگان با توجه به تجربیات و شناختی که در این مورد داشت، پیشنهاد کرد که دیدن مدیرعامل شرکت نفت می تواند با کار هیئت کمک کند زیرا می توانیم در زمینه اهداف هیئت و تفهیم مواضع با آن ها تبادل نظر کنیم و با آرامش و نظم بیشتر و احیاناً به دست آوردن



اطلاعات لازم مأموریت را آغاز کنیم.
آیا همه با این پیشنهاد موافق بودند؟
یعنی اصلاً پیشنهاد فقط در هیئت مطرح شد یا در جلسه شورای انقلاب؟ دیگران چه نظری درباره این ملاقات داشتند؟

بعضی مخالف بودند و علت مخالفتشان هم این بود که مدیرعامل شرکت نفت را منصوب رژیم شاه می دانستند و معتقد بودند که چون رژیم مشروعیت ندارد، منصوبان او هم مشروعیت ندارند و طبعاً امکان ندارد که همکاری صادقانه ای نشان بدهند. به هر حال این نظر پذیرفته نشد و ما در شورای انقلاب به این نتیجه رسیدیم که بهتر است این ملاقات انجام شود. اتفاقاً بدون تعیین وقت قبلی و هرگونه تماس با انتظام، به محل کار او در وزارت نفت فعلی (شرکت نفت سابق) واقع در خیابان طالقانی مراجعه کردیم. در دفتر رئیس شرکت، گفتیم که به ایشان خبر بدهند که ما می خواهیم بدون وقت قبلی ملاقاتی داشته باشیم. بلافاصله خبر دادند و انتظام شخصاً آمد و خیلی گرم و صمیمانه هم با ما برخورد کرد و احترام زیادی به جا آورد. ما مطلب را با او در میان گذاشتیم و حکم امام را به او نشان دادیم که خواند و استقبال کرد. بعد هم گفت که من و تمام کارکنان در اختیار شما هستیم و چون این حکم دستور مستقیم امام است ما هم اطاعت می کنیم از دستور ایشان. شما هر کاری که مایل باشید و از من بخواهید، من انجام می دهم زیرا این دستور امام است.

واکنش هیئت چه بود؟ و فکر می کنید علت برخورد انتظام با حکم امام و هیئت نفت چه بود؟

ما خیلی تعجب کردیم چون خیلی مؤدبانه و با صمیمیت این مسائل را بیان کرد و به نظر نمی رسید که شائبه ای در گفتار و رفتارش باشد. تصور می کنم این برخورد اولاً به خاطر فراگیر شدن انقلاب بود که همه پذیرفته بودند و می دانستند چه قدرتی در انقلاب اسلامی هست و بعد هم برای آیت الله خمینی احترام خاصی قائل بودند. ایشان را یک فرد مقدس و روحانی می دیدند که برای جلوگیری از مفاسد قیام کرده و مردم هم اطاعت از ایشان را فرض می دانستند. نفوذ و تاثیر آیت الله خمینی در آن زمان، در همه سطوح و افراد از مردم عادی تا مقامات عالی، دیده می شد. بنابراین علیرغم اینکه ما متعجب

به اهواز رفتیم و در منزل یکی از روحانیان مقیم اهواز به نام آقای طباطبایی که خانه دلواز و خوبی داشت، اقامت کردیم. آقای هاشمی هم قبل از حرکت، مقداری پول از وجوهات همراه آورده بودند که به مشکلی برخوردیم و اگر به علت اعتصابات یا تعطیلی بانک‌ها نیاز به هزینه‌ای بود دچار عسرت و تنگی نشویم ضمناً می‌خواستند اگر اعتصابیون در مضیقه قرار گرفته باشند به آن‌ها کمک رسانی شود.

❑ کمک رسانی شد؟

نیازی نبود. شرکت نفت علی‌رغم همه مسائل و مشکلات ناشی از اعتصاب، همه حقوق و حتی مزایای کارکنان را سر وقت پرداخته بود، حتی مازاد هم داده بودند. ما در این مورد پرس و جو کردیم و فهمیدیم که از این نظر مشکلی در کار نیست و اضافه کاری کارمندان و کارگران را هم پرداخت کرده‌اند. در حقیقت وضعی به وجود آمده بود که جرئت نداشتند چنین مضیقه‌ای ایجاد کنند به همین علت اصلاً نیازی به خرج کردن آن پول پیش نیامد. در آن موقع مردم و کارکنان، از هیئت بسیار استقبال کردند و این خودش بزرگ‌ترین حمایت و کمک به حل مساله نفت و برنامه‌های هیئت بود، اما از همان ابتدا فهمیدیم که چپی‌ها هم در آنجا نفوذ زیادی دارند و کارشکنی می‌کنند.

❑ اعتصاب شرکت نفت که از مهم‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین اعتصابات‌ها در زمان انقلاب بود، چگونه شکل گرفته و سازمان‌دهی شده بود؟ آیا سندیکا یا تشکیلات خاصی داشتند یا اینکه چپی‌ها یا مبارزین اسلامی نفوذ کرده بودند و بین کارکنان و کارگران درباره اعتصاب، وحدت و هماهنگی به وجود آورده بودند؟

همه اینها به صورت ضعیف بود. سندیکا یا تشکیلات خاص را دقیقاً نمی‌دانم ولی در آن زمان تحت تاثیر اعلامیه‌ها و دستورات امام که مرتباً به صورت اعلامیه یا نوار تکثیر می‌شد، مردم دست به اعتصاب و مبارزه با رژیم می‌زدند. اعتصاب هم مختص شرکت نفت نبود همه شرکت‌ها و ادارات و نهادهای دولتی با این مسئله مواجه بودند. همه مردم تابع امام بودند و مطابق دستورات ایشان به سرعت عمل می‌کردند ولی خب چپی‌ها بودند، مجاهدین هم بودند حتی حزب توده هم از قدیم کارهایی کرده بود و نیروهای محلی و سایر نیروها



شدیم ولی طبیعی بود که انتظام آن طور برخورد کند.

❑ در مورد هیئت دیگری که توسط آیت الله طالقانی برای حل مسئله نفت تشکیل شده بود، چه اطلاعی داشتید؟ گویا آن‌ها قبل از شما به دیدن مدیرعامل وقت شرکت نفت رفته بودند؟

همان وقت که به دیدن انتظام رفتیم و حکم امام را به او ابلاغ کردیم و او هر نظر همکاری کرد گفت که من همین الان با شرکت نفت خوزستان و مقامات مسئول در آن منطقه تماس می‌گیرم تا آن‌ها هم در جریان باشند و در همه زمینه‌ها با شما همکاری کنند. لازم است که آن‌ها کمک کنند و در اختیار هیئت منصوب امام باشند اما چند روز پیش هم افرادی از طرف آیت الله طالقانی و با امریه ایشان آمده بودند و قصدشان مانند شما بود. سرتیپ رحیمی از طرف آقای طالقانی رجوع کرده و نوشته‌ای هم آورده بود که نماینده آیت الله در حل مسائل مربوط به نفت هستند. ما هم همکاری کردیم ولی این حکمی که شما دارید از طرف شخص امام خمینی است و از این نظر رسمیت دارید و مهم است.

❑ منظورش چه بود که گفت رسمیت دارد؟ یعنی پذیرفته بود که امام و انقلاب قدرت را گرفته و پیروز شده‌اند...؟

او این‌طور گفت. ظاهراً همه پذیرفته بودند که امام بیشترین نفوذ را در مردم و بیشترین قدرت را در کشور دارد. این نوع برخوردها هم مؤید این امر بود و سقوط و ضعف نظام شاه بر همه مشخص شده بود. انتظام هم فرد باهوشی بود که این مسائل را می‌دانست در عین حال مایل بود مسائل نفت هم به صورت مسالمت‌آمیزی حل و فصل شود.

❑ چه موقع حرکت کردید و چگونه به خوزستان رفتید؟ آیا مشکل امنیتی یا مسائل دیگری در آن اوضاع آشفته بوجود نیامد؟

نه به آن صورت، ما با قطار رفتیم، هوایی که ممکن نبود، راه‌های زمینی هم امنیت کمی داشت. مشکل امنیتی هم از سوی رژیم بوجود نیامد، حتی برعکس همان‌طور که گفتم انتظام به مسئولان رده بالای شرکت نفت دستور داده بود که همکاری همه جانبه‌ای با هیئت داشته باشند. در آنجا وقتی وارد ایستگاه راه آهن اهواز شدیم، یکباره با جمعیت عظیمی از مردم برخورد کردیم که قبلاً مطلع شده و برای استقبال آمده بودند. شعار می‌دادند و خیلی پرشور و با هیجان برخورد کردند. مهندس بازرگان را می‌شناختند و عده‌ای از چهره‌های مبارز و قدیمی آمده بودند خدمت مهندس بازرگان. من و آقای هاشمی رفسنجانی و مهندس و آقای صباغیان

و بالاخره اعلامیه های صادره را به اطلاع و استحضار امام در پاریس برسانیم. درباره صدور اعلامیه های هیئت تنظیم اعتصاب نفت هم بحث کردیم و تصمیم گرفتیم مسائل و درخواست ها را با مردم در میان بگذاریم و نتایج کار هیئت را هم به اطلاع افکار عمومی برسانیم.

این صورتجلسه ها و گزارشات توسط چه کسی تحریر و تنظیم می شد؟

بنده مأمور این کار بودم و قرار شد من آن ها را بنویسم و بعد اعضای هیئت مطالعه و امضا کنند.

آیا به جز آقای انتظام -مدیرعامل شرکت نفت- با احدی دیگر از مدیران و مسئولان نفت در آن زمان نیز ملاقات داشتید؟ و اساساً این ملاقات ها بجز اطلاع آن ها چه نتایجی در برداشت؟

بله، ملاقات با مدیران دیگری از جمله مدیر پخش فرآورده های نفتی نیز توسط هیئت صورت گرفت با چند تن دیگر از کارکنان و کارمندان و مدیران شرکت نفت و مطلعان در مسائل نفتی نیز دیدارهای جداگانه ای داشتیم. با آن ها مسائل مختلف و مهمی به بحث گذارده شد. از جمله وضع و مقدار تولید نفت و سقف نهایی تولید، مقدار ذخیره نفت سفید و سایر فرآورده های ضروری، مخصوصاً وضع بنزین و بعداً مسئله مازوت که خیلی مهم بود و اختلالاتی در وضع بنادر نفتی ایجاد کرده بود. ما توانستیم درباره صدور نفت و جایگاه ها و مناطق بارگیری و لوله های نفتی و پالایشگاه ها و خلاصه همه چیز تا حد امکان در این ملاقات ها اطلاعات به دست آوریم. اگر این اطلاعات بدست نمی آمد مشکلات فراوانی می داشتیم و موفقیت های بعدی هیئت هم به دست نمی آمد. اتفاقاً دیدار با مدیرعامل شرکت نفت، آقای انتظام هم فوایدی داشت. در آن جلسه علاوه بر هماهنگی با مدیران نفتی، قرار شد نیروهای مسلح که در پالایشگاه ها بودند خارج شوند، در مسائل مالی و حقوق کارکنان وقفه پیش نیاید و کسی از اعتصابیون تحت تعقیب قرار نگیرد و آن هایی هم که در مضیقه و تحت تعقیب بودند یا اخراج شده بودند، آزاد شوند و حقوقشان اعاده شود. اینها و خیلی مسائل دیگر در همان زمان پیگیری شد و از نتایج همان دیدارها بود.

درباره مهندس حسینی نکاتی را فرمودید. آقای هاشمی هم در خاطراتشان



هم بودند. اصلاً به دلیل همین حساسیت ها و پیچیدگی ها بود که مسئله نفت تا این حد حاد شده بود و امام هم فرد برجسته و مورد اعتمادی که بسیار هم با تجربه بود، یعنی مهندس بازرگان را مأمور تنظیم و حل مسئله نفت و هدایت اعتصابیون کرده بود. وقتی هیئت بر اساس حکم امام اعلام موجودیت کرد و وارد خوزستان شد، اغلب نیروها کوشیدند با آن هماهنگ شوند. از مدیران دولتی تا چپی ها و خصوصاً کارگران و مردم عادی که تابع مطلق امام بودند.

قبل از اینکه هیئت نفت به خوزستان عزیمت نماید، آیا دستور کار خاصی از شورای انقلاب دریافت داشته بود؟

بله همان طور که گفتم اصلاً اهمیت و حساسیت موضوع در شورا مطرح بود و بعد به پاریس و نظر آقای خمینی منعکس شد. بعد از دریافت حکم امام هم لازم بود که هماهنگی ها و برنامه ریزی های مناسبی انجام شود. برای این کار می باید اطلاعات کامل و جامعی از موضوع و شرایط مأموریت خود می داشتیم. یعنی اطلاعات درست و دقیقی نسبت به موقعیت مناطق نفت خیز به دست می آوردیم. برای همین اهداف تلاش هایی صورت گرفت. البته آقای مهندس بازرگان اطلاعات جامعی نسبت به مسائل و مناطق نفتی داشتند...

ظاهراً آقای حسینی -مهندس کاظم- هم در جریان بوده و از طرف هیئت با ایشان که زمان مصدق با مسائل نفت مرتبط بود، صحبت شده بود.

بله، آقای حسینی هم بود و قبلاً خودش به آن منطقه رفته بود. اتفاقاً عزیمت ایشان و موضوعی که داشتند، برخوردها و واکنش هایی هم بوجود آورده بود. اما ما قبل از عزیمت با حضور اعضای شورای انقلاب، از جمله مرحوم مطهری و مرحوم بهشتی و مرحوم دکتر سحابی و مهندس بازرگان و دیگران، جلساتی در تهران برگزار کردیم و از جهات مختلف مأموریت هیئت نفت را مورد بررسی قرار دادیم.

این جلسات در کجا برگزار شد؟ و به طور مشخص چه نتایجی در برداشت؟

آن موقع در منازل آقایان اعضا که خاطرم هست یکی از جلسات در منزل آقای صدر و یکی هم که در ارتباط با مأموریت نفت بود در منزل مرحوم مطهری برگزار شد. در این جلسات بحث کردیم که همه مسائل را به صورت گزارش های دقیقی تنظیم کنیم و جلسات هیئت نفت را به صورت صورتجلسات مرتب تنظیم کنیم و این ها، یعنی صورتجلسه ها و گزارشات

نوشته اند که سخنرانی و حضور منفرد ایشان موجب واکنش منفی انقلابیون و اعتصابیون شده بود. موضوع چه بود؟

آقای مهندس حسینی از سال ها قبل با مسئله نفت سروکار داشت حتی قبل از زمان مصدق. در دوران نهضت ملی هم تلاش های زیادی کرده بود و به همین دلیل یک صاحب نظر خبره محسوب می شد. ایشان با همان تصورات دوران جبهه ملی و گذشته رفته بود و با استاندار و مقامات نفتی در منطقه صحبت کرده بود و حتی با فرماندهان نظامی دیدارهایی انجام داده بود. گویا یک سخنرانی هم در جمع اعتصابیون داشته که مردم خیلی خوششان نیامده و تصور کرده بودند توطئه ای از طرف حکومت است. یعنی ایشان را یک آدم دولتی تلقی کرده بودند و این طور تلقی منفی ای نسبت به ایشان به وجود آمده بود. ما هم هرچه سعی کردیم توضیح بدهیم که آقای حسینی حسن نیت دارد و قصد و غرضی و وابستگی در کار نیست، خیلی مقبول نیافتاد. به هر حال ایشان به دلیل همان سووابقی که گفتیم انتخاب شده بود ولی سیر حوادث در انقلاب اسلامی با آنچه ایشان در ذهنشان بود تفاوت زیادی کرده بود.

به طور کلی وقتی هیئت نفت به منطقه اعزام شد، رئوس برنامه اش چه بود؟

مسئله نفت در آن زمان، انعکاس جهانی عظیمی داشت. در داخل همه حساسیت ها روی آن معطوف شده بود. وقتی اعتصابات شروع شد و کارکنان صنعت نفت به اعتصاب پیوستند، با توجه به آغاز فصل سرما در ایران می باید حدودی قائل می شدیم برای توزیع نفت. یعنی نباید مردم در مضیقه قرار می گرفتند. این مسئله بود که هم شورای انقلاب و هم امام نسبت به آن حساس بودند. در مقابل، گروه های چپ گرا و کمونیست ها که نفوذی هم در مناطق و صنایع نفتی داشتند معتقد بودند که باید تندتر حرکت کنیم. آن ها روش ما را سازشکارانه و غیر انقلابی قلمداد می کردند و می گفتند نه فقط صدور نفت، بلکه بطور کلی تولید نفت باید قطع شود. مردم هم در داخل برای شکست رژیم تحمل خواهند کرد. آن ها در مورد ارتش هم بسیار موضع تند و غیرمنطقی داشتند و می گفتند که نباید به هیچ وجه به ارتش نفت بدهیم.

شما با آن ها چه برخوردی داشتید؟ یعنی هیئت بالاخره چگونه در مقابل این تندروی ها که ظاهراً در آن زمان خیلی هم مقبول بود، کار خود را پیش برد؟

بله، ظاهراً این گفته ها خیلی خوب بود اما مسائل پیچیده ای داشتیم. ما سعی می کردیم که با استدلال و به صورت منطقی هم را قانع کنیم و کارها را پیش ببریم. همه ما در هیئت منصوب منتخب امام بر یک نکته اتفاق نظر داشتیم که باید خیلی واقع گرایانه و عملی با مسائل برخورد کنیم. در جاهایی هم که با برخی تندروها و چپی ها اختلاف نظرانی داشتیم و می دیدیم آن ها می خواهند سوار موج احساسات شوند و حرف حساب سرشان نمی شود، به حکم امام استناد می کردیم و اکثریت هم غالباً تابع امام بودند و مخالفت با حکم امام را تحمل نمی کردند. این مسائل سبب شد تا به تدریج کار هیئت پیش برود و کارکنان و کارگران اعتصابی هم با اجرای کامل ابلاغیه ها و نظرات هیئت و اعلامیه ها که به امضای مهندس بازرگان صادر می شد، اطمینان کامل داشته باشند و با آن همکاری همه جانبه نشان دهند.

آیا به ارتش هم از تولیدات نفتی، برای رفع نیازشان می دادند؟

امام گفته بودند که به ارتش بقدر نیاز بدهند. در واقع به همه جوانب توجه کرده و تصمیم می گرفتند.

هیئت نفت چگونه به امام گزارش می دادند؟ در پایان کار یا در ضمن مأموریت هم در تماس بودند؟

خیر، مرتباً در تماس تلفنی بودند. از پاریس تلفنی سؤال می شد و مراحل و مسائل را جزء به جزء در جریان قرار می گرفتند ما هم همه اتفاقات را می گفتیم و گزارشات را به ایشان می دادیم. حتی کارشکنی های چپی ها و تندروها را در جریان بودند. ایشان هم حمایت می کردند و هم در اعلامیه ها و هم در سخنرانی ها از هیئت حمایت می کردند و از مردم می خواستند حمایت کنند تا کار هیئت پیش برود. همین مسائل سبب شد تا کسانی که کارشکنی می کردند، موفق نشوند.

تأثیر هیئت نفت از نظر موفقیت بدست آمده و ایجاد اعتماد بنفیس در انقلابیون بسیار زیاد بود. فکر می کنید چه علتی داشت؟

بله، همین طور است. در همان موقع هم که ما در خوزستان بودیم، همه کارها را به دست گرفتیم. حتی مهندس بازرگان به بررسی اوضاع مالی آنجا پرداخت و پیشنهادهای تازه ای را هم مطرح کرد.

چه پیشنهادهائی؟

ایشان گفت که لزومی ندارد نفت بطور کلی جریانش قطع شود و صادرات متوقف باشد ما می توانیم صدور نفت را هم در اختیار داشته باشیم زیرا حساب و کتاب آن هم دست خودمان است. در آن زمان، همه مدیران و کارکنان از هیئت اطاعت می کردند و تابع نظرات آن بودند به همین دلیل ما با مخالفت خاصی روبرو نمی شدیم. ما در آن موقع، مسائل نفت را در حدودی که در اعلامیه امام برای هیئت تعیین شده بود حل و فصل کردیم و بعد از اهواز به سایر مناطق نفت خیز رفتیم. از جمله با هلی کوپتر به جزیره خارک سرزدیم و وضع آنجا را هم مورد بررسی قرار دادیم. مرتباً اعلامیه هایی می دادیم و وضعیت را تشریح می کردیم. هدف این بود که نفت در داخل به جریان بیفتد و اختیار آن هم

مهندس بازرگان
گفت که لزومی
ندارد نفت بطور
کلی جریانش
قطع شود و
صادرات متوقف
باشد ما می توانیم
صدور نفت را هم
در اختیار داشته
باشیم زیرا حساب
و کتاب آن هم
دست خودمان
است

از دست رژیم خارج شود. در این زمینه علیرغم کارشکنی‌ها موفق شدیم.

منظور تان کارشکنی‌های چپی‌هاست؟

آن‌ها هم بودند. خودسر عمل می‌کردند. در حالی که اکثر مردم عادی منتظر صدور دستورات از جانب هیئت یا دستورات امام از پاریس بودند، آن‌ها دست به کارهای خاصی می‌زدند. یادم می‌آید وقتی که ما در جنوب بودیم، ترور یکی از سران آنجا همه را وحشت زده کرده بود، مدیر کل مناطق نفتی را ترور کرده بودند و این مسائل وحشت و هرج و مرج را دامن می‌زد. آن موقع این مسائل هم وجود داشت و افرادی به خود اجازه می‌دادند ترور کنند و یا حتی لوله‌های نفت و گاز را منفجر نمایند. متأسفانه کنترل زیادی روی اوضاع وجود نداشت و همین مسائل موجب می‌شد همه چیز بحرانی شود و خسارات زیادی وارد شود.

هدف آن‌ها چه بود؟ می‌خواستند گلوگاه‌های اقتصادی رژیم را تخریب کنند یا اینکه آنا را شی ایجاد نمایند؟

بالاخره انقلاب بود. به صورت خودجوش این جور مسائل هم قابل پیش‌بینی بود. می‌خواستند ضربه اقتصادی به رژیم پهلوی وارد کنند اما همان موقع هم یک عده از متخصصین و اشخاصی که دورنگرتر بودند می‌گفتند که اعتصاب‌ها خوب است و تاثیر مثبتی دارد ولی این حرکات تدریجانه ممکن است هیچگاه کنترل نشود و اگر گسترش پیدا کند بعدها هم نمی‌توان جلوی آن را گرفت. متأسفانه همینطور هم شد. بعد از انقلاب ضربات سختی از این طریق به اقتصاد کشور و سرمایه‌های ملی وارد شد.

شما در خوزستان با چه کسانی تماس داشتید؟ با مدیران دولتی یا نمایندگان اعتصابیون یا روحانیون یا همه اینها؟

خیلی دیدار و گفتگو می‌شد. بسیاری از افراد بودند که خودشان می‌آمدند برای دیدار با اعضای هیئت. بالاخره هیئت از طرف امام آمده بود و اعتبارش خیلی سنگین بود. افرادی بودند که می‌آمدند و خودشان را نماینده یک قشر یا یک گروه از مردم می‌نامیدند. از گروه‌های سیاسی هم افرادی می‌آمدند. خاطرم هست که برخی چپی‌ها هم در آن جلسه‌ها حضور می‌یافتند و حتی مخالفت‌های تندی می‌کردند. سایرین هم در جلسات انتقاد می‌کردند و عمدتاً تمایل به کارهای رادیکال‌تر و تدریجانه‌تری داشتند. چپی‌ها می‌خواستند القا کنند که هیئت سازشکار و رفرمیست است و از مبارزه جدی و رویارو می‌ترسد. آنها صراحتاً می‌گفتند که ما به شما مشکوک هستیم، زیرا در شرایطی که ما در حال مبارزه و اعتصاب هستیم و خون مردم و رفقای ما بر زمین می‌ریزد شما آمده‌اید و می‌گویید بیا بید سرکار و نفت را به جریان بیندازید!

فکر نمی‌کنید که دیدار با مدیران دولتی و خط مشی خاص مهندس بازرگان در حفظ سرمایه‌ها و امکانات موجب ناراحتی چپ‌ها شده باشد؟

بله درست است. حتی دیدار با انتظام یا اشاراتی که مهندس نسبت به این مسائل در صحبت‌ها و سخنرانی‌هایش می‌کرد، موجب می‌شد که آن‌ها بیشتر مخالفت کنند. یکبار که مهندس بازرگان درباره دیدار با انتظام و دستور وی به مدیران صنعت نفت جهت تبعیت از اعضای هیئت صحبت کرد، آنها صراحتاً گفتند که این مسئله قابل پذیرش نیست و ما مشکوک هستیم. اما ما با استناد به حکم امام آمده بودیم. وجود آقای هاشمی رفسنجانی و برخورد‌های وی که روحانی و بیشتر مورد اعتماد بود هم

تاثیر داشت. مهندس بازرگان مرتباً این مسئله را مطرح می‌کرد که دستگاه حکومت پهلوی ضعیف شده و این عقب‌نشینی‌ها سازشکاری نیست، بلکه طبیعی است و ما باید به صورت مسالمت آمیز حداکثر استفاده را از ضعف اوضاع بکنیم اما آنها این روش مسالمت آمیز را که برای حفظ دماء افراد و حفظ سرمایه‌های ملی بود به سازشکاری تعبیر می‌کردند.

از توضیحات جامع شما درباره اعتصاب نفت و برنامه‌ها و تاریخچه هیئت منصوب امام خمینی برای هدایت و تنظیم اعتصاب در صنایع نفتی سپاسگزارم. اگر اجازه بدهید چند پرسش درباره اساسنامه شورای انقلاب که شما به عنوان دبیر و کاتب شورا تحریر کرده‌اید بپرسم.

اساسنامه شورای انقلاب چه زمانی و بر اساس چه ضرورت‌هایی تهیه شد؟ از ابتدا مطرح بود که باید مسائل و حدود وظایف و اهداف مشخص باشد. از همان جلسات اول و بعد از اینکه من با آیت‌الله موسوی اردبیلی برای عضویت در شورای انقلاب، ملاقات کردم، قرار شد اساسنامه‌ای برای شورای انقلاب نوشته شود. در جلساتی که بعداً با حضور اعضای شورای انقلاب تشکیل شد بنده به عنوان دبیر شورا برگزیده شدم و مسئولیت نگارش اساسنامه هم بر عهده من گذاشته شد.

چه موقع کار تدوین اساسنامه را شروع کردید؟

از همان ابتدا در فکر بودم ولی مسئله هیئت تنظیم اعتصاب در شرکت نفت پیش آمد و ما مجبور شدیم به خوزستان برویم. یعنی بنده و آقای مهندس بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی به خوزستان عزیمت کردیم، برای همین به تعویق افتاد. در زمان انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری قرار شد ما سریعاً آن را برای امضا و تصویب امام و اعضای شورای انقلاب آماده کنیم.

تا قبل از نگارش اساسنامه بر سر این روابط و اهداف چگونه توافق بود؟ آیا شکل سنتی شناخت از سوابق و روابط مبارزاتی کافی بود؟

تا قبل از اساسنامه، همه اعضا همفکری داشتند. ارتباط‌های قدیمی میان ما وجود داشت و با اعتماد کامل نسبت به هم، امور را پیش می‌بردیم.

مسائلی پیش می‌آمد که خیلی هم حساس بود. در شورا مطرح می‌شد، راجع به آن بحث می‌کردیم و تصمیماتی می‌گرفتیم. همه کارها دوستانه و بر اساس صدق و صفا پیش می‌رفت. هیچکس به دنبال برتری جویی یا ایراد از دیگران نبود. به این علت نیازی به اساسنامه احساس نمی‌کردیم اما در آستانه تشکیل دولت موقت، مهندس بازرگان برای مشخص تر بودن ضوابط و اینکه بعداً همه بدانند که ضوابط و اهدافی دنبال می‌شد و قانونی بودن امور، تاکید و اصرار داشتند به تهیه و نگارش نهایی اساسنامه.

اعضای شورای انقلاب در جریان بودند؟ یعنی مفاد اساسنامه با همکاری آنان تحریر و تهیه شد و نظرات آنان در آن گنجانده شد؟ بله، البته من تجربیاتی داشتم و نظرات خود را هم مطرح کردم ولی همگان نظر می‌دادند و مجموعه نظریات اعضا را در اساسنامه گنجانده‌ام.

اختلاف نظری نبود، مثلاً میان روحانیونی که بعداً حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند با نهضت آزادی‌ها؟

نه، آنطور اختلاف‌ها که شما در نظر دارید بعداً بروز کرد اما همان موقع هم مسائل و بحث‌هایی میان اعضا بود که نظر هم را رد می‌کردند ولی مشکلات و اتفاقات انقلاب آنقدر بزرگ و مهم بود که همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌داد. روحانیونی که بعداً مرکزیت حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند، خودشان با مسائل حزبی و کار تشکیلاتی آشنایی داشتند منتها بحث‌ها گاهی حول این مسئله بود که مثلاً نهضت بنیادهای کاملاً دینی دارد و ما باید تشکل‌های سیاسی را هم کاملاً بر همان مینا قرار دهیم. یا اینکه باید آن‌ها را بر اساس تجربه‌ها و مسائل دینی تدوین کنیم و عمل نماییم. با وجود این، هیچ نکته‌ای یا چیزی در اساسنامه گنجانده نشد که مورد اختلاف حادّ و صریحی بشود. خود اساسنامه هم ماده یا عبارت خاصی در باب مثلاً دینی بودن مطلق جنبش نداشت. بحث‌هایی که مطرح شد هم عموماً مربوط به مقدمه اساسنامه بود.

در مقدمه چه نکته‌هایی گنجانده شده بود؟

در اساسنامه یک مقدمه‌ای در ابتدا گنجانده شده بود که بعد از ذکر تاریخچه نهضت‌های آزادی‌بخش در ایران، مثلاً نهضت مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، مسائل عام انقلاب و اصول مهم در جنبش مطرح گردیده بود. به هر حال از جنبش‌های قبلی بخصوص دکتر مصدق تجلیل شده و با احترام از آن‌ها یاد کرده بودیم. این مسائل از همان ابتدا، گاهی از سوی آقایان روحانیون و یا مخالفانی که در خارج از شورای انقلاب و مخالف مصدق بودند، مطرح می‌شد. به طور کلی نظر آن‌ها این بود که تجلیل از مصدق با روش‌های دینی انقلاب اسلامی سازگاری ندارد و خلاصه ناراضی بودند اما به هر حال هدف ما پس از تشکیل شورای انقلاب، بلافاصله این بود که بر چه اساس و با چه ریشه‌ها و سوابقی و با چه قدرتی باید فعالیت را ادامه بدهیم. نظامنامه و اساسنامه برای روشن ساختن همین مسائل، لازم بود. مقدمه آن هم با همین ذهنیت طراحی شده بود و حداقل در آن مقطع مخالفتی با آن نبود.

چرا مقدمه از متن اساسنامه حذف شد؟

ما اساسنامه را با مقدمه و همه عباراتش در جمع اعضای شورا قرائت کردیم و همه اعضا به دقت آن را بررسی کردند و موافقت کامل داشتند. تک تک اعضا بر آن تاکید کردند. باید هم تاکید و تأیید می‌کردند زیرا من که از خودم چیزی ننوشته بودم، حاصل نظرات آن‌ها را جمع کرده و نوشته بودم

و هر مسئله‌ای با تصویب آن‌ها در آن گنجانده شده بود. در نیمه‌های بهمن ماه که متن نهایی را نوشتم و همه پذیرفتند. متن تدوین شده را فرستادیم برای آیت الله خمینی که ایشان امضا و تأیید بکنند. ایشان گفتند مقدمه باید حذف شود. **علت نارضایتی ایشان از مقدمه چه بود؟ آیا مخالف طرح نام دکتر مصدق بودند یا مسئله دیگری در بین بود؟**

ظاهراً همین مسئله بود. گفتند آن را حذف کنید. ایشان گفته بودند که نباید این انقلاب را با هیچ یک از انقلاب‌ها و نهضت‌های قبلی مقایسه کرد و این انقلاب نظیر ندارد. به هر حال چون ایشان اینطور خواستند ما هم مقدمه را حذف کردیم.

سایر روحانیون شورای انقلاب با تجلیل از مصدق مخالفتی نداشتند؟

به هیچ وجه، اگر هم داشتند ابراز نکرده بودند و من چیزی در جلسات و خارج آن نشنیدم.

محتوای اساسنامه بطور کلی روشن کننده چه مطالبی بود؟

گفتم که لازم بود طرحی برای مشخص کردن هدف و روش کار داشته باشیم. باید می‌دانستیم که در آن دوره خلاء قدرت چه باید کرد و آن نظراتی را که روی آن توافق داشتیم، همانگونه که الان در متن هست روشن می‌کردیم. در اساسنامه، وظایف و اختیارات شورای انقلاب را به عنوان عالیت‌ترین مرجع تصمیم‌گیری، یعنی مطابق با عنوان و اختیارات مجلس شورای ملی معرفی کرده بودیم و اختیارات قانونی شاه در قانون اساسی سابق را هم به رهبر منتسب کرده بودیم.

گویا مسئله ارتش هم جزو اختیارات شورا قلمداد شده بود. این را بنده از یکی از اعضای شورا شنیدم.

بله، قرار شد شورا، قوه مقننه را به اضافه ارتش در اختیار داشته و تصمیمات مربوط به این حوزه را اتخاذ کند.

به جز مقدمه اساسنامه، آیا آیت الله خمینی با بخش دیگری از اساسنامه مخالفت نکردند؟ مثلاً اینکه اصل دیگری را تغییر دهند یا اینکه عبارتی را اصلاح کنند؟ چراء، در متن اساسنامه نیز دست بردند و پیشنهادهای کردند که در خطوط کلی بود. بقیه را قبول کرده و پذیرفتند اما خیلی تغییر زیادی

جامع روحانیون و ...

در زمان نگارش اساسنامه، دیدگاه‌ها نزدیک بود. آن زمان مرحوم مطهری که سوابق زیادی با مهندس بازرگان داشت و همه اعضا توافق داشتند. برای نهضت ملی و مصدق هم احترام زیادی قائل بودند. این بحث هم نبود که مثلاً اساسنامه باید دینی تر باشد یا تشکل‌های سیاسی باید کاملاً دیندارانه و بر اساس اعتقادات دینی باشد. در تدوین اساسنامه و مقدمه آن هم بطور خاص این نوع مسائل که بعداً مطرح شد، اصلاً وجود نداشت. اختلافی بر سر اعتقادات نبود. سه اصل برای ما مطرح بود که کسی مخالفتی نداشت. یکی اینکه ما پیرو روش سیاسی مصدق هستیم. دوم اینکه کارهای ما بر اساس اعتقادات و وظایف دینی است و تکالیف دینی ما ایجاب می‌کند که در جریان مبارزه و انقلاب باشیم و سوم اینکه ما منشأ مفاسد جامعه را خود سلطنت می‌دانیم و اصلاً در این زمینه معامله نخواهیم کرد. ما با مداخلات و قدرت مطلقه شاه مخالفیم و آن را کاملاً غیر قانونی می‌دانیم.

✓ خوب، این‌ها شبیه مرامنامه و اساسنامه نهضت آزادی است؟!

بله، آن موقع مخالفتی نمی‌شد. علت تجلیل از مرحوم دکتر مصدق در مقدمه اساسنامه شورای انقلاب و اینکه ریشه انقلاب را به نهضت ملی شدن نفت و مشروطیت مربوط می‌کرد، همین بود اما بعداً افراد مرتبط با حزب جمهوری اسلامی و مؤسسان آن مبانی دیگری را مطرح کردند. آنها بحث‌های مکتبی بودن و اینکه همه چیز رنگ و بوی دینی داشته باشد و روحانیون با اقتدار کامل قدرت نظارت و دخالت داشته باشند را مطرح می‌کردند. بحث ولایت فقیه و بعداً ولایت مطلقه هم از همین جا شروع شد و بعداً به قانون اساسی راه پیدا کرد.

✓ این مسائل ریشه سیاسی داشت یا اعتقادی و ایدئولوژیکی؟

هر دو، هر چه بود اختلاف نظرها شدید می‌شد. مثلاً بحث راجع به مراجع تقلید مطرح بود که با وجود ولایت فقیه، مسئله مراجع تقلید چه می‌شود؟ آیا آن‌ها باید زیر نظر و تابع آیت‌الله خمینی باشند یا خیر؟ این مسائل به تدریج به وجود آمد ولی ریشه‌های آن در گذشته هم وجود داشت.



ایجاد نشد. تنها در مورد همان مقدمه بود که از نهضت ملی شدن نفت تجلیل شده و آن را الگویی برای مبارزه با استعمار دانسته بودیم. ایشان آن نهضت را دوست نداشت تا چه رسد به اینکه با انقلاب اسلامی مقایسه کنند. با کلمات دو پهلوی و اظهار ناخرسندی گفته بودند که شباهتی با هم ندارند. البته بعدها که جریان‌های دیگری پیش آمد، ایشان این نظر منفی خود را صریح‌تر و با عبارات روشن‌تر ابراز کردند.

✓ این همفکری که در ابتدا وجود داشت آیا بر حسب ضرورت‌های آن زمان در اعضای شورای انقلاب ایجاد شده و پیدا شده بود یا اینکه اصلاً هنوز اختلافات در مبانی و مسائل میان جریان‌های مختلف هنوز پیدا نشده بود؟

منظور شما را دقیقاً نمی‌فهمم. در زمان انقلاب، به دلیل وجود دشمن مشترک همه در یک جبهه بودند و رهبری واحد امام هم پذیرفته شده بود اما اختلافاتی هم وجود داشت، مثلاً با چپی‌ها...

✓ خیر، منظورم گروه‌های چپی و غیره نیست. در میان اعضای شورای انقلاب، ما حداقل دو جریان مهم را می‌بینیم. یک دسته روحانیونی که بعداً مرکزیت حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند و یک جریان هم کسانی که بعداً به ملی-مذهبی معروف شدند و مهمترین آن‌ها هم به نحوی با نهضت آزادی مرتبط بودند. در صدر همه مهندس بازرگان، آقای صدر، دکتر سبحانی، خود شما و ... اینها بالاخره در مبانی و مسائل تفاوت‌هایی داشتند و اختلافاتی که بعداً آشکار شد. این مسائل را در مجموع چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

تا قبل از پیروزی انقلاب و در بدو تشکیل شورای انقلاب، همه اعضای شورا و مبارزان در اثر ارتباط‌های قدیمی، همفکری داشتند و همکاری می‌کردند. برخی از مسائل اختلافی بعدها روشن شد. همان دسته‌ای که بعداً حزب جمهوری اسلامی را تاسیس کردند و در صدد ایجاد تشکیلات حزب برآمدند، مسائل و دسته‌بندی خاصی داشتند که با آنچه ما فکر می‌کردیم تفاوت داشت و گرنه این که چه نامی یا چه کسانی باشند زیاد برای ما در دوره انقلاب مطرح نبود.

✓ به لحاظ اعتقادی چطور؟ یعنی در مبانی و اینکه مثلاً همه چیز باید مبتنی بر انگاره‌های فقهی و دینی باشد و یا نظارت کامل و



انقلاب یا اصلاح

"إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ" (۱۱ ارد)

به این جهت است که می بینیم از مهمترین نقاط تمایز زندگی انسانی از غیر انسان، فرهنگ است و اصولاً رسالت اولیاء و انبیاء الهی هم اصلاح و تغییر نگرش انسان‌ها، از طریق بیدار کردن ضمائر آنهاست.

جامعه مطلوب و مورد نظر اسلام و قرآن جامعه‌ای است سرشار از اندیشه، ایمان به حضور خدا در همه شئون، اخلاص و ارزش‌های انسانی و اخلاقی، حق طلبی که منجر به سازندگی و اصلاح میشود. قرآن در آیه صدر این نوشته میفرماید: «در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.»

یعنی همه تحولات در زندگی فردی و اجتماعی نتیجه مجموعه بینشها و عملکردهاست. مسئله عکس العمل در مقابل عمل، تنها در مباحث

از اساسی‌ترین مسائل جهان آفرینش، مساله نظم و قانون است و جهان هستی مجموعه‌ای از نظام‌هاست و طبیعتاً انسانی که جزئی از این عالم است نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. لذا طبق ضرورت، جامعه بشری باید یک زندگی آمیخته با نظم یعنی صلح و عدالت باشد. قاعداً در جامعه‌ای که ظلم و استبداد و تبعیض حاکم است باید تغییر و دگرگونی ایجاد گردد. این تغییرات یا به صورت اصلاحات و تدریجی صورت می‌گیرد و یا به صورت سریع و انقلابی. تجربه تاریخی حاکی از آن است که راه اول بهتر است زیرا که اولاً اصلاحات تدریجی همیشه بر ضوابط و الگوهای سالم بنا می‌شود و ثانیاً اصلاحات تدریجی غالباً از طریق مسالمت آمیز صورت می‌گیرد. از آنجا که هرگونه تغییری که در فرد و جامعه ایجاد می‌شود ریشه در فرهنگ و باور دارد لذا برای اصلاح ناراستی‌ها ابتدا باید آمادگی فکری و فرهنگی لازم را پیدا کرد. واضح است که به دنبال آمادگی فکری افراد، آمادگی اجتماعی لازم ایجاد خواهد شد. برای مثال وقتی قباحظ ظلم برای افراد جامعه شناخته شود مردم خسته از ظلم، خود به خود عدالت را از جان و دل طلب می‌کنند.

زهراربانی‌املشی

چون «سرکوب اغتشاش قم» تلاش نمودند که قیام را بسیار کوچک جلوه دهند و وانمود کنند که هیچ اتفاقی رخ نداده است. ولی این قیام حرکت ساز شد و مبارزه شکل همه جانبه‌ای پیدا کرد و نهضت به شهرهای دیگر کشیده شد و حماسه چهل‌ها شکل گرفت. تبریز، یزد، جهرم، تهران، مشهد و شهرهای دیگر کشور شاهد قیام‌هایی خونین در گرمی داشت شهدا بودند. ابتدا تبریز در چهل‌ها شهدای قم به خاک و خون کشیده شد و پس از آن شهرهای دیگر به همین ترتیب شاهد حماسه‌های جاویدانه‌ای بودند تا در نهایت نهضت به ثمر رسید. تفاوت مهم دیگر تغییرات اصلاحی و انقلاب، در میزان هزینه آن است. ملت ایران در انقلاب اسلامی هزینه فراوانی را متحمل شدند و شهدا و جانبازان بسیاری را به پای این درخت قربانی نمودند، لذا بر حاکمانی که وامدار این ملت هستند، فرض است که قدرشناس آنان باشند و خواسته و آسایش و امنیت همه باشیم آنان را بر هر مصلحتی مقدم بدارند.

فیزیکی نیست، بلکه در مسائل اجتماعی هم این قانون به عنوان یک پدیده اجتماعی صدق می‌کند. مطالعه در تاریخ نشان می‌دهد که همیشه، عکس العمل فشارها از بالا و پیشرفت فرهنگ از پایین باعث اصلاحات یا وقوع انقلاب شده است، بدیهی است اگر انقلابی بخواهد پایدار باشد باید از هر دو مؤلفه برخوردار باشد؛ یعنی بهترین نوع انقلاب، انقلاب و تحولی است که ابتدا بستر اجتماعی آمادگی بیابد و پذیرش تغییر حاصل شود و در اندیشه و فرهنگ افراد جامعه ایجاد شود. انقلاب ایران در سطح خواص با هر دو مؤلفه همراه بود ولی هر چه فراگیرتر شد احساسی‌تر شد. در هفدهم دی ماه سال ۵۶ مقاله‌ای با عنوان «استعمار سرخ و سیاه»، با امضای احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات درج می‌گردد. البته گفته می‌شود مقاله از سوی دربار و حتی شخص شاه، سرچشمه می‌گرفت. در این مقاله، با اهانت به امام خمینی احساسات و عواطف مردم برانگیخته می‌شود و خشم و انزجار عمومی از نظام را به همراه می‌آورد که تاوان این توهین برای نظام بسیار سنگین تمام شد و به قیام بزرگی علیه حکومت انجامید. اولین حرکت اعتراض آمیز در برابر انتشار این مقاله موهن در روزنامه اطلاعات، در روز هیجدهم و نوزدهم دی ماه شکل گرفت. مردم به همراه علما و روحانیان به منزل مراجع رفتند و آمادگی خود را برای اقدام علیه این حرمت شکنی اعلام نمودند. ساعت چهار و سی دقیقه بعد از ظهر نوزده دی ماه، مأموران شهربانی و ساواک با مردم درگیر شدند. آنروز مطبوعات و رسانه‌ها ابتدا با قضیه ۱۹ دی بسیار گذرا برخورد نموده و آن را تحقیر کردند و با تعابیری

بهترین نوع انقلاب، انقلاب و تحولی است که ابتدا بستر اجتماعی آمادگی بیابد و پذیرش تغییر حاصل شود و در اندیشه و فرهنگ افراد جامعه ایجاد شود



«گفت‌وگوی نسل‌ها»؛ لازمه تداوم انقلاب اسلامی

سعید قلیچی

آن حضوری نداشته، آغاز دهه فجر نوستالوژی نصب آویزه‌های رنگی در کلاس‌های درس، تزئین مدارس، تهیه روزنامه دیواری مناسبتی با رنگ و بوی انقلاب است. در ذهن نسلی که امروز، دوران جوانی خود را سپری می‌کند، دهه فجر رابطه نزدیکی با سرودهای انقلابی و حماسی دارد. دهه فجر بیش از تمام این صحبت‌ها، روحیه ایثار و از خودگذشتگی نسل‌های پیش را به تصویر می‌کشد. نسلی که برای دستیابی به آرمان‌های خود به پا می‌خیزد و دست به انقلاب می‌زند.

در چیزی که امروز به نام تاریخ از انقلاب ۵۷ می‌شنویم، جانب‌داری و یک‌سویه‌نگری کاملاً مشهود است. از گذشته‌های دور همواره نقل شده که «تاریخ را قوم فاتح می‌نویسد». این خود می‌تواند یکی از دلایلی باشد که بخشی از تاریخ انقلاب کم‌رنگ‌تر شده و یا بازگو نمی‌شود. اما مهمترین عامل تحریف در تاریخ هر انقلابی، مربوط به بحث دیدگاه‌های سیاسی حکومت‌ها است.

انقلاب اسلامی در حقیقت ماهیتی سیاسی دارد. سرنگونی یک نظام سیاسی و به وجود آمدن سیستمی دیگر به خواست اکثریتی از مردم، در مقطع خاصی از زمان. مردمی که برای محقق شدن خواسته‌های خود جان برکف در عرصه‌های انقلاب حضور داشتند.

از مهم‌ترین نکات در تداوم انقلاب اسلامی این است که امروز برخی جریان‌ها، شرح می‌دهند که مردم در آن زمان به دنبال چه چیزی بودند. این گروه سپس با پاسخی خودساخته به این پرسش پاسخ می‌دهند. بعد هم نتیجه‌گیری می‌کنند که ما (نسل‌های امروز و جوانان) نیز امروز، باید به دنبال همان خواسته‌ها باشیم. حقیقت انقلاب اما چیز دیگری بوده است. موضوع اصلی انقلاب ۵۷ این نبود که مردم چه می‌خواستند؛ مسئله اساسی آن بود که چرا خواست مردم (مستقل از ماهیت خواسته‌های آنها) مورد توجه قرار نمی‌گیرد. حقیقت این است که نمی‌توان خواسته‌های یک نسل را به زمانی دیگر تسری داد و برای خواست نسل‌های بعد ارزشی قائل نبود. مگر فهم نسلی که در دوران طاعوت رشد کردند از شعور و فهم نسل‌هایی که در دوران جمهوری اسلامی متولد و رشد یافته‌اند، بیشتر است؟

اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد - که نیست - به معنی بیهودگی و نفی انقلاب است. اما اگر پاسخ منفی باشد - که منفی است - باید به دنبال نقشه راه و مسیری برای تداوم انقلاب اسلامی باشیم. باید بپذیریم که تداوم انقلاب اسلامی با تحقق خواسته‌ها امکان‌پذیر است و خواسته‌های اصلی و اساسی تنها در فضایی آزاد و بر مبنای گفت‌وگو بیان خواهد شد. باید بدانیم که نسل‌های امروز نیز خواسته‌هایی دارند که البته مختص به خود و زمان حال است. نسل سومی‌ها امروز و بیشتر از هر چیز دیگری، تشنه حقیقت انقلاب هستند. جوانان امروز طالب گفت‌وگو هستند.

هر زمان که فضایی برای گفت‌وگو آن‌هم در جامعه‌ای که انقلاب را تجربه نکرده وجود نداشته باشد، طبیعی به نظر خواهد رسید که جوانان از آرمان‌های پدران خود فاصله بگیرند.

برگ‌های تاریخ را که ورق بزنیم و پای خاطرات انقلابیون دیروز که بنشینیم به خوبی متوجه می‌شویم که آن روزها، در جریان مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی روحیه‌ای قوی در مردم به وجود آمده بوده است. آن زمان گروه‌های مختلف مبارز روحیه بالایی داشتند.

حاضر بودند چندین بار به زندان روند. حبس را تحمل کنند. شکنجه شوند. در راهپیمایی‌ها حاضر شده و حتی شهید راه انقلاب لقب بگیرند. باید بپذیریم که اگر به خواست‌های انقلاب توجهی نشود، فضای یأس در جامعه ایجاد می‌شود. با این نگاه طبیعی خواهد بود که میان خواست‌های نسل امروز با خواسته‌های نسلی که جریان‌ساز انقلاب بوده تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. این خواست‌ها باید بیان شده و از آن مهم‌تر باید شنیده شود.

طی سال‌های گذشته متأسفانه برای یک گفت‌وگوی آزاد محدودیت‌های زیادی وجود داشت. هرچند امروز و به ویژه پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، فضا برای گفت‌وگو فراهم‌تر به نظر می‌رسد. با این حال نکته اساسی اینجاست که انقلاب اسلامی تنها با تحقق خواسته‌های هر نسل می‌تواند تداوم پیدا کند.

نباید فضای به سویی پیش برود که بخشی از جامعه ۳۰ سال آینده حسرت چنین روزهایی را داشته باشند، آن‌طور که چند سال قبل حسرت فضای گفت‌وگوی چند سال پیش‌تر (در دوران اصلاحات) را داریم. باید بپذیریم که نسل امروز بیش از همه چیز تشنه حقیقت‌های انقلاب است. نسل جوان امروز طالب گفت‌وگویی آزاد است تا بتواند خواسته‌هایش را بیان کند.



دموکراسی، احتیاج روز

آنچه در پی می آید سخنرانی مهندس بازرگان است که در سال ۱۳۳۷ ایراد شده که بعداً در مجموعه مجلات «حکمت» چاپ و در فصلنامه «پیام هاجر» به مناسبت اولین سالگرد درگذشت ایشان، تجدید چاپ شده است.

مهدی بازرگان دست خدا:

صنعتی از تجمع سرمایه های مالی و بدنی و فکری اشخاص تشکیل شده و بزودی قوت و وسعت گرفت. حکومت ها از اختیار و میل اشخاص دیکتاتور و امراء یا صدراعظم ها خارج گشت، مجالس مشاوره و پارلمان و سازمان های مفصل مرتبط دولتی جای آن را گرفت و دموکراسی یعنی اداره اجتماع بدست مردم برقرار گردید. مردم نه تنها در موقع انتخابات از طریق احزاب در اداره کشور شرکت کرده و می کنند بلکه در امور آزاد، خیریه، فرهنگی، هنری و اقتصادی نیز تشکیل انجمن های ملی داده، مقاصد خود را با همفکری و همکاری دسته جمعی پیش می برند. امروز قدرت

روزی که پیغمبر اسلام فرمود: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ» دست خدا با جماعت است، نه تنها جاهلیت و اشرافیت بر سراسر دنیا حکمفرمایی می کرد، بلکه فردیت یعنی انفرادی بودن، معمول تمام ملت ها و مورد قبول تقریباً کلیه افکار و عادات دنیا بوده. البته مردم از اجتماع و اتحاد انتفاع می بردند و آن را مستحسن می دانستند ولی قرار زندگی و طرز امور از حکومت و دولت گرفته تا کسب زراعت و تفریح و تعلیم و غیره بصورت فردی انجام می شد، به جز در کانون های کوچک خانوادگی یا قبیله ای که در آن ها مختصر همکاری و جزئی تقسیم وظایف اجرا می شد سایر شئون و امور با اراده و میل و تدبیر اشخاص اداره می گشت. اروپایی ها نیز تمدن امروزی و مخصوصاً اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی گذشته را مدیون ابتکارهای خصوصی و روحیه فردی آزاد می دانند، ولی در همان اروپا در قرون جدید، شرکت های تجاری و مؤسسات

اجتماع در دنیای متری به حدی است که در کمتر کاری اعم از تجارت، صنعت، سیاست، فرهنگ و حتی ورزش، هنر و تفریح، محور و مدار بر فرد می باشد. همه جا و همه کارها با مشارکت و هماهنگی و همکاری به صورت اجتماعی انجام می گردد، نه تنها در داخل کشور بلکه در روابط ملت ها نیز وسایل گوناگون و اتحادیه ها و مقررات بیشمار برای تسهیل ارتباط و توحید سیستم ها و توسعه همکاری ها دایر گردیده و می گردد.

دنیای مسکون بر دو کفه متقابل و معادل تکیه می کند و دو دولت هستند که در دو قطب مخالف کره زمین، شاهین تعادل سیاست و قدرت اقتصاد جهان را در دست گرفته اند، این دو مملکت از بسیاری جهات و شاید از هر بابت با هم مابینت دارند ولی از یک جهت اشتراک و شباهت دارند: در هر دو کشور، کارها بالمره از صورت خصوصی و فردی خارج شده، سازمان ها دسته جمعی گشته و زندگی بحالت اشتراکی درآمده است. همین امتیاز است که بگفته آکادمیسین بزرگ فرانسوی مؤلف کتاب «روحیه ملت ها» به این دو ملت، قدرت و سیاست دنیائی را داده و سایرین را با وجود تمام سوابق و استعداد و تفوق های فکری زیردست و تابع آن ها نموده است. البته وقتی می گوئیم اجتماعی مقصود تنها مجتمع شدن تعداد زیاد افراد در یک محل یا در یک کار نیست بلکه آن چیزی که نیروی عظیم کشورهای رهبر دو بلوک شرق و غرب را تأمین می کند، تجمع توأم با تشکل، یعنی همکاری و هماهنگی افراد تحت فرمان، هدف و برنامه واحد می باشد. بطوری که افراد استقلال و تمامیت خود را (بالاجبار یا بالاختر) از دست داده مانند چرخ دنده های یک ماشین عظیم؛ هر کدام قطعه ای از یک مجموعه مرتبط و منظم شده اند. فرد انسان در عین حال عنصر تشکیل دهنده اجتماع و عنصر خدمتگزار مطیع آن گردیده، خود را در جنب واحد بزرگ مستهلک شده می شناسند. طبیعی است که با اجتماع افراد زیاد و اشتراک مساعی و افکار مشکلاتی که سابقاً به لحاظ جسمی و فکری از عهده یک فرد ساخته نبود در اجتماع متشکل بسهولت و قدرت و سرعت انجام پذیر می گردد و چون دنیا میدان مبارزه و رقابت است امکانات فردی یا جمعی کوچک با شدت و بی رحمی تمام، پایمال قدرت تولیدی واحدهای بزرگ که از تمرکز و ترکیب نیروهای متشکل ایجاد شده است می گردد و مجال و اجازه زندگی برای انفرادی ها و کوچک ها باقی نمی ماند.

حقاً که دست خدا؛ دست نیرومند خدا؛ دستیار جماعات است؛ جماعاتی که هماهنگ، همراه و همکار باشند.

نقاط ضعف ما

ما در ایران از بیچارگی های خود می نالیم. بیکاری، بیسوادی یا بی پولی را موجب آن می شماریم، از خیلی بی چیزها و بی بندوبارها شکایت می کنیم ولی ناتوانی عمده و بی علاجی و مشکل دردهای ما از غیر اجتماعی بودن ماست. مرض بزرگ و موجب اساس بدبختی ها و عقب ماندگی ها همان علت یا عللی است که در خاصیت انفرادی و خصلت خودبینی، خودخواهی و خودپرستی ما منعکس و متمرکز گردیده است. البته باین مطلب و به این مرض خیلی توجه شده است ولی به این نظر که منتها و مبدا دردهای اساسی ما را در آن ببینند دقت کافی نکرده اند و مخصوصاً راه حل عملی و قدم مثبت در زمینه اصلاح آن برداشته نشده است. ما خیلی حواسمان پرت است و کلاً همان پس معرکه می باشد. شاید در هیچ جای دنیا فردیت و خودیت (اگر این اصطلاح قابل استعمال باشد) به اندازه ایران نیست. ما وقتی که نخواهیم و نتوانیم دور هم جمع شده همکاری و همراهی نمائیم نه مواهب طبیعی و درآمدهای ملی، ما را خوشبخت خواهد کرد، نه از علم و فن

بهره ای خواهیم گرفت و نه از هوش و بینائی و نه حسن تشخیص های سیاسی رفع گرفتاری هایمان را خواهد کرد، در تاریخ باستانی! مخصوصاً در سنوات اخیر مزه این خصلت ملی تشنه و تفرقه را خوب چشیده و می دانیم که تا همکاری و گذشت و هماهنگی میان رجال و مخصوصاً روشنفکران و رهبران ما وجود نداشته باشد، نه تنها تشکیل جبهه های نیرومند مبارز میسر نمی شود بلکه به فرض معجزه و نبوغ! یا وجود مقتضیات مختلف، پس از حصول موفقیت های اولیه خانه های استقلال و آبرو که به خون دل و فداکاری ها برپا شده باشد با آتش نفاق و جدائی و خودخواهی ها بزودی نابود می شود. اگر دشمن خارجی و ایادی داخلی او نیز، جرئت یا فرصت خرابکاری را نکنند خود ما به دست همدیگر به زودی آن را متلاشی خواهیم کرد. حقیقتاً برای ما ننگ است که جز در آن احزاب و در آن اعمالی که دست خارجی گرداننده یا تاسیس کننده آن بوده، نتوانسته ایم انضباط و اتفاق داشته باشیم و هر جا که افکار و منافع ملی و خیر و خدمت واقعی است تفرقه و مخالفت ساز کرده ایم.

ما ایرانی ها حتی در مواقع سختی و احتیاج نیز از هم فرار می کنیم، مثل یک مشت مار و عقرب که از کیسه ای به زمین خالی کنند، هرکس به سعی خود، بفکر خود، براه خود، به نفع خود ... و برای خود! حق دارند! چنین کنند چون مار و عقرب از هم بدی دیده اند، کلاه سر یکدیگر گذارده، نادرستی و نامردی کرده اند، حق داریم بدگمان باشیم، شعر شاعر که می گوید:

دلا خوکن به تنهایی که از تن ها بلاخیزد
دستورالعمل و شعار ملی و طبیعی ماست و قطعاً
ناشی از همین سوابق و جریانات اجتماعی است،
چون چنین هستیم با یکدیگر همراهی و همکاری نداریم. مثل آن دویست نفر سرباز کاشی زمان ناصرالدین شاه که در مراجعت از پایتخت، اسیر دو نفر دزد شدند و گفتند آن ها دو نفر بودند همراه و ما دویست نفر تنها! بنابراین هر زورمند جسور یا شاید در این مملکت با اندک تفوق جسمی و مالی که داشته باشد یا با مختصر اتصال و اتکائی که به خارج پیدا کند بر سر اجتماع منفرد ما می گوید، گوئی که سرنوشت این ملت تو سری خوردن و زیردست هر کس و ناکس شدن است.

موجبات این وضع

ما به دو دلیل نمی توانیم و نتوانسته ایم مجتمع و متحد باشیم:

این‌ها چطور به یک نام و در یک راه و بر یک روال قیام نمی‌نمایند! «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آیا برای مرده‌ها است که دیگر ارزش و حرکتی ندارند یا برای زنده‌ها که باید همگی خود را برای خدا و برگردنده به جانب خدای واحد بدانیم و این اندازه خودخواهی و اختلاف در مسلک و مقصد نداشته باشیم! توضیح مطلب و جواب این استفهام همان است که قرآن می‌فرماید و به مؤمنین امثال ما سرزنش می‌کند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» گفتاری که با عمل توأم نباشد و بیانی که از دل برنیامده و در خارج اثر نگذارد نزد خدا گناه بزرگ حساب می‌شود. ما چون دروغ می‌گوئیم و در حقیقت پیروان «انا لنا و انا الينا راجعون!» هستیم چنین گرفتار و خوار شده‌ایم!...

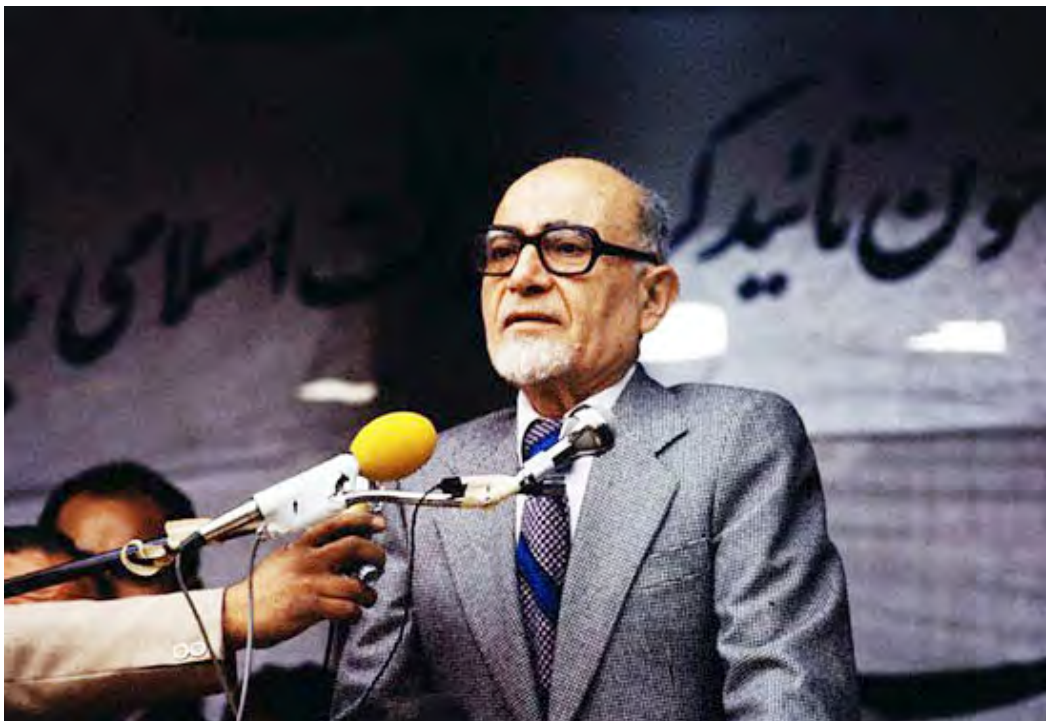
اولاً، وجود مانع (یعنی نادرستی، خیانت و دروغ و فساد مولد سوءظن) ثانیاً، فقدان مقتضی (نداشتن هدف واحد). چون همه خود را، راحتی، انتفاع و نجات شخصی را طالبیم پس به تعداد نفوس در این کشور هدف و مقصد وجود دارد و چون به یکدیگر دروغ می‌گوئیم و خیانت می‌ورزیم اگر منافع خصوصی هم به طور موقت ایجاب و مشارکت و اتحاد نماید از آن می‌گریزیم. هرگاه بطور استثنا در موارد خاص یا در اشخاص خوب حدت و هدف و حسن نیت پیدا شود، چون راه و رسم همکاری را بلد نیستیم و اصولاً مرد کار و اثر نمی‌باشیم در اجتماعمان نتیجه و گرمی نمی‌بینیم. بنابراین به زودی از هم می‌پاشیم. البته اگر بی‌عقیده‌ها و دنیاپرستان چنین باشند، حق دارند و بسیار منطقی است که وقتی شخص علاقه و عقیده به چیزی جز به لذت دنیا و به نفس خود نداشت و امید و بیمی در آینده ندارد در جمع مال و مقام از هیچگونه تجاوز و تقلب فروگذار نکند و برای سایرین گزنده موذی و درنده خطرناکی باشد.

ولی مسلمان‌ها چرا؟!

مؤمنین که خدا پرستند یعنی یک خدا، یک قبله و یک دستور دارند، چرا همکار و همراه یکدیگر و بنابراین نیرومند و سعادتمند نیستند، مقدسین ما بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله می‌گویند: پس

در آب چو موش مرده بودن
بیدادکشی زبونی آرد
تا خرمن گل کشی در آغوش
نظامی

تا چند چو یخ فسرده بودن
سستی خلل درونی آرد
می‌باش چو خار راه بر دوش





ارتشبد فریدون جم

ارتشبد حسین فردوست

وقتی نظامیان، تاریخ می‌نویسند

پاسخ ارتشبد فریدون جم به تیمسار فردوست
بخش دوم و آخر

در شماره گذشته بخشی از مطالب فریدون جم در پاسخ به خاطرات فردوست که به دوره رضاشاه مربوط می‌شد آمد. اینک بخش بعدی این مطالب که مربوط به دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا پیروزی انقلاب است را می‌خوانید. این مطالب از نسخه دست‌نویس ایشان برای اولین بار در مطبوعات ایران منتشر می‌شود و امیدواریم برای پژوهش‌گران مفید افتد. لازم به ذکر است که در متن دست‌نویسته آقای جم متن کتاب فردوست به اختصار به صورت تیتروار آمده است که برای سهولت خوانندگان در این نوشتار متن مشروح تری از روی کتاب فردوست (۱) آورده شده است.

از ملاقات و رفتار دوستانه و مؤدب استالین بسیار خرسند و راضی بود.

طرح دفاعی امریکایی‌ها برای ایران

ص ۱۶۳: «این همان طرحی است که امریکایی‌ها در ایران پیاده کردند و حدود سه چهارم ارتش ایران را در غرب و در نوار زاگرس گسترش دادند و حدود یک چهارم را در شمال و مرکز و جنوب و شرق مستقر نمودند...»

صحیح است که در بدو امر امریکایی‌ها در برابر خطر شوروی، پوشش را در خط البرز و پدافند را در خط زاگرس در نظر گرفته بودند-

دیدار شاه با استالین

صفحه ۱۲۹: «سپهر اظهار داشت: از سفیرخواهش

کردم به استالین بگویم که ایشان دیداری با شاه بکنند. زیرا حال که نه چرچیل و نه روزولت به دیدن او نمی‌روند اگر ایشان بروند اثر فوق‌العاده‌ای بر وی خواهد داشت. سفیر مطلب را به استالین اطلاع داد

و استالین پذیرفت که فردا به دیدن شاه برود. سفیر به سپهر گفت پس به شاه اطلاع دهید که آماده پذیرایی باشد»

صحیح است که در کنفرانس تهران فقط استالین خواهان دیدار با محمدرضاشاه شد، اما به یادندارم که استالین به کاخ مرمرآمده باشد- بیشتر محتمل است که شاه در سفارت روس از او دیدن کرده باشد. پس از ملاقات بلافاصله اعلیحضرت را که به دیدار مادر آمده بود دیدم،



مهدی غنی

ارزش ندری که من با تو صحبت کنم! پرون نوکر اعلیحضرت بود و همیشه اعلیحضرت را "sire" و "majeste" طاب می کرد. نسبت به او دلبستگی به حد پرستش داشت. برای او شعرهای مخلصانه به فرانسه می ساخت و به خیال خود برای خدمت به او دائم در تلاش بود. چطور ممکن است که یک فردی معمولی که همه چیز خود را مدیون شاه است به شاه مملکتی اینطور خطاب کند. فردوست خصوصت خود را به شاه خواسته به این طریق ابراز کند و هیچ صحت ندارد. (خصوصتی که بعد از انقلاب بروز کرده).

عاقبت کار پرون

ص ۱۹۱: «پرون دچار سنگ کلیه شد و پای راستش فلج گردید...»

درست نیست. پرون در سفری که در قاهره بود و من هم به دیدار پدرم رفته بودم- دچار مننژیت شد و پس از رهایی از بیماری فلج شد. بعدها ممکن است سنگ کلیه هم پیدا کرده باشد ولی فلج در اثر مننژیت بود و نشنیده ام که سنگ کلیه فلج بیارود!!

معشوقه پنهانی شاه

ص ۱۹۵: «پرون زمانی که می دانست محمدرضا نزد دیوسالار است، فوزیه را با اتومبیل برداشت و به جای راننده، رفعتیان را سوار کرد و به جلوی خانه دیوسالار رفت... سپس به رفعتیان دستور داد که با اسلحه کمربری یک تیر به درون اطاق خواب شلیک کند»

مطلب ناراحتی فوق العاده پرون از روابط شاه با داشتن زنی چون فوزیه اصلیل، آراسته، زیبا، مهربان، فروتن، عقیف با دختری به نام دیوسالار صحیح است و اینکه مطلب را به فوزیه گفته باشد، احتمال زیاد دارد. اما بردن فوزیه به محل در شبی که تیراندازی به اطاق شد صحیح نیست. پرون همان شب به من گفت که به محل رفته و با تفنگ دولول شکاری تیری به اتاق خالی و گریخته است. مخفی شدن تا خروج محمدرضا شاه درست نیست. بعلاوه در آن زمان هر ناهار و هر شام من به کاخ اعلیحضرت می رفتم و با علیاحضرت فوزیه و شاه و سایر حضار در صرف غذا شرکت می کردم. عصرها در حدود

ولی خیلی زود ستاد ارتش ایران اعتراض کرد که ما به پیمان (بغداد و بعدا سنتو) ملحق شده ایم که از کشورمان دفاع کنیم. نه اینکه قسمت اعظم کشور را از دست داده از مخرج های کشور برای دفاع عراق و پشت سران دفاع کنیم. بعلاوه ما همه نیرویی داریم که در طول مرزهای شمالی (خط البرز) پوشش کنیم و در زاگرس دفاع کنیم و چطور نیروی خط البرز می تواند از البرز تا زاگرس عقب نشینی کند- آن هم در برابر نیروهای هوایی و زرهی شوروی و در زمین های باز و صاف!! ارتش ایران نه برای پوشش البرز کافی بود نه پدافند زاگرس. اظهار نظر فردوست هم در مورد گسترش ارتش ایران تصوری باطل و نادرست است. یک چهارم در البرز و سه چهارم در زاگرس معلوم نیست از کجا آمده. ایران یگان های خود را به شرح زیر تقسیم کرده بود: البرز: لشکر رضائیه - لشکر تبریز (بایک تیپ در اردبیل) تیپ داشت. دو لشکر تهران- پادگان کوچکی در گرگان - لشکر مشهد.

زاگرس (به غیر از رضائیه)، تیپ سنندج از لشکر کرمانشاه- تیپ خرم آباد- لشکر یک اهواز- (لشکر کرمان، خارج از زاگرس). کجای این گسترش سه چهارم و یک چهارم را نشان می دهد؟ تمام ارتش ایران برای پوشش البرز هم کافی نبود.

ویژگی تیمسار رزم آرا

ص ۱۶۵: تاکتیک رزم آرا در کسب مقام این بود که افراد نادرست را زیر دست خود جمع می کرد.

رزم آرا از لایق ترین افسران ایران بود. باندسازی را نکته ضعفی برای او می دانم. ولی مسلما پشتیبان نادرستی نبود که دور خود افراد را جمع کند. او فوق العاده دقیق، فعال، کاری و خواهان قدرت ارتش بود. با نادرست ها مسلما نمی ساخت و اتهامی ناجوانمردانه به آن شادروان است.

مصدق و انگلیس

ص ۱۶۹: «مصدق از جوانی وابسته به انگلیس بود»
مقداری هم حیا خوبست. مصدق همیشه مردی وطن پرست و مبارز برای ایران بوده است. فردوست همه را در کتاب خود یا امریکایی یا انگلیسی می خواند. معلوم نیست این فکر بیمارگونه چگونه در او پیدا شده است؟!

ریاحی

ص ۱۷۱ و ۱۷۲: ریاحی وزیر دفاع (سرتیپ ریاحی که به جای رئیس ستاد گذارده بود)...

همه می دانند که مصدق خود پست وزارت جنگ را داشتو ریاحی را فقط رئیس ستاد ارتش کرده بود. وزیر دفاع مصدق بود.

مصدق و امریکا

ص ۱۷۹: در تهران هم مصدق با تمام طرح امریکا، که از طریق سفیر به او اطلاع داده شد، موافقت کامل نمود.

فرق است بین پذیرفتن آزادانه و اجبار به گردن نهادن. کسی که گرفتار و زندانی می شود چه می تواند بکند؟

رابطه ارنست پرون و شاه

ص ۱۹۱: «پرون گاه با همین صراحت به محمدرضا می گفت: تو

ساعت ۶ بعد از ظهر به کاخ می‌رفتیم و در آن روزها اعلیحضرت شاه اغلب در حدود ساعت ۹ یا ده برای شام حاضر می‌شدند و علیاحضرت فوزیه تنها با عده حاضر می‌گذرانند. تأثر فوق العاده علیاحضرت فوزیه در آن زمان صحیح است.

ادعای روانی بودن رضاشاه

ص ۲۰۱: «در باره خانواده رضا گفتنی است که در تمام آنها از خود او گرفته تا تمام اطفالش نوعی مرض روانی وجود داشت.» تا حال هیچ کس رضاشاه را بیمار روانی نخوانده. این را هم باید حق شناسی فردوست به حساب آورد.

خصوصیات دکترایادی

ص ۲۰۳: «ایادی با دست زن‌ها را نوازش می‌داد»
اولاً اینها مسائلی نیست که در وقایع سلطنت پهلوی‌ها مطرح شود و قابل ذکر باشد. ثانیاً اگر ایادی روابطی با زنان به هر شکل داشته در حضور فردوست نبوده و هر کس دکتر ایادی را شناخته باشد می‌داند که کم‌حرف‌ترین و «دهن‌قرص»‌ترین افراد بوده‌است و محال است که چنین چیزهایی را برای کسی تعریف کرده‌باشد.

مرگ تیمسار خاتمی

ص ۲۴۳: «خاتمی در یک سانحه هوایی کشته شد»
درست نیست. خاتمی که مردی ورزشکار بود اغلب در بالای دریاچه سد دز با بادبادک تمرین پرواز می‌کرد که به سبب باد یاعلت دیگری به کوه خورد و درگذشت. هیچ سانحه هوایی که معمولاً به پرواز با هواپیما گفته می‌شود وقوع نیافت.

ورود به ایران

ص ۲۴۴: فریدون جم در ۱۳۱۶ به ایران آمد
من در اوائل تابستان ۱۳۱۵ به ایران آمدم. سال یکم سن سیر به پایان رسیده و از COMP DE CONTIME مراجعت کرده بودیم که با تلگراف‌های پی در پی از طرف پدرم مرا در تهران خواستند. من ۲۰ روز مرخصی گرفتم و به ایران رفتم و اطلاعی از ترتیباتی که برای ازدواج داده شده بود نداشتم. در تهران اجازه بازگشت به فرانسه به من داده نشد.

رفت و آمد به خانه

ص ۲۴۴: هیچ روزی کمتر از صد نفر به خانه جم نمی‌آمدند
به کلی دروغ است و باعث شگفتی من است که فردوست که خود هر شب تقریباً به طور مرتب به خانه من می‌آمد، این دروغ بزرگ را ساخته باشد. مگر خانه من کاروانسرا بود یا بارگاه؟! من اصلاً اهل رفت و آمد نبوده و نیستم. همانطور که خود فردوست در ص ۲۴۴ گفته: فریدون عاشق به زن و فرزند و کتابخانه و زندگی راحت خود بود.

معذک اگر کسی به دیدن من می‌آمد همیشه می‌پذیرفتم. که هیچگاه از یکی دو نفر تجاوز نمی‌کرد. دوستان مداوم من عبارت بودند از فردوست، یارمحمد صالح و خانم، آقای شیخ (که در هنرستان کمال الملک کار می‌کرد)، گاهی هم دکتر امید می‌آمد.

معمولاً من خیلی زود می‌خوابیدم، چون صبح‌ها باید به اداره (ستاد) می‌رفتم. اغلب فردوست، یارمحمد صالح، خانم وی با خانم من تا دیروقت بریج بازی می‌کردند.

شاپورچی

ص ۲۴۵: «نزدیکترین دوستان جم سرلشکرناظر، قشقایی، شاپورچی و من بودیم.»

مطلب به کلی دروغ و ساختگی است. دوستی من و رفت و آمد او به خانه من به کلی بی اساس است. من شاپورچی را نه دیده و نه می‌شناسم و نه با او آشنایی داشته‌ام. هیچوقت به یاد ندارم حتی در خارج مثلاً یک میهمانی با او روبرو شده باشم. نیت فردوست از این دروغ معلوم نیست چسیت.

خصوصیات اخلاقی جم

ص ۲۴۵: «فریدون خود را کمتر از ژنرال‌های مهم خارجی نمی‌دانست و با آنها بحث نظامی می‌کرد.»

برای من روشن نیست فردوست-دوست بیش از چهل سال من- مرا چگونه دیده‌است. نظراتی که می‌دهد با هم تناقض دارد. به جای پاسخ دادن به نظرات او بهتر است به خود نوشته‌ها نظر بیفکنیم:

الف- مرا در مسائل نظامی به حداکثر مسلط بیان می‌کند.

ب- در مواردی با محمد رضا مخالفت می‌کرد
ص ۲۴۶

پ- در برابر شاه ایستادگی می‌کرد و می‌گفت: اگر اینطور است و جود من در این پست چه فایده‌ای دارد.

ت- درص ۵۸۹ درباره ازهارای می‌گوید: او چون اهل مخالفت کردن نبود و فردی انعطاف پذیر بود که می‌توانست با هر دولتی کنار بیاید/ از این زاویه او را بر جم ترجیح می‌دادم.

معنی آن این است که من اهل مخالفت کردن بودم. انعطاف پذیر نبودم (یعنی یک‌دنده بودم) و با هر دولتی کنار نمی‌آمدم. و نکات دیگری

در برابر صفات بالا می‌گوید:

الف- هر چه سایرین می‌گفتند می‌پذیرفت.

ب- عقیده/ش مربوط به آخرین کسی بود که دیده بود.

ب- ناظم دائم به او دستور می داد و وقتی جم رئیس ستاد شد در واقع ناظم رئیس بود!!

ت- شاپور جی (که من اصلاً نمی شناسم) مرا تلقین می کرد.

ث- سرهنگ امیرکلایی - دوست من - تسلط غریبی به من داشت!! و من تسلیم نظرات او بودم.

کدام صحیح است؟ اگر من واقعاً در مسائل نظامی به حدی که می گوید مسلط بودم چطور ممکن است نظرات بی منطق و غلط دیگران را بپذیرم؟ اصولاً همه دوستان و همکاران مرا به یکدندگی و خودرایی می شناختند نه عکس آن.

خصوصیات مدیریتی جم

ص ۲۴۵: «زیردستانش به سادگی از او (فریدون) سوء استفاده می کردند»

نگفته است چه نوع سوء استفاده ای. من در همه حال منافع و مصالح ارتش را ما فوق همه چیز (مقام، درجه، شهرت، منافع شخصی و حتی امنیت خود) دانسته ام و در تمام عمر قدمی در جهت مخالف آن برنداشته ام. حتی روی این اعتقاد برابر خود شاه می ایستادم و عملی که درست نمی دانستم انجام نمی دادم. بنابراین چه سوء استفاده ای می توانستند از من بکنند. محال بود که به کسی که لایق نباشد امتیازی بدهم. از پول دولت هیچگاه دیناری برخلاف مقررات استفاده ننموده ام. حتی اعتبارات سری را به سازمان رکن دوم یا اداره دوم می دادم و در حساب جداگانه می گذاردم و با دوامضاء مصرف می شد. وقتی کسی نتواند از من خواه مقام، خواه نشان و درجه خواه پول بدست بیاورد، چه سوء استفاده ای؟

روابط جم

ص ۲۴۶-۲۴۵: «زمانی که جم جانشین رئیس ستاد بود، یک وابسته نظامی امریکا با وی دوست شد... این وابسته ترتیبی داد که جم به امریکا دعوت شود... این وابسته نظامی هرشب با خانمش به خانه جم می آمد و هرشب یک کاتالوگ سلاح و دربرخی موارد نمونه هایی از یک اسلحه سبک را با خود می آورد. جم نیز به دستور محمدرضا سفارش خرید به طوفانیان می داد...»

تمام آنچه گفته دروغ و ساختگی است. من در زمان فرماندهی دانشکده افسری طبق روش برای بازدید مؤسسات نظامی امریکا در نظر گرفته شدم. خبردادند برای مصاحبه به سفارت امریکا بریدم. قبول نکردم و گفتم من در خواست سفر نکرده ام که به سفارت بروم و مصاحبه شوم. یک افسر از مستشاری فرستادند که در دفترم با من مصاحبه کند، بعد ۵۰ عکس خواستند. گفتم از کارگزینی ارتش بگیرید. بالاخره گفتند برای معاینه پزشکی قطعاً باید به سفارت بروید. پاسخ دادم اصلاً مایل به مسافرت به امریکا نیستم و حاضر به معاینه در سفارت نمی باشم. بدین نحو رفتن من به امریکا منتفی شد. اولین افسری بودم که حاضر نشده بودم به امریکا بروم. این امر بر مستشاری گران آمد و بعدها در معاونت ارتش یکم «ریاست سازمان تحقیقات رزمی» فرماندهی ارتش دوم و جانشین ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران موضوع

مکرراً مطرح می شد. من گفتم در صورتی که دعوت رسمی شوم و مطابق شأن و درجه ام رفتار شود، حاضر به امریکا سفر کنم.

بالاخره گویا در سال ۱۳۴۷ مرا رسماً از طرف رئیس ستاد مشترک امریکا دعوت کردند همراه باخانم - من درخواست کردم که فرزندانم را همراه ببرم که قبول شد- به امریکا رفتیم با نهایت مهربانی و احترام و بدون تشریفات مزبور و بدون گرفتن مبلغی روزانه از امریکا!! همه جا پاسدار تشریفاتی و حتی تیزاندازی توپ انجام شد. درست در حدود ۱۰ روز این مسافرت طول کشید. در طی آن یک سرگرد هوایی امریکایی با خانمش میهماندار و آجودان معین شده بودند. در پایان بازدید معلوم شد این سرگرد که به درجه سرهنگ دومی رسید به معاونت وابستگی هوایی امریکا در ایران معین شده. وقتی به ایران آمدند بنا به سابقه از ما دیدن کردند. یک نوع دوستی بین من و خانم ام و سرهنگ دوم conder و خانم اش ایجاد شد. گاه گاه سری به ما می زدند ولی بیشتر خانم و دخترانش به دیدن می آمدند. هیچگاه سرهنگ مزبور با من نه راجع به ارتش حرف می زد نه سلاح یا کاتالوگی می آورد و نه اصلاً به خریدهای ارتش کاری داشت و خیلی زود هم دستور رسید که به ویتنام برود. خانم و فرزندان در ایران ماندند تا ببینند چه برسر او می آید. در این مدت هرگاه ما میهمان داشتیم خانم را هم دعوت می کردیم. خانم جوان و آراسته و جدی و سنگینی بود و با خانم من مناسبات دوستی داشت. فردوست هم که تقریباً هرشب به خانه ما می آمد البته او را دیده است. کاملاً از سابقه و دوستی ما مطلع بود. حالا روی چه اصل این دروغها را سرهم کرده که سرهنگ روی من سخت تسلط داشت، راجع به سلاح ها حرف می زد- کاتالوگ می آورد- راجع به تانک چیفتن عیب جویی می کرد (آنهم با آن همه افسران متخصص امریکایی در نیروی زمینی بی معنی است که او حرفی زده باشد و تازه آنهم غلط که تانک چیفتن موتور امریکایی دارد!!). و من با اعلیحضرت حرف می زدم و سفارشات را به طوفانیان منعکس می کردم. فردوست یا خواب دیده - یا به او تلقین شده



به محضر اعلیحضرت معرفی و او را طبق ماده ۱۰۰ به خدمت برگردانده و به سمت جانشینی بگمارم. به ارتشبد معظمی گفتم که قبلاً چه به عرض اعلیحضرت رسانیده‌ام و انتخاب را منوط به نظر مستقیم ایشان نموده‌ام. ارتشبد عظیمی شرح مبسوطی از رضایت خود از تیمسار ازهارى هنگامی که ایشان فرمانده نیروی زمینی و ازهارى رئیس ستادشان بود بیان داشتند. من خود را به علت مهربانی‌ها و پشتیبانی‌های ارتشبد عظیمی هنگام فرماندهی دانشکده افسری - معاونت ارتش یکم - ریاست سازمان تحقیقات رزمی و فرماندهی ارتش دوم مرهون ایشان می‌دانستم و نمی‌توانستم خواهش ایشان را رد کنم. لذا قبول کردم که عیناً نظرات ایشان را به نام خودشان به عرض اعلیحضرت برسانم و پیشنهادشان را هم مطرح کنم. این کار را کردم. بدو اعلیحضرت فرمودند از ازهارى در فرماندهی ارتش یکم رضایت ندارند. من عرض کردم در هر صورت بسته به نظر اعلیحضرت است. پس از تأملی فرمودند خیلی خوب، او را به خدمت بخوانید و به جانشینی بگمارید. موضوع اینکه انتصاب ایشان پس از سفر آمریکا و به اشاره آمریکا و وضع دخترشان که

و یا بکلی فکرش مغشوش بوده‌است. اصلاً ستاد بزرگ ارتشتاران و رئیس آن نه در بررسی و نه در انتخاب نه در سفارش، نه در خرید و نه در ترتیبات مالی خریدها دخالتی می‌داشت. این را از افسران ستاد که هنوز در ایران هستند می‌توانند تحقیق کنند. حتی وزیر جنگ بی‌خبر بود و بعداً اطلاع می‌یافت. نیروی زمینی بدون اطلاع ناگاه مواجه با اشکالات عظیم برای جذب وسایلی می‌شد که قبلاً از آن اطلاعی نداشت - نه پول، نه آدم، نه تعمیرگاه، نه مکان، نه آموزش و غیره!!! - دروغی بسیار ناجوانمردانه است.

جم و ازهارى

ص ۲۴۶ : «پس از بازگشت از آمریکا رئیس ستاد ارتش شد و ازهارى را به ارتش عودت داد و جانشین خود کرد».

به کلی دروغ است که در مراجعت از سفر آمریکا او را به خدمت برگردانده‌ام زیرا وقتی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران شدم و محل من (جانشینی خالی شد) موضوع انتصاب امری به این شغل مطرح گردید.

پس از برکناری ارتشبد آریانا، من به جای ایشان منصوب شدم. روزی اعلیحضرت از من پرسیدند چه کسی را جای خود می‌گمارید؟ به عرض رسانیدم جانشین برای موقعی است که به علتی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران نتواند در خدمت اعلیحضرت باشد و کس دیگری باید کار او را انجام دهد. چون در چنین صورتی جانشین باید مستقیماً در خدمت اعلیحضرت باشد، هر کس را صلاح نمی‌دیدم انتخاب نمایم. ... چند روز بعد ارتشبد عظیمی که آن موقع ژنرال آجودان و رئیس سرای نظامی اعلیحضرت بودند از من خواهش کردند که سپهبد ازهارى را که بازنشسته شده بود

شوهر آمریکایی داشته کاملاً افترا آمیز و دروغ محض است. پس از رفتن من به اسپانیا از هاری رئیس ستاد شد و تا پایان انقلاب (مدت ۷ سال) در این سمت باقی ماند و در نظر اعلیحضرت بسیار جلوه کرد و خیلی از او راضی بودند.

روابط جم و نظامی آمریکایی

ص ۲۴۶: «وابسته نظامی آمریکایی زیر پای جم نشست و از معایب تانک چیفتن داد سخن داد و فریدون را با خود هم عقیده کرد. فریدون نیز در دیدارها با محمدرضا به شرح عیوب تانک چیفتن پرداخت و با خرید آن مخالفت کرد.»

نمی دانم این حکایت را فردوست به چه منظوری از خود در آورده؟ به کلی دروغ و بی اساس است. همه افسران من جمله افسرانی که هنوز در ایران هستند و درستاد بزرگ ارتشتاران یا ستاد زمینی یا وزارت جنگ کار می کردند می دانند که خریده ها منحصر بین اعلیحضرت، طوفانیان و احیاناً مستشاری حل و فصل می شد و از ما نه نظری می خواستند و نه بحثی مجاز بود و نه دخالتی....

بنابراین حکایت افسر آمریکائی و من و بحث با اعلیحضرت و اینکه اعلیحضرت فرموده اند همین است که هست چه بخواهید و چه نخواهید، صددرد دروغ است. موضوع شاپور جی که تا امروز من نمی شناسم کیست. آنهم ساختگی است.

تانک چیفتن اصلاً موتور آمریکایی ندارد، دست کم آقای ویراستار می توانستند این را از افسران خود سؤال کنند. اصلاً موقعی از خرید ۸۰۰ دستگاه تانک چیفتن مطلع شدم که میهمان ریس ستاد دفاع انگلستان بودم. در روزنامه خواندم که ایران ۸۰۰ تانک چیفتن از انگلستان خریده است. هیچ بحثی هم با اعلیحضرت یا کس دیگر نکرده ام. چون فقط پس از خرید مطلع شدم. و تازه هم اگر نظری داشتم تکلیف من نبود که با شاه در این مورد بحث کنم. نیروی زمینی و مرکز زرهی باید تانک را ارزیابی کرده نظرشان را گزارش کنند. نه رئیس ستاد بزرگ!! بعدها از افسران زرهی شنیدم که تانک چیفتن موتور متناسب با وزن آن ندارد و تحرکش خوب نیست. که اگر به عرض رسیده و مسلماً هم رسیده توسط دیگران بوده که پارتی دوم قرار شد معایب را اصلاح کنند. و انگلستان تانکی ساخت به نام «شیرایران» که در هنگام انقلاب قرارداد را لغو کردند و انگلیس تانک را برای خود برداشت. همان تانک هایی که در لشکر زرهی انگلستان در عملیات طوفان صحرا علیه عراق به کار رفت.

رابطه جم و شاه

ص ۲۴۶: «جم در موردی با محمدرضا مخالفت می کرد»

مخالفت به این معنی که من هیچ دستوری را بدون مطالعه و بررسی و مقایسه قبول نمی کردم. اگر دستوری را صحیح نمی دانستم و یا برخلاف مصالح ارتش می دیدم یا احیاناً خلاف قانون بود تذکر می دادم. بررسی ستادی کاملی تهیه و راه حل های مختلف را مطالعه و مقایسه کرده آن راهی که بهتر بود به اعلیحضرت توصیه می کردم که این وظیفه اصلی ستاد است. اساساً افسردیگری را نمی شناسم که در آن موقع در برابر شاه بتواند عرض اندام کند و نظر خود را بدهد. پس

چطور در جایی دیگر فردوست مرا نرم و تأثیر پذیر معرفی کرده؟! چطور امرشاه را رد می کردم و نظرات ناظم را قبول می کردم؟! شاه از هر حیث، فهم و دانش و هوش و قضاوت بر امثال ناظم تفوق بالاترید داشت.

اعزام به سفارت اسپانیا

ص ۲۴۷: «به محمدرضا گفتم شما جم را که خوب می شناسید. فرد لایق و علاقمند به شماست و نظر بدی ندارد. حال که برکنار شده شغلی به او واگذار کنید. محمدرضا گفت چه شغلی؟ گفتم سفیر در یک کشور اروپایی. ... از وزیر پرسیدم و پاسخ داد اسپانیا...»

فردوست مسلماً در کتاب خود را خیلی بزرگتر از آنچه بود دیده است. آنطور خود را شرح داده که بر همه مسائل وارد بوده و همه به او مراجعه کرده و او مسائل را حل و فصل می رده که به هیچ وجه چنین نیست. او فقط می توانست در امور مربوط به خود دخالت کند و اگر گزارشاتی داشت به عرض اعلیحضرت برساند. نه اعلیحضرت و نه فرماندهان به او حق دخالت و فصولی می دادند.

اعزام من به سفارت اسپانیا به این طریق است که پس از مرخص شدن از ستاد بزرگ ارتشتاران به خانه رفتم و همان روز لباس نظام را کنار گذاردم و در خانه بودم و سعی می کردم با کسی تماس نگیرم. چون یقیناً رفت و آمدها و تلفن و صحبت های من تحت کنترل بود. فقط والا حضرت اشرف و ارتشبد خاتمی و آقای زاهدی تلفن و اظهار تأسف کردند. بعد از یکی دو روز آقای زاهدی تلفن کردند و به من گفتند اعلیحضرت فرموده اند که شما را به سفارتی اعزام داریم. من گفتم سفارت نمی خواهم. افسر ارتش بوده ام، ۳۸ سال خدمت کرده ام و حالا مرخص شده ام. مطلبی نیست اگر ناراضی نیستند فقط بازنشسته ام کنند و اگر ناراضی هستند خودم از ارتش استعفا می کنم و بازنشستگی هم نمی خواهم. آقای زاهدی فرمودند برعکس اعلیحضرت به شما کمال محبت را دارند و از روی لطف این دستور داده شده. شما هم صلاح نیست به هیچوجه رد کنید. به این ترتیب من از مخالفت دست کشیدم. آقای زاهدی باز به من گفتند قرار است در استرالیا

از اعلیحضرت نکردهام و بویژه این مورد به کلی دروغ است. من برای بازدید CEUTA در شمال آفریقا که اسپانیا آن را جزو خاک خود می‌داند و با مراکش سر آن و MILIA TA بودم روزی تلگرافی از سفارت رسید که از تهران ابلاغ شده است که مأموریت من یکسال تمدید یافته، پس از ۵ سال که در اسپانیا بودم باز برای بار دوم مأموریت من تمدید یافت. من نه بار اول نه بار دوم درخواستی از هیچکس نکردهام، دروغ محض است. درست است که من اسپانیا را بسیار دوست می‌داشتم و دارم. زبان اسپانیایی را به خوبی آموختم و تمام کارمندان سفارت را هم وادار کردم که زبان را بیاموزند. به نحوی که همه کارهای سفارت با وزارت خارجه اسپانیا، سایر سفارت‌ها و مردم را به زبان اسپانیایی انجام می‌دادیم. ولی هیچگاه از دولت ایران و شخص شاه در خواستی برای تمدید ننموده‌ام. فردوست در این کتاب خود را خیلی مهم و بزرگ دیده!!

اتهام کودتا

ص ۲۴۷: «وقتی صحبت ناظم و جم تمام شد، آن امیر نزد من آمد و گفت مطلب مهمی دارم. ..گفت: اقلان نیم ساعت دائماً ناظم به جم اصرار می‌کرد که اجازه دهید من کودتا بکنم و بعد شما همه کاره خواهید شد چون ناظم زیاد اصرار می‌کرد جم گفت اینجا که جای این حرف‌ها نیست باشد برای بعد»

به کلی دروغ و ساختگی است. من رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران چگونه به کسی اجازه می‌دادم که از این حرف‌ها بزند. من خیانت را در هر سازمان و هر رژیم شدیداً تقبیح می‌کنم. من اهل دو روئی نبوده‌ام و اگر کاری را قبول می‌کردم با صداقت کامل و فداکاری آن را دنبال می‌کردم. چطور ممکن است یک امیر ارتش جرئت کند که به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران پیشنهاد خیانت کند و او هم گوش کند و حرفی نزند. آن هم به گوش شاه و سازمان‌های امنیتی برسد و هیچ عکس العملی نکند. این چنین واقعه‌ای می‌توانست به اعدام منجر شود.

بعد از انقلاب ناظم در مقالات تنندی که در روزنامه‌ها علیه ارتش نوشت پیشنهاد همکاری



سفارت دایر کنیم و شما را به سفارت معین خواهند فرمود. یکی دو روز بعد باز تلفن کرده و گفتند چون سفارت استرالیا جدیداً تأسیس خواهد بود، قرار شد کس دیگری که در وزارت خارجه سابقه داشته باشد به این مأموریت اعزام شود. تصمیم گرفته شد شما را به اسپانیا اعزام نمایند. نه من و نه خانم هیچ اظهار پشیمانی نکردیم. اصولاً من ترخیص از نیروهای مسلح را در سن ۵۸ سالگی و با تحصیلات و تجربیات و خدمات گذشته خود برای خود و هنث می‌دانستم و می‌دانم. اگر به سوابق مکاتبات با وزارت خارجه مراجعه کنند خواهند دید که من همیشه این نظر را به وزارت خارجه نوشته‌ام. چرا به علت سوابق خدماتم ویا لطف رضاشاه و تحصیلاتم و دانستن زبان‌های فرانسه و انگلیسی و شخصیت نظامی‌ام اعلیحضرت عنایت نکرده‌اند و به توصیه فردوست مرا سفیر کرده‌اند!! یا سبب دیگری وجود داشته اصلاً این کارها به فردوست مربوط نبود و قبول ندارم که اعلیحضرت به او اجازه دخالت در این مسائل را می‌داده‌اند.

نقش فردوست

ص ۲۴۷: «پس از گذشت ۴ سال سفارت در اسپانیا، فریدون از من یک سال تمدید خواست که محمدرضا با طیب خاطر پذیرفت»

مگر سفیر نمی‌تواند به وسیله وزارت خارجه (وزیر) یا دفتر مخصوص استدعائی را به عرض برساند و فردوست چه کاره بوده که از او تمدید خواسته شود. من اصلاً در هیچ موردی و هیچگاه استدعایی

با انقلابیون کرد و یقیناً آن روزنامه ها هم موجود است. برای خودستائی حرفی از کودتا زده. مگر کودتا حرف مفت است که کسی بدون وجهه ملی بدون وجهه نظامی، بدون پشتیبانی مالی و سیاسی و اجتماعی و بدون نیروی مسلح کافی و بدون برنامه و دیمی بتواند به آن دست بزند؟!!

سال ها پیش که فرمانده دانشکده افسری بودم، روزی در دفتر من بدون حضور غیر ناظم گفت با آریانا صحبتی از کودتا کرده اند که فوراً او را ملامت و گفتم از این مزخرفات صحبت نکند. نه آریانا شخصیتی داشت نه ناظم که از این ادعاها بکنند. آریانا کارهای بی معنی زیاد کرده است و از آن سخن گفته است. از این حرکت مذبحخانه او رفتن رفتن به ترکیه و باصطلاح مبارزه با رژیم بوده است!! نمی دانم این حرف مفت را چگونه فردوست پرورنده و بازگو کرده است.

مسأله فراماسونری

ص ۲۴۸: «یکی دیگر از کسانی که به خانه جم رفت و آمد می کرد /اژدری فراماسون بود... زمانی که جم در اسپانیا بود، اژدری به من مراجعه کرد که خوب است جم فراماسون شود ...»

آقای اژدری که دوست نزدیک پدرم بود درویش مسلک است و از فراماسونری بسیار تعریف می کرد و خیلی شیفته آن بود و شاید هنوز هم باشد. می گفت شریف امامی رئیس لژ ایران است. روزی در اسپانیا به من گفت خوبست شما هم به تشکیلات آن به پیوندید. من اصلاً کوچکترین اطلاعی از فراماسونری نداشته و ندارم و نمی دانم چه می گویند، چه می خواهند و چه می کنند. بنابراین جوابی ندادم. چون اژدری بیشتر متکلم وحده است. حال اگر از طرف خود نظری به شریف امامی داده باشد ربطی به من ندارد.

من خواهان هیچ مقام غیر نظامی نبوده ام و هیچگاه آرزوی وزارت و نخست وزیری نکرده ام. من خود را می شناسم که به درد این کارها نمی خورم. اگر هم به من پیشنهاد می شد مسلماً رد می کردم. حال چطور فردوست که مرا می شناخت می گوید من گفته ام بسیار خوب اگر برای من این مقامات فراهم می شود اقدام کنید؟!!

کودتا

ص ۲۴۷: «مسلماً امیر فوق مستقیماً مسأله را به اداره دوم گزارش داده بود، زیرا مدت کمی بعد، ناظم با وجود اینکه جوان بود بازنشسته شد و فریدون نیز از ریاست ستاد ارتش برکنار گردید...»

نسبت دادن بازنشستگی من و ناظم به این مسأله به کلی دروغ و ساختگی است. من در سال دوم مأموریت اسپانیا همزمان با عده ای دیگر من جمله نصیری بازنشسته شدیم (از ارتش). آبان ۱۳۵۲ و ناظم به درخواست شخصی و برای پیش گرفتن کار آزاد بازنشسته شد. نمی دانم در چه تاریخ مسلماً با هم نبوده، به سوابق کارگزینی ناظم مراجعه کنند مطلب روشن می شود. دروغ عیان است.

شغل ناظم

ص ۵۰۹: «ناظم پس از بازنشستگی ملک بزرگی را در نزدیکی ورامین که متعلق به سپهبد باتمانقلیچ بود اجاره کرد» این هم درست نیست. ناظم در زمان خدمت در دانشکده افسری و

سال ها قبل از بازنشستگی ملک نادرآباد را از سپهبد باتمانقلیچ اجاره کرد ولی از حدود یک سال چون سپهبد باتمانقلیچ خواهان فسخ آن شد، ناظم قبول کرد. پس از بازنشستگی ناظم به کارهای ساختمانی روی آورد و خیلی هم موفق بود.

شغل بعدی جم

ص ۵۳۷: «فریدون یک دوره رئیس هیأت نظامی ایران در سنتو بود و سپهبد یارمحمد صالح را نیز به عنوان معاون با خود برد».

این هم به هیچ وجه صحت ندارد. من پس از رسیدن به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران ارتشبد شدم و دو سال هم رئیس ستاد بودم که به اسپانیا فرستاده شدم. من در درجه سرتیپی پس از ریاست رکن سوم ستاد نیروی زمینی به ستاد سنتو در آنکارا مأمور گردیدم و افسر عملیات و سازمان و آموزش بودم، نه رئیس هیأت نظامی ایران.

در این ستاد افسران ایرانی دیگری هم بودند و من چون ارشد آنها بودم در کمیته های رهبری شرکت می کردم، پس از هفت ماه من به فرماندهی دانشکده افسری منصوب شدم و به تهران رفتم و تیمسار سپهبد باتمانقلیچ اولین رئیس هیأت نمایندگی ایران معین شد. من ۳ سال در دانشکده افسری بیش از یکسال در مهاباد، یکسال در ریاست تحقیقات رزمی و یکسال فرمانده ارتش دوم خراسان و ۳ سال جانشین رئیس ستاد بودم که ارتشبد شدم، یعنی ۸ سال پس از بازگشت از ترکیه!! من که خود یک افسر رکن عملیات در سنتو بودم، چطور سپهبد صالح را همراه برده ام؟ و وجدانی هم معاون وابستگی نظامی در ترکیه بود و او را من به ترکیه نبردم و این اظهارات نادرست است.

جم و دولت بختیار

ص ۵۹۶: «او گفت هنوز پاسخی به محمدرضا نداده و نظر مرا سؤال کرد. گفتم این دولت (بختیار) ثباتی ندارد و فکر هم نمی کنم که بختیار را شما اصلاً قبول داشته باشید».

وقتی که دولت بختیار تشکیل شد من بازنشسته بدون شغل و ساکن لندن بودم. ناگهان از تهران شروع شد به تلفن به من که

بار نیافتم و پس از دیدار با آقای بختیار و تشکر از حسن نظرشان نسبت به خود به لندن برگشتم.

شاپور جی

ص ۵۹۷: «جم گفته بود لازم نیست که شما بدانید همه می‌گویند، حتی دوستان انگلیسی من. منظور جم شاپورجی و دوستانش بودند».

هیچگاه با او نه دوستی، نه مراد، نه آشنایی داشته‌ام و دروغ محض است.

بازنشستگی ناظم

ص ۵۹۷: «ناظم واقعاً دشمن محمدرضا بود، چون او را بازنشسته کرده بود...»

همانطور که گفتم ناظم به تقاضای شخصی بازنشست گردید و هیچکس هم او را بازنشسته نکرد. همه کوشش کردند او را از درخواست منصرف کنند. مراجعه به سوابق در کارگزینی کاراسانی است.

تذکر: پس از بازگشت از ایران و نپذیرفتن پست وزارت جنگ از طرف آیت‌الله خمینی آقایان مشیری و علیزاده از پاریس به لندن آمده و از طرف ایشان مرا به قبول پست در دولت انقلابی دعوت کردند. من همانطور که نوشتم نمی‌توانم شغلی را بپذیرم و بدون اعتقاد به آن کارکنم. من ضمن تشکر پیشنهاد را نپذیرفتم.

خوب بود آقای ویراستار این مطلب را هم به کتاب در شرح مطالب می‌افزود.

این بود مقدمه‌ای از مرور کتاب خاطرات ارتشید سابق فردوست. درباره خودم و مسائلی که از آنها مطلع هستم. پاسخگویی به همه ادعاها را لازم ندیدم و اگر به یکایک مطالب می‌پرداختم باید خیلی بیش از این بنویسم. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

پی نوشت:

۱- متن خاطرات فردوست از کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۰ است.



برای تصدی وزارت دفاع به تهران بیائید. من مرتب پاسخ رد می‌دادم و تلگرافی هم بوسیله سفارت لندن به تهران مخابره کردم که: الف- حکومت بختیار ماندنی نیست.

ب- پست وزارت دفاع در ایران سازمان مسئول و بدون اختیار است. پ- هنگامی که جوانتر، حاضرالذهن تر و مشتاق تر به خدمت بودم، اعلیحضرت مرا مرخص کردند. چرا حالا در این بحران مرا احضار می‌فرمایند.

ت- نوشتم نمی‌خواهم سرخوردگی‌های قبلی تکرار شود. اعلیحضرت کار مرا نمی‌پسندند و بالمآل با ایشان کار من به جایی نمی‌رسد. معذک با اصرار و ابرام مرا احضار می‌کردند. من بدون آنکه پست را قبول کنم، برای مذاکره با اعلیحضرت و به خرج خود به تهران رفتم. روزی صبح جمعه بود که در حوالی ساعت ۶ صبح به تهران رسیدم. مرا به سالن تشریفاتی دولت راهنمایی کردند. در آنجا دیدم آقای اصلا ن افشار و خانم از تشریفات دربار، تیمسار معصومی معاون وزارت دفاع و عده‌ای از افسران و دوستان و تیمسار ناظم آمده بودند. برای من هم دربار در هتل هیلتون جا رزرو کرده بود و هم وزارت دفاع در باشگاه افسران. اتومبیل هم فرستاده بودند. من چون هنوز قبول پست را نکرده بودم با دوست و خویش پدرم تیمسار ناظم به خانه او رفتم.

همان روز عصر ساعت چهار بعد از ظهر برای شرفیابی به حضور اعلیحضرت احضار شدم. در همان جلسه پس از دیدن وضع و اطلاع از تصمیم اعلیحضرت به ترک ایران و صحبت اعلیحضرت در مورد وظایف وزارت جنگ (دفاع) و نداشتن هیچگونه اختیار و تمام مسئولیت‌ها، معلوم گردید که اعلیحضرت تغییری در وظایف وزارت جنگ قائل نیستند و فرمودند در غیاب ایشان نخست‌وزیر و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران مسئول اقدامات هستند. من هم اجازه بازگشت به لندن را خواستم و حاضر به قبول پستی که باید همه مسئولیت‌ها را تقبل ولی به کلی بی اختیار بود نشدم.

همان شب در منزل ناظم، تیمسار فردوست، تیمسار قره‌باغی و تیمسار مبصر از من دیدن کرده و اصرار داشتند که پست وزارت دفاع را قبول کنم. بنابراین اظهارات فردوست صحیح نیست و کاملاً عکس آن صحیح است. بار دومی هم به حضور اعلیحضرت

میانجی‌تأثیر

اندیشه



از منظر شبکه روابط و تأثیر و تأثر، سرپل‌ها و میانجی‌هایی وجود دارد از امر مشترک انسانی تا برخی مبانی فرهنگی گذشته و امروز و نیز مطالبات و نیازهای روزمره و اکنونین تا گاهی مرحله تاریخی و اجتماعی مشترکی که در آن بسر می‌بریم.

ایران در قریب ۱۵۰ سال گذشته از این میانجی‌ها و سرپل‌های روابط در جهان متأثر شده است و در این فراشد در روندی فعال، مشارکتی پیش روانه داشته است. در انقلاب مشروطه ایران، جامعه فکری و سیاسی ایران از شعارها و آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه تأثیر پذیرفت و از آن ملهم شد زیرا آرمان‌های آن انقلاب با پیش روی در زمان و مکان، ارزش‌های خود را از مجرای حاملانش در بستری ورای مرزهایش پی گرفته بود، البته این علت العلل آن جنبش مشروطه نیست بلکه نشان از پیوستگی‌ها، پیوندها و شبکه میانجی‌های تأثیر دارد. از دگر سو انقلاب مشروطه نیز در داد و

این نگاشته توضیحی است در دفاع از روشنفکرانی که به بستری که در آن سخن می‌گویند توجه دارند و می‌دانند که نمی‌توان با جامعه به صورت مکانیکی برخورد کرد بلکه باید به تعبیر دکتر شریعتی «جغرافیای حرف» را درک کرد و نیازها را با میانجی و سرپل زبان فرهنگی و تاریخی پروراند و عرضه نمود. «با یافتن میانجی‌هاست که آنچه را باید گفت، می‌توان گفت» (ژیل



ابوطالب آدینه‌وند

دلوز)^۱

فهم خود با شناخت اجزای درونی خویش و همچنین شناخت از منظر دیگری ممکن است و گرنه شناخت، فاقد پیش روی خواهد شد و این فقدان آگاهی از خویش در نظرگاه دیگری خود سبب خسران است. در جهان تاریخی از ابتدا تا کنون تبادل و تأثیر و تأثر وجود داشته است هر دوره‌ای در هیاتی و شکلی و در محتوایی و البته با سرعتی. ما در این یادداشت کوتاه در پی آنیم یادآور شویم که در شبکه تاریخی روابط و کنش‌های آفرینش‌گرانه ما نیز در معرض تأثیر پذیری و یا در امکان تأثیر گذاری بسر می‌بریم.

۱- بررسی تأثیر و تأثرات دوران اخیر:

ما در خلاء زندگی نمی‌کنیم، ایران بخشی از جهان است و ما در پیوند با منطقه و البته کل نظام بین‌الملل هستیم، بین ما، منطقه و نیز جهان

سند و تبادلی با منطقه قفقاز و ترکیه بود و اینچنین ارزشها و مطالبات در بستر تاریخ راه خود را می‌یابد و جاری می‌شود و در این دیالکتیک پیچیده تبادل تأثیر منجر به رشد و پیشروی اتفاق می‌افتد.

در سده اخیر همچنانکه جنبش‌های اجتماعی و مبارزاتی ایرانیان از فضای مبارزاتی جهان تأثیر پذیرفته‌اند، در اتمسفر جهان و به ویژه منطقه نیز تشعشع و بازخورد داشته‌اند. جنبش مبارزاتی ایران در پیوند با جهان، در جنبش سالهای ۴۲-۳۹ از طرح جان اف کندی به منظور فشار بر دیکتاتورهای هم پیمان با آمریکا برای گشایش سیاسی و همچنین تقسیم اراضی برای جلوگیری از رشد انقلابات و جنبش‌های دهقانی چپ گرایانه متأثر گردید، در این تأثیر و تأثر حاکمیت پهلوی مجبور به تحمل علی‌امینی به عنوان نخست وزیر شد، یا در نمونه دیگر جنبش چریکی دهه ی ۵۰-۴۰ ایران متأثر از خط مشی چریکی روز جهان بود، ژنرال جیاب و ارنستو چه گوارا و یاسر عرفات چهره‌های ارجح آن دوران بودند و اتمسفر جهان را متأثر از کنش‌ها و شوک‌های خود نموده بودند.

در جنبش ملی شدن صنعت نفت، مصدق در تراز یک رهبر بین‌المللی ظاهر شد، او با هدف گذاری، حاکمیت ملی و استقلال خواهی، بخشی از بار رهبری جنبش‌های ملی جهان را بر دوش کشید.

این حرکت در تراز ملی، منطقه‌ای و جهانی منشاء الهام مبارزات ملی بسیاری شده بود از عبدالکریم قاسم در عراق تا جمال عبدالناصر مصر و سوکارنو در اندونزی و قوام نکرومه در غنا.

در انقلاب بهمن ۵۷ نیز با سقوط شاه، ژاندارم منطقه که حامی اسرائیل نیز بود منطقه خاورمیانه تنفسی نمود و تحت تأثیر این جنبش عظیم قرار گرفت، حس عزت هویتی رشد نمود، شکل توده همگانی مبارزه و تصویری از گل بر لوله اسلحه همه صحنه‌هایی بود که پراکنش جهانی داشت، در اتمسفر فرهنگی خاورمیانه چگونگی مواجهه با قدرت خودکامه از منظر دین دوباره طرح شد، میشل فوکو تحت تأثیر انقلاب ایران به بررسی روایای ایرانیها در «ایرانیها چه روایی در سر دارند؟» پرداخت و یاسر عرفات نیز با انقلابیون ایرانی در تعامل و تبادل بیشتر قرار گرفت.

این تأثیرات از جهان و تأثیرات بر منطقه بخشی از دیالکتیک رشد و تکانه‌های پیشروانه تبادل موثر در جهان امروز است، زین رو آنچنانچه به طور مختصر ذکر شد در شرایط جهانی، ما ایرانیان نیز در بسیاری موارد الهام بخش جنبشهای اجتماعی بوده ایم و یا صاحب نفوذ فرهنگی در برخی کشورها به واسطه میانجی، فرهنگ مشترک شده ایم. سخن بر سر آن است که کشور ما ضمن پذیرا بودن از تحولات جهانی بر آن نیز موثر بوده است، رجب طیب اردوغان گفته بود که ما از جنبش اصلاحات (دوم خرداد) در ایران تأثیر پذیرفتیم، جنبشی که طرح اصلی آن جامعه مدنی بود.

رشد، امریست که در فراشدی تبادلی و به مدد میانجی‌ها و سرپل‌ها در مداری فراتر از مرزها تبیین‌اش میسر می‌گردد، این سخن به معنای دفاع از انترناسیونالیسم نیست بلکه فهم این نکته است که جهان ما بیشتر از همه ادوار شبکه‌ای گشته و ما نیز در این شبکه رو به افقی شدن مشارکت داشته و سهیم باشیم.

ما در منطقه ای زیست می‌کنیم که دارای اشتراکات و پیوندهای فرهنگی و تاریخی مشترکی می‌باشیم، ما در برخی از موارد با آنها در مطالبات مشترکیم، جنبش اصلاح دینی می‌تواند افق‌های روشن تری را به پیش پای این منطقه بکشد و تاری و سایه روشن حضور رویکردهای روبه پس و مترجع را کمرنگ تر نماید. متفکران جنبش اصلاح دینی می‌توانند «میانجی تأثیر» در رشد منطقه باشند و متفکران ایرانی نیز در این سپهر فرهنگی سمت مترقی خود را به این زاویه ورود تزریق نمایند. اگر ایرانیان در دوره‌های تاریخی پیشین از طریق مطالبات ملی مشترک میانجی اثر رشد یابنده بوده‌اند اکنون می‌توانند به مدد میانجی «زبان قوم» اثر پیش روانه پهن دامنه در ورای مرزهای ملی داشته باشند، به باور نگارنده جنبش فکری اصلاح دینی در ضمن حل تضادها و شکاف‌های درونی‌اش این توان و پتانسیل را دارد که ضمن احراز هویت مستقل، بر شکاف‌های ملی و منطقه‌ای استقرار یابد و این شکاف‌ها را سوژه پژوهش و نقادی قرار دهد و با گشودگی انقیدهای معرفتی و فرهنگی، روان سازی حرکت ملت‌ها را به سمت همزیستی پیشروانه در جهان امروز محقق سازد. چالش‌های اخیر منطقه، نشان گر آن است که تحول امری مکانیکی نیست و با بمب افکن‌ها نمی‌توان مسئله را رو به حل برد، تز «صدور انقلاب» نیز بیشتر وجهی مکانیکی و فیزیکی دارد اما تأثیر گذاری میانجی‌ها طریقی غیر از این دارد، اکنون میانجی‌هایی باید سر برکشند که بین وضعیت کنونی و وضعیت نسبتاً مطلوب آتی به صورت غیر مکانیکی، غیر خشونت آمیز و نرم افزاری آشتی و صلح برقرار سازد، میانجی‌هایی که مسلح به زبان فرهنگی منطقه باشند و به تعبیری از جورجیو آگامبن توان «نکشاف تاری» را داشته باشند. آگامبن بر این باور است که اگر ما نتوانیم شکستگی‌ها و نقاط بحرانی و تار وضعیت را ببینیم، معاصر مسائل نیستیم و در نتیجه نمی‌توانیم به حل فرجامین نقاط بحرانی نائل آییم.

فهم مسائل و نقاط بحرانی در پرتو امکان هم افقی ممکن است، امتزاج افق‌هایی به ظاهر هم زمان، که از منظر رویکردی هم عصر همدیگر نیستند، روشنفکر مذهبی در ایران از این منظر

گروه‌های مرجع فکری است. پس از این است که می‌توان به بیانی دست یافت که توانایی انعکاس ساختارهای اجتماعی و زبانی که محمولی برای بیان خواسته‌ها، نیازها و ضرورت‌های هر دوره اجتماعی را داشته باشد.

بنابراین در دل واگشایی واقعیت موجود و فهم اجزای آن و شناخت ضرورت‌ها و کشش دوران است که می‌توان به بر ساختن ایده‌ها و رهیافت‌های پراتیک و نظری با توجه به انتظار متناسب از توان و ظرفیت اجتماعی دوران پرداخت.

آنچه به نظر می‌رسد علاوه بر شناخت لایه‌های فرهنگی - هویتی دوران اخیر، فهم زبان قوم و اختیار نمودن این حامل درون میراث و فرهنگ، شناخت ضرورت‌های دوران در ابعاد گوناگون ساختارهای اجتماعی و سیاسی اهمیت اساسی دارد و ضروریست که روشنفکران آگاه به زمانه و زمینه به پردازش این ضرورت‌های اجتماعی بپردازند، ضرورت‌های اجتماعی که اکنون سایه سنگینش در تمامی ابعاد زیست جامعه ایران افتاده است.

«زبان قوم» و «مطالبات و ضرورت‌ها» دو راه میانجی تاثیرند که از دلایل پردازش آنها می‌توان رویکردی حل مساله‌ای به دشواره‌های دوران داشت، رویکردی که ضرورت‌ها و مطالبات دوران جدید در بستر زبان قوم پرورده شوند.

پی‌نوشت:

۱- میانجی‌ها- نوشته ژیل دلوژ- ترجمه پویا رفویی- نشر رشد آموزش- ص ۲۸

با مشکلات و تعارضات دورانی درگیر است، آنها به تعبیری در سرپل تاریخی گذار از بنیادگرایی و عقب ماندگی به سوی نوسازی‌اند.

۲- میانجی زبان قوم و ضرورت‌های دورانی:

اما در درون مرزهای ملی نیز باید به این موضوع نیز پرداخت که اندیشه‌ها چگونه و در چه بستری در گیر می‌شوند و به بار می‌نشینند؟ مکانیزم دریافت و ادراک در زمینه اجتماعی چه می‌تواند باشد تا محتملاً امکان اقبال عمومی آن بیشتر شود البته این به معنای این نیست که اقبال عمومی شاخص سنجۀ حقیقت و اندیشه است. هم بستر و زمینه‌های اجتماعی و امکان تفاهم با آن زمینه و زیست -جهان در پردازش‌های روشنفکری سازواره فکری می‌طلبید، سازواره‌ای که در پاسخ به ضرورت‌ها و دشواره‌های دوران آمادگی روانی و ذهنی و فرهنگی و زبانی بیشتری دارد. از دوران بعد از مشروطه به تعبیری از دکتر سروش ایرانیان را باید از منظر سه پاره هویت «ایرانی، اسلامی و مدرنیته» بررسی نمود، ارکان اصلی این بافت هویتی ایرانی -اسلامی می‌باشد که در چالش و همچنین البته همساز و هم افزایی با تمدن غرب و مدرنیته به سر می‌برد، این چالش عارضه‌ها و البته دستاوردهای خاص خود را داشته که موضوع این نگاشته نمی‌باشد.

زین رو به باور نگارنده فهم زیست - جهان و اتمسفری که مردمان و لایه‌ها و اقشار گوناگون مردم در آن می‌زیند ضرورتی اساسیست، یعنی بدین معنا تا روشنفکر و گروه‌های مرجع فکری، حضور و زیست لایه‌ها و اقشار اجتماعی را با این جهان «زیست دارای سه لایه فرهنگی - هویتی - ایرانی، اسلامی و مدرن» را فهم نکنند، امکان تاثیرگذاری و طرح ایده و به بار نشستن آن محال عقلی می‌باشد. شناخت واقعیت دورانی دنیای جدید، انکشاف ناخود آگاه قومی از پس تحلیل تاریخی و شناخت و بازنگری میراث مسیری است که روشنفکر را به مسیر چگونگی مواجهه با وضعیت کنونی رهنمون می‌سازد.

یکی از اجزای فهم شناخت، فهم «زبان قوم» است، یعنی فهم زبان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و سایر ساختارهای زندگی اجتماعی، زبانی که در ریزپرداز ترین لایه‌های ذهن جامعه نفوذ دارد. این اصلی اساسی برای مخاطب شناسی و فهم گروه هدفی است که مخاطب روشنفکران و



روشنفکری دینی؛ تداوم پیغمبری



نصرالله لشنی

اگر بپذیریم که «خدا و آخرت» مهمترین - یا به تعبیر مهندس بازرگان، تنها - هدف بعثت انبیاء است، آن گاه روشنفکری دینی را تلاشی علمی و عقلانی جهت خودآگاهی و آگاهی بخشی نسبت به خدا و آخرت می توان دانست. تلاشی که در تداوم تلاش انبیاء و مسئولیتی که جزء ابلاغ و انذار نیست.

روشنفکر دینی کسی است که در دنیای مدرن، در تلاش است انسان مدرن را به خدا و آخرت هشدار و انذار دهد و با اتکا به آن ها وی را از بحران های وجودی و معنایی دور کند. از جمله بحران های امروزی بشر که البته برخی از آن ها ریشه های تاریخی دارند، جز در سایه دین و ابتدا بر خدا و آخرت قابل حل نیستند. بحران هایی چون بحران اخلاق، بحران معنا، بحران تنهایی انسان و ... بحران هایی اند که روشنفکر دینی با به روز کردن و عقلانی نمودن فهم خدا و آخرت متناسب با عقلانیت دوران تلاش می کند که برای آن ها راه حل و پاسخ بیابد. انبیا در طول تاریخ در تلاش بوده اند که با زبان و عقلانیت متناسب با انسان دوران خویش خدا و آخرت را قابل درک و فهم کنند و زیست انسان را با محوریت خدا مؤمنانه سازند. تعبیر دکتر شریعتی از این کلام قرآن که می گوید «پیامبران با زبان قوم خویش سخن می گویند» در همین چارچوب معنایی از روشنفکری دینی می گنجد. شریعتی معتقد است که در این جا زبان لزوماً شیوه تکلم نیست. این که با اعراب باید عربی سخن گفت و با ایرانیان به فارسی با انگلیسی ها و امریکایی ها به انگلیسی و با آلمانی ها به زبان آلمانی تکلم کرد و منظور و معنای سخن را بیان نمود، واقعیتی است که بیان آن در کلام خدا و از طریق پیامبر ضرورتی ندارد. مساله اصلی در این جا سخن گفتن از خدا و آخرت متناسب با درک و فهم زمانه و مبتنی بر دستاوردهای تاریخی و فرهنگی و عقلانی هر قومی است. رشد علم و دانش و مکشوف شدن مجهولات بیشتری از هستی و خلقت، روشنفکر دینی را بر آن می دارد تا با اتکا به تاریخ ادیان و متون مقدس، به تبیین و تشریح جهان با محوریت خدا و مبتنی بر دستاوردهای بشری و عقلانیت دورانی بپردازد تا خدا از زیست انسان غایب نگردد. و این چیز جدیدی نیست. در طول تاریخ فلاسفه و متکلمین و عرفا و ... در تلاش بوده اند تا با اتکا به مدل های هستی شناسی دورانی و دستاوردهای علمی و فلسفی انسانی به تبیین و تفسیر متون مذهبی بپردازند و خدا و آخرت را برای انسان دوران خویش قابل درک و فهم کنند. زمانی با فلسفه ارسطو، زمانی با فلسفه افلاطون، زمانی با اتکا به زروانیت و زمانی با استمداد به عرفان شرقی و ... هر زمان با اتکا و استمداد به علوم و فلسفه های دوران در تلاش شده اند تا خدا و آخرت در زیست انسان حاضر و جاری باشد. امروزه نیز، روشنفکر دینی کسی است که در تلاش است تا با دانسته ها و علوم و فلسفه هایی که آموخته به تفسیر و تأویل اصول و فروع

دین بپردازد تا دین در زیست امروزی بشر بتواند پرسش هایی را پاسخ دهد و بحران هایی را حل کند. شریعتی به عنوان یکی از مشهورترین روشنفکران دینی در حاشیه یکی از درس های اسلام شناسی سخنی دارد به این مضمون که «در این اندیشه است تا با استمداد از فلسفه اگزیستانسیالیسم «معاد» و «نبوت» یا حتی «ولایت» را تبیین و تشریح کند» و اساساً مسئولیت اصلی و محوری روشنفکر دینی همین است که با دستاوردهای بشری و علوم و فلسفه های دورانی به تفسیر و تبیین متون و اصول دینی بپردازد تا آن متون و اصول را برای بشر امروزی قابل فهم و درک و همچنین «قابل استفاده» کند. چراکه گاهی موضوعی یا موقعیتی یا متنی و ... قابل فهم است اما کارکرد خود را در زیست بشر امروزی از دست داده است و انسان آن را به کناری گذارده است. اما روشنفکر دینی در امتداد تلاش برای قابل فهم و درک کردن دین، تلاش می کند که برای دین در زیست انسان مدرن جایگاهی که در خور آن است بیابد و دین را به عنوان یکی از اصلی ترین مؤلفه های زیست فردی و اجتماعی، بروز کند. در چارچوب همین موقعیت و مسئولیت روشنفکر دینی است که یدالله سبحانی با استفاده از نظریه تکامل، «خلقت انسان» در متون مذهبی را به روز می کند و مهدی بازرگان با توسل به قوانین ترمودینامیک، «عشق و پرستش» و «راه طی شده» را می نویسد و شریعتی با آموزه های مکاتبی چون سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم و فلسفه هگل و ... فلسفه تاریخ و انسان شناسی و جامعه شناسی اسلام و تشیع را درمی اندازد. (جامعه شناسی اسلام غیر از جامعه شناسی اسلامی است) و در تداوم همین کوشش است که امروزه روشنفکرانی دیگر با استمداد و اتکا به علوم و فلسفه ها و مکاتب و حتی نظریات جدید چون هرمنوتیک و فلسفه تحلیلی و نقد ادبی و باستان شناسی و تاریخ و ... در

بلکه نمونه‌ای از قیام انسان علیه غریزه بقا و حیات نیز هست، قیام انسان علیه خودخواهی و خوددوستی و خودپرستی نیز هست و اوج اختیار و آزادی انسان است. پس محتوای نو و مبتنی بر اصول توحید و تکامل به آیین‌های ملی و مذهبی دادن نیز یکی از ویژگی‌ها و مسئولیت‌های روشنفکر دینی است که این نیز چیز جدیدی نیست. در تداوم تاریخ به مقتضای زمان و نیاز دوران، متفکرین و اندیشمندان در تلاش بوده‌اند که محتوای آیین‌ها را تغییر و تکامل بخشند. مثلاً مولوی به عاشورا محتوایی عرفانی می‌دهد. یا آیین عزاداری سیاحی که ریشه در عزاداری‌های اساطیری و خدای شهیدشونده یا «دموزی» دارد، مبدل می‌شود به عزاداری برای حسین و یارانش و در تداوم و تکامل فکری تاریخ تشیع از آن به عنوان تجلی اوج آزادی و اختیار آدمی و تلاش برای احقاق حقوق حقه انسان یاد می‌شود. در واقع روشنفکر دینی محتوای آیین‌های مذهبی را با اتکا به اصول دینی، تکامل می‌بخشد و از آن برای نیازها و پرسش‌ها و بحران‌های انسان مدرن پاسخ می‌جوید. آیین‌هایی که در طول تاریخ و متأثر از تغییرات اجتماعی جوامع انسانی بعضاً از محتوای توحیدی با محوریت خدا و آخرت خالی شده‌اند و محتوایی دیگرگونه یافته‌اند، با تلاش و تکاپوی فکری و عملی از محتوای توحیدی با دریافت امروزین پر می‌شوند.

از دیگر ویژگی‌ها و مسئولیت‌های روشنفکر دینی در تداوم تلاش انبیاء، ارتقای احکام با توجه و اتکا به اصول ادیان است. انبیاء، خصوصاً رسول مکرم اسلام که در قرآن به عنوان اسوه و الگوی ما نیز مشخص و تعیین شده‌اند، در حاشیه‌ی دعوت به خدا و آخرت، بنابر اقتضای زمینه و زمانه زیست اجتماعی و با اتکا به اصول مذهبی تلاش نموده‌اند که احکام اجتماعی را تغییر و تکامل بخشند. این‌که زن در زمان اعراب جاهلی به مثابه شیء به ارث برده می‌شد و پیامبر اسلام مقام او را از شیئی جنسی به انسان ارتقاء داد و او را از ارث بودن به ارث بردن تغییر داد، اما نصف مرد. این‌که در نظام اجتماعی برده‌داری، به انواع بهانه‌ها موجبات آزادی بردگان را فراهم می‌کرد، این‌که جنگ‌های

تلاش‌اند که فهم متون و اصول مذهبی را به روز و متناسب با شرایط دوران و مورد استفاده و حل‌کننده برخی مسائل و معضلات انسان امروز کنند و خدا و آخرت را در زیست انسان صاحب نقش و جایگاه سازند. این مهمترین ویژگی روشنفکر دینی و اصلی‌ترین مسئولیت اوست. اما در ذیل و پرتو این ویژگی و مسئولیت، خاصه‌ها و مسئولیت‌های دیگری نیز دارد که در امتداد نبوت انبیاست.

یکی دیگر از مشخصه‌ها و مسئولیت‌های روشنفکری دینی، تغییر محتوای آیین‌ها و رسم و رسوم مذهبی و محتوای توحیدی به آن‌ها دادن است. مسئولیتی که در امتداد عمل کرد انبیاء و خصوصاً رسول مکرم اسلام بر عهده روشنفکران دینی قرار گرفته است. پیامبر همه عمر در تلاش بوده است که بخشی از آیین‌ها و رسوم مذهبی را حفظ و محتوای مشرکانه آن‌ها را تغییر و به آن‌ها محتوای توحیدی دهد. در اسلام و در تاریخ نبوت محمد امین (ص) بسیاری از رسوم و آیین‌های اعراب پیش از اسلام حفظ شد، اما محتوای آن‌ها تغییر کرد و دگرگونه شد. آیین‌هایی چون حج، قربانی کردن، روزه گرفتن، عقد و نکاح و بسیاری آیین‌های دیگر که محتوایی مشرکانه داشتند، تغییر محتوا دادند و متناسب با بینش و قرائت توحیدی از هستی، محتوایی توحیدی و تکاملی یافتند. توحید فکری و فلسفی، توحید اجتماعی، توحید فردی و توحید با طبیعت و هستی و ... روشنفکر در تداوم رسالت نبی و در پی خاتمیت پیغمبری، یکی از مسئولیت‌هایش محتوای توحیدی دادن و همچنین به‌روز کردن محتوای آیین‌های توحیدی پیشین است. این‌که شریعتی به آیین عزاداری عاشورا محتوایی انقلابی و متناسب با دوران اعتراض و انقلاب می‌دهد، یکی از نمونه‌های تغییر محتوا دادن آیین‌های مذهبی متناسب با نیازهای روز جوامع بشری است. عاشورایی که مخدر جوامع شیعی شده بود، عاشورایی که با قلب معنا و محتوای شفاعت به عاملی برای انجام انواع و اقسام پلیدی‌ها و خیانت‌ها تبدیل شده بود، به امید این‌که گناه‌کار با ریختن اشک یا دادن نذری و راهاندازی هیئت عزاداری از امام شفاعت می‌گیرد و گناهانش بخشیده می‌شود، پس خود را مجاز به انجام هر کاری می‌کرد چون شفاعت حسین را با خود داشت، عاشورایی که مسئولیت شیعه بودن و مسلمانی را خلاصه کرده بود در گریه کردن و حب حسین و زینب و علی و ... به مدد تلاش روشنفکری دینی محتوایی انقلابی یافت. به جوامع شیعی پویایی اجتماعی و اعتراض سیاسی بخشید. عاشورا و قیام حق‌خواهی و زیر بار ظلم و ستم نرفتن حسین، به الگوی گاندی هندو و مصدق شیعه و گلبرخی کمونیست مبدل گشت و محتوایی نو و متناسب با دوران و زمانه یافت. مهندس بازرگان از قیام عاشورا اراده، اختیار و آزادی انسان را نمایان نمود و بیان داشت که خدا اراده مطلق و محض است، چنانچه چون بگوید بشو می‌شود و انسان مؤمن و خداپرست و خداجو در مسیر تکاملی خود در تلاش است که خداگونه شود و شهید، شبیه‌ترین انسان به خداست چون در اوج اراده انسانی است و حسین سرآمد و سالار شهیدان است. عاشورا و شهادت حسین (ع) و یارانش، تنها قیام انسان علیه حاکم ظالم و ایستادن بر حق و مبارزه برای آزادی سیاسی و اجتماعی نیست،

و آیت‌الله صانعی و برخی دیگر از علمای حوزه به برابری حقوق زن و مرد در ارث و دیه و ... نظر دادند. استثنائاتی چون آیت‌الله غروی، گلزاده‌ی غفوری، علمای صدر مشروطه چون نایینی و طباطبایی و ... نیز از این دسته روحانیون هستند. (آیت‌الله طالقانی جزء روشنفکران دینی دانسته می‌شوند، چراکه حتی خیلی پیشروتر از استثنائات حوزوی بودند) البته نمی‌توان انکار کرد که این بخش از روحانیت نیز خود متأثر از تلاش‌های فکری و عملی روشنفکران دینی به این دسته از آراء و نظرات فقهی رسیده‌اند. به هر حال یکی دیگر از مسئولیت‌های روشنفکری که در تداوم تلاش انبیاست، به‌روز و کارآمد کردن احکام و فروع دینی است که در پرتو نقادی سنت دینی ممکن می‌گردد. نقادی‌ای که سنت دینی را نفی نمی‌کند، بلکه در تلاش است که به آن پویایی و حیات ببخشد و در مسیر تکامل و مدار توحید، آن را متناسب با تغییرات زمان و مکان به‌روز کند. نقد روشنفکران دینی به احکامی چون اعدام، شلاق زدن، بریدن دست، نصف بودن دیه و ارث زن، سنگسار (که حتی در قرآن نیز نیامده است) و احکامی از این دست، بنابر همان نقادی سنت دینی است که از جمله مسئولیت‌های انبیاء نیز بوده است. پیامبران نقاد سنت‌های دینی زمانه خویش بوده‌اند. سنت‌هایی که در ابتدا و متأثر از پیامبران پیشین محتوایی توحیدی و مسیری تکاملی داشته‌اند، اما با گذر زمان و تغییرات ارتجاعی جوامع انسانی از محتوای توحیدی و میزان عدالت و تکامل خارج شده و رنگ و لعاب غیر توحیدی و حالتی فیکس و غیرقابل تکامل گرفته‌اند. پیامبران همواره در تلاش بوده‌اند تا با نقادی این سنت‌های دینی، آن‌ها را به اصول دین نزدیک و از محتوای توحیدی پُر کنند. اوج این نقادی را می‌توان در داستان ابراهیم خواند. ابراهیمی که سرآمد همه پیامبران پیش از خاتم دانسته و دین او اسلام گفته شده است. سنت نقادی دینی خلیل‌الله در روشنفکران دینی نیز تداوم یافته و به یکی از ویژگی‌ها و مسئولیت‌های اصلی آنان تبدیل شده است.

یکی دیگر از ویژگی‌ها و مسئولیت‌های

قبایلی و قتل عام‌ها را محدود در قصاص نمود و ... همه نمونه‌هایی از تلاش نبی برای ارتقای احکام با محتوای ادیان است. اصول ادیان بر توحید و عدالت و آزادی و اختیار و ... بنا شده است. بنابر همین اصول و در راستای تجلی آن‌ها در زیست اجتماعی انسان، پیامبر تلاش نمود که احکامی را جاری سازد تا جوامع بشری به سمت و سوی هرچه بهتر شدن گام بردارند. اکنون روشنفکر دینی بنابر همین روش و مبتنی بر اصول مذهبی باید تلاش کند که این احکام ارتقای دوباره یابند. وقتی اصل بر توحید است، دشمنی باید کنار گذاشته شود و توحید و تعاون جای تضاد و تنازع را بگیرد. ارث زن باید برابر با مرد شود، دیه او نیز همچنین. باید تلاش نمود که انواع و اقسام برده‌داری‌های نوینی که نتیجه سلطه نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته و امپریالیزم است را از بین برد و انسان را آزاد و مختار در جهت ترقی و تکامل فردی و اجتماعی هدایت کرد و خود پیش‌گام شد. روشنفکر دینی با اتکا به گوهر انسانی و الهی ادیان باید تلاش کند که حق، جای تکلیف و مسئولیت، جای اجبار را بگیرد. هر انسانی مسئول خود و جامعه‌اش باشد و در ازای کار و تلاشی که می‌کند، صاحب بهره گردد. انسان‌ها در هر موقعیت و مقام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و قضایی و حقوقی‌ای که هستند از حق و حقوق برابر و مساوی برخوردار باشند و هیچ کس هیچ مزیتی نسبت به دیگران در برابر حقوق و قوانین نداشته باشد. محیط زیست حق الناس دانسته شود و همه موظف به حفظ و بهتر شدن آن باشند. صلح و صمیمیت جای جنگ و تخریب و ویرانی، و محبت جای خشونت را بگیرد. اما همه این‌ها زمانی ممکن می‌گردد که روشنفکر دینی دیگر مسئولیت پیامبری را نیز بر عهده گیرد و انجام دهد. مسئولیتی که عبارت است از نقادی سنت دینی.

نقادی سنت‌های دینی در اشکال و به روش‌های متعدد و متنوع و متضاد انجام گرفته و می‌گیرد. برخی این سنت‌ها را در جهت نفی آن‌ها نقد می‌کنند و تکامل جوامع بشری را در جهت دوری‌گزیدن از مذهب می‌دانند. اما روشنفکر دینی نقادی سنت دینی را در جهت تغییر شکل و محتوای متناسب با تغییرات جوامع انسانی و جای‌گزین نمودن سنت‌های مذهبی روزآمد انجام می‌دهد. اساساً منظور از فقه پویا و اجتهاد در نظام فکری و فلسفه فقه شیعی برای انجام همین مهم است. اما از آن‌جا که متأسفانه این مهم را فقها انجام نداده و نمی‌دهند و حوزه‌های علمیه به یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های حفظ سنت‌های دینی ناکارآمد تبدیل شده‌اند، این مسئولیت را نیز روشنفکران دینی برعهده گرفته‌اند. البته در میان حوزه فقهایی بوده و هستند که با توسل و مبتنی بر فقه پویا و اجتهاد در تلاش بوده و هستند که تغییراتی به منظور کارآمدی و به‌روز کردن احکام انجام دهند. اما چون انگشت‌شمار و استثناء هستند تلاش‌های بی‌وقفه‌شان نتایج بایسته را نداده است. از جمله این استثنائات حوزه می‌توان به آیت‌الله خمینی اشاره کرد که تجلی اجتهاد و به‌روز و کارآمد کردن احکام را در نهاد سیاسی «مجمع تشخیص مصلحت نظام» بروز داده‌اند. ایشان در رابطه با تشکیل این مجمع حتی معطل نمودن برخی احکام چون نماز و روزه را بنابر اقتضائات زمان ممکن دانستند. یا آیت‌الله منتظری بنابر همین اجتهاد در فقه شیعی به حقوق بشر و حقوق شهروندی رسیدند

می‌کرده و می‌کنند، آدمی‌خواران و وحوشی چون داعش و القاعده و ... از سنت‌های دینی اسلام استفاده می‌کنند و ... همه این فاسدان و مفسدان در همه زمین و در همه تاریخ برای جنایت‌ها و خشونت‌های خویش فتواهای شرعی و مجوزهای مذهبی ساخته‌اند. و این روشنفکر دینی است که با اتکا به اصول دین و محتوای توحید به نقد این‌گونه سنت‌های دینی تهی از محتوای خدایی می‌پردازد و نظام‌های مستقر بر این گونه از قرائت‌های مذهبی را به نقد می‌کشد و آن‌ها را چون پیامبران دعوت به پرستش خدا و



ایمان آوردن به آخرت می‌کند. آخرتی که نتیجه و حاصل تلاش انسان برای ساختن و زنده کردن است و نه کشتن و ویرانی. اینان آخرت و بهشت را در مرگ و ویرانی و ترس و یأس یافته‌اند و این صددرصد ضد دین است. در دین کشتن یک فرد برابر با کشتن همه انسان در همه تاریخ است، حال آن که اینان بهشت را در کشتن انسان و نابودی جوامع انسانی یافته‌اند. وظیفه روشنفکر دینی مخالفت و نقد این برداشت‌های غیر توحیدی از ادیان توحیدی و نقد سنت‌هایی است که مبتنی بر این برداشت و قرائت از دین در جوامع انسانی جاری گشته‌اند. وظیفه روشنفکر دینی نقد زور و اعمال زور به انواع بهانه‌ها و از جمله بهانه‌های مذهبی است. در دین زور و اکراه نیست، پس چه در دعوت به دین و چه در درون دین نمی‌توان و نباید زور به کار برد و هرکس در هر مقام و موقعیتی که زور و خشونت به کار آرد، رفتاری غیر و ضد دینی انجام داده است و روشنفکران دینی باید به نقد جدی و ریشه‌ای وی بپردازند.

باری، روشنفکران دینی با اسوه و الگو قرار دادن انبیاء، به ویژه خاتم آنان محمد مصطفی(ص)، در تلاشند تا در عصر پساخاتمیت، رسالت آنان که چیزی جز ابلاغ و انذار و دعوت به دین و ایمان و خدا و آخرت و دوری جستن از شرک و زور و خشونت نیست را تداوم بخشند و در طریق آنان گام بردارند.

روشنفکری دینی نقادی قدرت است. ویژگی‌ای که از اسوه و الگو بودن انبیاء به روشنفکران دینی رسیده است. روشنفکر دینی نمی‌تواند در زیر سایه حکومت‌هایی که رفتار و عمل‌کردشان تجلی تفکر غیر توحیدی و ظالمانه است، به خدا و آخرت دعوت کند. در نظام‌هایی که انسان را برده و مکلف می‌دانند و نه آزاد و مسئول، اشرافی‌گری و تضادهای انسانی و اقتصادی و طبقاتی را عمیق و نابرابری‌ها را ترویج می‌کنند، استبداد و زور را اساس عمل و خشونت را تنها راه حل می‌دانند، یأس و ناامیدی و مرگ می‌پراکنند، خود را جای خدا می‌نشانند و مردم را بنده و برده‌ی خویش می‌پندارند، جامعه انسانی را ویران و محیط زیست را تخریب می‌کنند، بحران می‌آفرینند و بحران بر بحران می‌افزایند و ... خدا پرستیده نمی‌شود و مردم از اندیشه آخرت دور می‌شوند. پس روشنفکر دینی در جهت حرکت و دعوت به سوی خدا و آخرت باید با چنین نظام‌هایی به مقابله و اعتراض و انتقاد بپردازد. آن‌چنان که ابراهیم با نمرود، موسی با فرعون، عیسی با روحانیت مسخ شده و مشرک یهود و محمد مصطفی(ص) خاتم انبیاء با اشرافیت عرب و روحانیت از خود و از خدا بیگانه شده یهودی و مسیحی به مقابله برخاستند و به نقادی حاکمیت آن‌ها پرداختند. روشنفکر دینی نیز باید به نقادی قدرت در گستره ملی و بین‌المللی بپردازد. باید نظام‌های استبدادی و سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی را نقد کند و در جستجوی راه‌حلی برای برون رفت از بحران‌هایی که این نظام‌های کهنه و نو ایجاد کرده‌اند و انسان را از خود و از خدا بیگانه نموده‌اند باشد. قدرت‌هایی که از سنت‌های دینی برای تحکیم پایه‌های جنگ‌طلبی و زورگستری خویش استفاده می‌کنند، باید مورد نقد جدی قرار گیرند. صهیونیسم از سنت‌های دینی یهودیت استفاده می‌کند، نژادگرایی چون جرج بوش از سنت‌های دینی مسیحیت در بنیادگرایی دینی خویش استفاده می‌کنند، نازیسم و فاشیسم از سنت‌های دینی مسیحیت برای خشونت‌گستری و آدم‌کشی استفاده



مشارکت سیاسی و خشونت گفتمانی

بخش دوم و آخر

اصلاح و پژوهش: در شماره آذرماه ماهنامه پیام ابراهیم مقاله آقای کیانوش دل زنده با عنوان «خشونت محاوره‌ای» به اشتباه به عنوان بخش دوم مقاله حاضر به چاپ رسید. بدینوسیله از خوانندگان عزیز و نویسندگان محترم پژوهش می‌طلبیم.

یک کلام سیاست، نوعی تقلیل‌گرایی است. تقلیل‌گرایی که سیاست را به خانه‌داری دستجمعی و یک سیستم خودکنترلی تبدیل می‌کند، اما، این خانه‌داری دست‌جمعی چگونه این وظیفه تقلیل‌گرایی را ایجاد می‌کند؟ و سوژه‌ها متقاعد می‌شوند در چهارچوب آن به فعالیت بپردازند؟ و نیز، فرایند این سیستم تقلیل‌گرایی چگونه موجبات سلطه مضاعف را فراهم می‌آورد؟ برای پرداخت به این سوالات می‌توان چهار محور در نظر گرفت، محور اول، که به چگونگی این فرایند تقلیل‌گرایی می‌پردازد و محور دوم، که به فرایند همکاری مشارکت‌کنندگان با سیستمی که علیه‌شان است می‌پردازد و محور سوم، به سلطه مضاعف در محور اول، به نظریه گفتمان لاکلاو و موفه و نقدی که به اولریش بک و گیدنز دارند می‌پردازیم، در محور دوم، به نظریه اسلاوی ژیرک. به

... دستگاه نوزاد را در آزمایش فکر به خاطر آورد! هر یک از مشارکت‌کنندگان در یک دموکراسی خوب درون آن به دنیا می‌آیند و دنیا به واسطه‌ی آن برای آن‌ها شناخت پذیر می‌شود. اما، هر یک از آنان حجمی شیشه‌ی را با خود حمل می‌کند و آن را اختیاری به دور خود می‌تند. «در بطن گفتمان اعترافی به جای اینکه با موضعی سرکار داشته باشیم که صرفاً محل بروز تمکین است، با امکاناتی مواجهیم که اعتراف‌کننده با استفاده از آن‌ها خود را برخوردار از قدرت می‌کند. فرد از طریق عمل نوشتن یک متن اعترافی این امکان را می‌یابد که خود و اعمال خود را با و از این طریق با قدرت همسو کند» (میلز، ۱۳۸۸: ۱۰۸).

بنابراین، می‌توان از بند بالا نتیجه گرفت مشارکت در سیاست اگر فاقد امر سیاسی باشد صرفاً یک کنترل است و سوژه هیچ‌گاه نمی‌تواند خارج از بندهای کنترلی و نظام مدیریتی خارج از آن بیاندیشد چه رسد بخواهد مسیر رهایی خود را صرفاً با مشارکت در آن مهیا سازد.

• ب: مشارکت سیاسی و سوژه مطیع، منقاد

همانطور که گفته شد مشارکت سیاسی در زیست سیاست تجربی در



کیانوش دل زنده

مشارکت در سیاست اگر فاقد امر سیاسی باشد صرفاً یک کنترل است و سوژه هیچ‌گاه نمی‌تواند خارج از بندهای کنترلی و نظام مدیریتی خارج از آن بیاندیشد چه رسد بخواهد مسیر رهایی خود را صرفاً با مشارکت در آن مهیا سازد

نحوی که می‌توان در یک جمع‌بندی هستی‌شناسانه، روند عملیاتی شدن تحمیل مشارکت‌کنندگان یا همان کلبی مسلکی از طریق گفتمان‌سازی را بررسی می‌کنیم، و در ادامه، به آگاهی، همکاری و همدلی با سیستم، و نیز، سلطه مضاعف می‌پردازیم.

• گفتمان‌سازی و فرایند مواجهه سوژه با آن

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این گونه القا شد که جهان در یک قدمی درهای بهشت است. چرا که دشمن آزادی و دموکراسی، که شر مطلق هم بود، نابود شده است. از این رو، همه چیز مهیا شده تا به بهشت برسیم. عصر ایدئولوژی‌ها به سر آمده و در عصر پسا-سیاسی زیست می‌کنیم.

«اولریش بک» و «آنتونی گیدنز» این نگاه پسا‌صنعتی و پسا‌سیاسی را از نو زنده کردند به نحوی که: «به علت رشد فردگرایی، آن مدلی از سیاست که حول هویت‌های جمعی شکل می‌گیرد، منسوخ شده است و برای همیشه از آن چشم پوشید. به عقیده آن‌ها ما در مرحله دوم مدرنیته هستیم که آن را مدرنیته بازتابنده (reflexive modernity) می‌نامند» (موفه، ۱۳۹۱: ۴۳). به نظر بک: «هویت جدید امر سیاسی برحسب سیاست‌زدگانی و مرگ شکل می‌گیرد. [از این رو،] مجموعه‌ای از مسائل که قبلاً به عنوان مسائل خصوصی مطرح می‌شدند مانند مسائل مربوط به سبک زندگی و برنامه غذایی، از قلمرو امور درونی بیرون آمده و سیاسی شده‌اند» (همان: ۴۶). یا همانطور که گیدنز بازتعریف می‌کند: «تصمیماتی درباره این که چطور در جهان پسا‌سنتی زندگی کنیم که در آن، آنچه که قبلاً به عنوان امر طبیعی بدیهی و سنتی مورد استفاده قرار می‌گرفت اکنون در معرض انتخاب قرار گرفته است» (همان: ۵۰). در واقع سیاست، به امری تجربی و مدیریتی تبدیل شد و مشارکت سیاسی نه پرداختن به امرسیاسی و ایجاد مناسبات جدید، بلکه، مشارکت در کنترل و اداره دست‌جمعی یا همان‌طور که در چکیده گفته شد مشارکت در ساختارها و سازمان‌ها آنطور که هانتینگتون گفت، یا همدلی، همسازي و غیره. استدلال هم این بود «در جوامع پسا‌سنتی، دیگر هویت‌های جمعی مبتنی بر ما و آن‌ها را نمی‌یابیم. بدین معنا که مرزبندی‌های سیاسی از میان رفته‌اند» (همان: ۵۵). بدین ترتیب پویای فردی شدن موجب از هم گسستن هویت‌های جمعی می‌شود و سیاست بیش از پیش به حاشیه می‌رود و سیاست در قاب بدون سیاست پی گرفته می‌شود. بدین گونه که بک تأکید می‌کند: اگر تحولات عمده‌ای رخ دهد نتیجه منازعات سیاسی نبوده‌اند بلکه نتیجه ناخواسته و غیر سیاسی اثرات جنبی مدرنیته بوده‌اند» (همان: ۵۶). به همین واسطه آنها هیچ تمایزی میان امر سیاسی و سیاست قائل نیستند و چه بسا آن را مترادف با امر اجتماعی می‌گیرند؛ امری که: «قلمرو کنش‌های رسوب شده است یعنی کردارهای روزمره‌ای که نهاد سیاسی امکانی بودنشان را پنهان می‌کنند و چنان فرض می‌شوند که گویی از اساس خودبنیاد بوده‌اند» (همان: ۲۴). بنابراین، هر امر امکانی که می‌تواند موجب سیاسی شدن جامعه شود به حوزه خصوصی حواله داده می‌شود و جامعه از نوع این بار به صورت مضاعف تحت کنترل و غیر سیاسی شدن پیش برده می‌شود. خلاصه، منظور از مشارکت سیاسی نه، بازنمایی هویت، نه اعمال فعالیت‌مطروحان جامعه، نه پی‌گیری مسائل حادی که ممکن است برای عده‌ای مسئله مرگ و زندگی باشد، بلکه،

تبعیت از سیستم به عنوان یک انگاره هویتی، یکسان شدن با سیاست به نام مشارکت سیاسی و تقلیل خواسته‌ها و مطالبات با حقوق اکثریت.

• سلطه مضاعف و کلبی‌مسلکی مشارکت‌کنندگان سیاسی

«اگر خدا وجود نداشته باشد، در این صورت هر کاری ممنوع خواهد شد!» این جمله اسلاوی ژیرک قدری تأمل برانگیز است؛ زیرا بر خلاف باور عمومی، خدا نماینده اقتدار است و حضور او مستوجب ممنوعیات، زنهاریاست، در یک کلام تبعیت. او معتقد است، مرگ خدایان یا فراروایت‌ها نه تنها موجب رهایی سوژه را فراهم نمی‌آورد بلکه موجب سلطه مضاعف در او نیز می‌گردد. بدین نحو اگر مرزها و بُت‌ها در نوردیده شده‌اند، این به مثابه رهایی نیست، اگر بت‌های خشتی به زمین افتاده‌اند، شبح در حال وزیدن است و آن روح این بت‌هاست. در واقع اگر پست مدرنیته، مدرنیته را در جنگی به حاشیه برده است، به مثابه رهایی نیست، آن سلطه پس‌عظیم‌تر است. «آنچه به مدرنیته ویژگی می‌بخشد دیگر آن فیگور رایج از شخص مومن و باورمندی که در خفا نسبت به باورش به شک می‌افتد و درگیر خیال‌پردازی خطاکارانه می‌شود نیست، برعکس امروزه ما سوژه‌ای داریم که خود را به صورت لذت‌جوی رواداری عرضه می‌کند که تعهدی جز رفتن در پی شادی و خوشبختی ندارد و (ناخودآگاهش پایگاه ممنوعیت‌هاست: آن چه به ناخودآگاه واپس رانده می‌شود، نه امیال یا لاذیغ غیر قانونی بلکه خود ممنوعیت‌هاست) بنابراین اگر خدا وجود داشته باشد در این صورت هرکاری مجاز خواهد بود» (ژیرک، لاکان به روایت ژیرک، ۱۳۹۰: ۱۲۶). بدین ترتیب مشارکت سیاسی، در میان انواع گزینه‌هایی که یک سیستم دموکرات در اختیار سوژه‌ها قرار می‌دهد تا آن‌ها انتخاب کنند و اسمش را بگذارد مشارکت سیاسی، تنها یک تقلیل ساده از انتخاب واقعی و به طریق اولی مشارکت واقعی است. «زوال اقتدار سرکوبگر، به جای اینکه موجب آزادی گردد، ممنوعیت‌های جدید و سخت‌تر پدید می‌آورد.» (همان: ۱۲۷) به واسطه همین نظر، جهان خرده روایت‌ها که پست مدرن‌ها بر طبل نسبی بودن آن می‌نوازند نه تنها موجب رهایی نمی‌شود بلکه موجب سلطه مضاعف را فراهم می‌آورد. سلطه

به نوعی با آراستار نمادین یا همان منطق دیگری بزرگ / عرصه نمادین، فاصله دارد، یعنی اصولاً هنوز در شبکه دلالتی گرفتار نیامده است.

اما این حالت روانکاوانه چگونه می تواند در بعد مشارکت سیاسی بازنمایی شود؟ و اینکه سلطه مضاعف نمودی عینی در کاراکترهای سیاسی دارد؟ نگاهی به تمایز کاراکتر ارباب کلاسیک و توتالیتار (سلطه و سلطه مضاعف) می اندازیم، که هر یک از آن ها تبیین می کند: «در ارباب کلاسیک، چنین پنداشته می شد که شاه، در پس بدن عادی خویش، بدنی متعالی، و اثیر و اسرار آمیز دارد، بدنی که به دولت تشخص می بخشد. ما سوژه ها را در برابر ارباب کلاسیک تصور می کنیم، رفتارمان با شاه در مقام شاهی اش به واسطه این است که او در ذات خود شاه است، اما واقعیت امر این است که شاه بودن او به این خاطر است که ما همچون یک شاه با او رفتار می کنیم. ما در مقام سوژه، قربانی این توهّم هستیم که شاه پیش از این در ذات خود شاه است لذا ارباب کلاسیک ناگزیر است تا فرمانروایی هایی اش را به یک اتوریته غیر اجتماعی و بیرونی (از قبیل خدا، طبیعت یا یک رخداد اسطوره ای پیش و غیر) ارجاع دهد و به خود، در مقام یک ارباب مشروعیت بخشد، اما در باره رهبر توتالیتار مشکل این است که او برای مشروعیت بخشیدن به سلطه اش نیازی به تمسک به قدرت بیرونی ندارد. او به سوژه هایش نمی گوید: من رهبر شما هستم، پس باید از من اطاعت کنید، بلکه کاملاً برعکس، او می گوید: من به ذات خود هیچ نیستم. من فقط تجلی اراده شما و مجری آن هستم. دوام من دوام شماست. خلاصه، سازکار میل سوژه منقاد اینگونه در دموکراسی های به اصطلاح مشارکتی کانالیزه می شود، به نحوی که با نگاهی بسیار بدبینانه تنها مشارکت برای یک دیگری بزرگ است که میل ها را برای خود کنترلی می سازد. پس چرا با وجود اینکه، می دانیم مشارکت سیاسی بازتولید استبداد خشن تر، پنهان تر، مضاعف است، همچنان مشارکت سیاسی را یک اصل بی بدیل دموکراسی و بالارفتن آگاهی دست جمعی به شمار می آوریم؟ پاسخ ژیکر کلبی مسلکی است. «وجه غالب ایدئولوژی در عصر ما یک کارکرد کلبی مسلکانه است» (ژیکر، عینیت ایدئولوژی، ۱۳۸۹: ۷۳).

ای که تنها فرمان می دهد و سوژه را مجبور به انجام آن می کند بلکه از سوژه می خواهد آن را داوطلبانه و با میل خود انجام دهد. در مثالی از خود ژیکر دو زوج را تجسم کنید در حال جدا شدن از یکدیگر هستند: «خواهش می کنم، من واقعا دوستت دارم. اگر با هم به توافق برسیم، خودم را تمام و کمال وقف تو خواهم کرد! اما بدان اگر دست رد به سینه ام بزنی، ممکن است کنترل خود را از دست بدهم و زندگی ات را به گند بکشم» (من دوست ات دارم و هر انتخابی که بکنی خواهم پذیرفت؛ بنابراین حتی اگر مطمئنی که امتناع تو مرا به خاک سیاه خواهد نشاند خواهش می کنم هر چیزی که واقعا می خواهی انتخاب کن و اصلاً فکر نکن این انتخاب چه تاثیری روی من خواهد گذاشت» (همان)

آن چیزی که ژیکر انگشت انتقاد خود را به سمت آن می گیرد، انتخاب صوری است که به فرد اختیار و اراده انتخاب می دهد ولی گزینه انتخاب را از او می گیرد. این نوع از سلطه برای فرد آنقدر قوی است که ظرفیت اندکی کرنش را در فرد نمی گذارد اما این همه انتقاد ژیکر نیست، نقطه مضاعف بودن این سلطه نه صرفاً در قدرت آن، بلکه در فرایندی است که آن، از سوژه به عنوان عنصری دخیل در سلطه به میل خود استفاده می کند. راز اعمال این گونه سلطه را باید در فرمول لاکانی، نه اینکه او وجود ندارد بلکه خبر ندارد بازیابی کرد: چیزی که می توان کلبی مسلکی یک مشارکت کننده سیاسی دانست.

سوژه بورژوازی را در نظر بگیرید که در یک دوره فشرده آموزشی مارکسیسم در باره بت انگاری کالا، ثبت نام کرده است: «بعد از اتمام دوره به نزد آموزگار می رود و شکوه می کند که هنوز قربانی بت انگاری کالا است. آموزگار به او می گوید: اما تو که الان خوب می دونی اوضاع از چه قراره، می دونی که کالاها فقط نموده های روابط اجتماعی هستند که هیچ چیز جادویی در آن نیست و شاگرد پاسخ می دهد: آره. اما کالاهایی که من باهاشون سرکار دارم این رو نمی دونند! از بعد روانکاوانه می توان اینگونه دریافت که ابر خود نه به عنوان عاملیت اخلاقی، بلکه به عنوان شکل وقیح سرمست شدن است» (همان: ۱۳۴).

وقتی سوژه به تمامی تخیلات خود دست پیدا کند دیگر میلی به ابژه ندارد در واقع آنچه مهم است نه (ابژه، میل) بلکه (علت، میل) است؟ علت میل از کجا ناشی می شود؟ به نحوی که؛ «در زندگی روزمره، ما (تظاهر می کنیم) به چیزهایی مایل ایم که در واقع میلی به آنها نداریم. به نحوی که، در نهایت امر، بدترین اتفاقی که ممکن است برای ما رخ دهد این است که چیزی را که (رسماً) طلب می کنیم به دست آوریم، بنابراین، خوشبختی ذاتا ریاکارانه است: این خوشبختی ناشی از رویا بافی در مورد چیزهایی است که در واقع آن ها را نمی خواهیم» (ژیکر، گزیده مقالات، نظریه، دین، سیاست، ۱۳۸۹: ۵۸۷). درواقع، سوژه یا همان مشارکت کننده سیاسی، از ابتدا در در موضع انتخاب قرار نگرفته؛

«او همیشه به گونه ای رفتار می شود که انگار پیشاپیش انتخاب کرده است. به علاوه، برخلاف این تصور اولیه که این گونه انتخاب های اجباری دامی است که قدرت تمامیت خواه بدان وسیله سوژه را گیر می اندازد، باید تاکید کرد که در این جا هیچ نکته تمامیت خواهانه ای نیست. کسی فکر می کند می تواند از این خارق العاده بودن، اجتناب ورزد و حقیقتاً انتخاب آزادانه ای داشته باشد در واقع یک سوژه روان پریش است، سوژه ای که

• کلبی مسلکی و سوژه منقاد

ژیک تئوری مارکس در باب "آنها نمی دانند چه کار می کنند، اما آن کار را انجام می دهند". را به "آنان به خوبی می دانند که چه کار می کنند، اما با این وجود آن کار را انجام می دهند" (مایرس، ۱۳۸۵: ۹۱). تغییر می دهد. چون او معتقد است: «شخص کلبی مسلک کاملاً از فاصله میان نقاب ایدئولوژیک و واقعیت اجتماعی آگاهی دارد، منتها همچنان بر حفظ این نقاب اصرار می ورزد» (ژیک، عینیت ایدئولوژی، ۱۳۸۹: ۷۳) او حتی فراتر از این می رود و معتقد است؛ بی تفاوتی، و بی تکلف ترین رفتارها که به ظاهر خالی از هرگونه نقش و کاراکتر است بعد اعلانی است. «بی تکلف ترین موضوعات و فعالیت ها همواره حاوی چنین بُعد اعلانی، که ایدئولوژی زندگی روزمره را بر می سازد، هستند. هرگز نباید فراموش کرد که فایده نقش یک مفهوم تاملی /انعکاسی را بازی می کند: این مفهوم همواره متضمن تاکید بر فایده به مثابه ی معنا است. مردی که در شهری بزرگ زندگی می کند و صاحب یک لندزور است که بی تردید اصلاً به دردش نمی خورد واقعاً زندگی بی-تکلف در پیش گرفته است بلکه او صاحب چنین ماشینی است تا زیر تابلوی نگرش بی تکلف علامت دهد که زندگی بی تکلفی در پیش گرفته است. پوشیدن لباس جین کهنه نما علامت نگرش خاص در قبال زندگی است» (ژیک، لاکان به روایت ژیک، ۱۳۹۰: ۲۵). وی در تبیین این کلبی مسلکی تعریف جالبی از باورها و اعتقادات ارائه می دهد: «باورها یا اعتقادات ما چیزهای که احساس می کنیم یا فکر می کنیم نیستند، بلکه چیزهای هستند که انجام می دهیم» (مایرس، ۱۳۸۵: ۹۴). در واقع به تعبیر ژیک ما در گیر (موقعیت پارادوکسیکال یک باور قبل از باور) هستیم. او می گوید: «ما با شرکت در مناسک کلیسا باور پیدا می کنیم پیش از آنکه بدانیم باور پیدا می کنیم» (همان: ۹۶). بنابراین، او نتیجه می گیرد: «توهم ایدئولوژیک در واقعیت آن چیزی نهفته است که انجامش می دهیم نه آن چیزی که فکر می کنیم» (همان: ۹۴). به عبارتی، مهم نیست مشارکت کننده سیاسی می داند یا نمی داند کل این سیستم انتخابات به نفعش است یا نه، مهم این است که او باید آن کار را انجام دهد.

شاید، باور عام، تمامی جستارهای بالا را بدبینی های ژرف یک فیلسوف می داند که به شکل مریض-واری دچار پارنویاست، اما، اگر نگاهی سطحی به مشارکت سیاسی و نتایج آندر شرق اروپا پس از فروپاشی دیوار برلین و پس از جدا شدن اتحاد جماهیر شوروی بی اندازیم، یا کمی نزدیک تر، به بهار عربی، مصر، تونس و لیبی... می بینیم ژیک چندان بی راه نگفته است و مشارکت سیاسی طبقه تمامی نسخه های رایج بانک تجارت جهانی و کشورهای مدعی غربی، چیزی نیست برای، جزء، کارآمد تر کردن دولت برای برده داری نوین که دیگر نیازی به ضرب و زور نباشد. آیا راه رهایی وجود ندارد؟ نمی توان در عصر مدرن و پسامدرن، سوژه ها شیوه و مناسبات جدیدی پیدا کنند که به تمامی به یک دمکراسی رادیکال برسند؟ که دیگر نه تقلیل گرایی از گفتمان ها به آن ها لقاء شود و نه برای یک دست کردن دمکراسی من های نامی مجبور به طرد دیگران باشیم؟ شاید قدری از آداب آکادمیک به دور باشد، اما، مسیر رهایی همچنان باز است. سیاست راستین، دمکراسی رادیکال و سوژه تماماً سیاسی مسیری است که باید پیمود.

فصل دوم: مشارکت سیاسی و سه سوار (سیاست راستین،

مشارکت سیاسی
در زیست
سیاست تجربی
در یک کلام
سیاست، نوعی
تقلیل گرایی است.
تقلیل گرایی
که سیاست را
به خانه داری
دستجمعی و
یک سیستم
خودکنترلی تبدیل
می کند

دمکراسی رادیکال و سوژه تماماً سیاسی

• سوژه تماماً سیاسی

رهایی مفهومی افلاطونی است که زبان ندارد. به مثابه نوری که آنقدر ساطع به ما می خورد که نمی توانی تشخیص دهی آن چیزی که به سوی تو می آید، محل گذار و دروازه بهشت است یا نور قطاری است به سمت تو می آید. زمانی می توان به رهایی رسید که سه مولفه همگام با هم پدیدار شود، که بدیو آن در جزوه "فلسفه در حال حاضر" بدین ترتیب بر می شمرد:

الف) تصمیم که باید واقعی باشد، مسئله انتخاب.

ب) گسست که مسئله فاصله از قدرت را بیان می کند.

ج) استثناء که مسئله رخداد را تداعی می کند.

از این رو، رهایی بیشتر از آن که زبان داشته باشد،

آئین است؛ آئین رهایی بخشی (steriology)؛

کسانی که به رهایی می اندیشند مشمول قاعده

یگانگی با خود (Self-identification) گشته

اند. افلاطون رهایی را از آزادی مجزا می سازد و

صفات را اینگونه برمی شمرد: آزادی در بند زمان،

حرکت، کثرت می باشد. اما رهایی در بند نیست،

رهایی، ابدیت، سکون و وحدت است. بدین

نحو، اولی ماهیت عارضی می یابد و هویت خود

را در تضاد با سلطه می یابد در حالی که دومی

ماهیت جوهری دارد و مبتنی بر خود است. برای

سیاست که به نموده می پردازد، رهایی پدیده

ای غیرمنطقی، غیر عقلی و غیر علمی ست.

در صورتی که برای امر سیاسی که به بستارها

و نحوی تغییر و چگونگی فعال شدن آن می

پردازد، امر ضروری است. پس بیراه نیست که

بگوییم: امر سیاسی همان بازفعال سازی رهایی

است و مشارکت سیاسی سوژه رهایی اندیش

فعلی است که رسوبات امر اجتماعی که همه

چیز را خودبنیاد می پندارد زیررو کند. از این

رو با استمداد از آراء افلاطون و حتی بدیو می

توان میان دو مشارکت کننده سیاسی تمایز قائل

شد: اولی، که در مناسبات اجتماعی رسوب

کرده و فراتر از آن چه هست، چیزی را نمی

جوید. برای چنین سوژه ی سیاست یعنی

مدیریت و فن و مشارکت هم یعنی مشارکت

در همین چهارچوب و برای دومی سوژه ی که

فراتر از خود به امر امکانی و خلق فراتر از آن

چه هست می اندیشد و سیاست یعنی در قاب

سیاست یا همان امرسیاسی که موفه بدان تاکید دارد، تمایزی در وجود متفاوت؛ «وجودهای متناهی و مقیدی هستند [که] پیوسته میان گذشته ای که به انجام رسیده و آینده ای که هنوز به وجود نیامده در حرکت اند؛ ناچارند خود را در شکل یک خاطره یا انتظار ببینند؛ خودشناسی آن ها مستقیم نیست، بلکه به واسطه آن چه بود و آن چه خواهد بود صورت می بندد» (کولافسکی، ۱۳۸۶: ۲۶). در تقابل با آن چه گفته شد می توان گفت: وجود های نامتناهی و غیر مقیدی که پیوسته سعی می کنند مستقیم خود را بشناسد و بدون واسطه به جای تعلیق میان گذشته و آینده بر آینده رکاب زنند و آن را مهار سازند.

• سیاست سوژه رهایی اندیش

همانطور که گفته شد، سوژه اولی به سیاست به عنوان واقعیت موجود نموده می اندیشد. در صورتی که سوژه دومی به سیاست به عنوان نحوی چگونگی پدیدار شدن نموده ها و راه تغییر آن می اندیشد. همانطور که گفت شد، رهایی یا امر کلی و امکانی؛ مستلزم وجود تصمیم، گسست و رخداد است. «بدیو»، در باب فلسفی اندیشی معتقد است. فلسفه باید شامل پرداخت به سه ضرورت باشد:

مسئله انتخاب (تصمیم)، مسئله فاصله (گسست)،

مسئله استثناء (رخداد)

«بسیاری از اموری که در جهان اطراف رخ می دهد، برخلاف تصور عام و رایج، تحلیل و تفسیر خاصی را از سوی فلسفه بر نمی انگیزد. آنجا که هیچ تضاد و تقابلی روی نمی دهد و میان گزینه های مختلف تفاوتی وجود ندارد، هیچ گونه تصمیم و انتخاب راستینی در کار نیست. عامل دیگری که وضعیت فلسفی را بر می سازد و فیلسوف را دعوت به دخالت می کند، فاصله و گسستی است که باید از قدرت اتخاذ کرد. وضعیت فلسفی هنگامی محقق می شود که بتوان میان فلسفه و قدرت فاصله ای یافت و از این راه به طرح و خلق مفاهیم در همین حد فاصل نایل شد. و نیز فلسفه و راجی درباره نظم طبیعی نما و به هنجار امور نیست. آنجا که همه چیز در جای خود قرار دارد و وضعیت وجود تثبیت شده اند و هر چیزی در جای خود به کار گرفته می شود فقط دایره المعارف است که به کار می آید. اما هنگامی که از دل وضعیت و قاعده استثناء سر بر می آورد و جرقه ای می زند که در هیچ دایره المعارفی بر آن معنایی وجود ندارد» (بدیو، ژیتک، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۵).

پس، اکنون، باید از خودمان پرسیم رهایی اندیشی چگونه برای یک مشارکت کننده در نهادهای دموکراتیک می تواند واقعی باشد؟ و این واقعیت چه مسیری را طی می کند؟ برای آکادمیسین های که در فصل یک بدان ها پرداختیم نه، اما برای مطرودان اجتماعی که به هیچ وجه در دموکراسی توصیف شده نمی توانند منافعشان را پی بگیرند، خیلی چیزها هنوز واقعی است و انتخابات می تواند معنی مرگ و زندگی بگیرد، و مشارکت نوید زندگی، مشارکت سیاسی در این جوامع پدیده ای خودبنیاد اجتماعی نیست که بتوان آن را در حوزه خصوصی مدفون ساخت؛ بلکه آرمانشهری است که محصول مبارزه است. به نحوی که، رسوبات اجتماعی هم آنقدر فعال نیست که بتواند امر امکانی موجود در آن ها را پنهان سازد. از این رو، هنوز دغدغه مبارزه برای آن وجود دارد و مبارزه یعنی داشتن حق انتخاب و انتخاب یعنی آگاه شدن قائم به ذات. بنابراین، این دغدغه هستی

شناسی، بیانگر شکل گیری هویت است، نه امری خصوصی که بتوان آن را به هر نحوی ارضا ساخت. در مورد گسست، وجود سیستم های خودکامه ی وابسته به غرب و تجربه سوسیالیست و لیبرالیسم برای این مردمان و سرکوب بی رحمانه و یا حتی استحاله نیروهای اپوزیسیون در حاکمیت، موجب شده تا بیش از مردمی که در مای مدرن، بورژوا، و غیره استحاله شده اند گسست از قدرت به وجود آید. و در مورد آخر، نحوه مبارزه، شکل و ماهیت آن و نیز اهدافی نظیر احیای دینی و دموکراسی، که از نگاه غربی امری غیر قابل ترادف پنداشته می شود بیش از هر زمانی امر استثناء و رخداد را مطالبه می کند. سه گانه ای که ابزاری است برای خلق سوژه تماماً سیاسی.

• دموکراسی رادیکال

حال که وسایل سفر آمده است، بیش از هر زمانی ضروری ست مشخص کنیم که به کجا باید رفت و مقصد نهایی مشارکت در واقعیت سیاست کجاست؟ همانطور که پیش از این گفته شد، احیای هویت و رهایی اندیشی؛ خواست و مطالبه اکثریت کسانی که به دنبال واقعیت سیاست هستند، مقولاتی که برای دموکراسی امری جوهری و ذاتی قائل است نه عرضی. بنابراین، می توان گزاره های تقلیلی که به شکل نسخه ترویج می شود را رویکردی دانست در تقسیم بندی عامدانه و طرد بخشی از جامعه از امر سیاسی و نیز تبدیل امر سیاسی به سیاست بی خاصیت که فقط در صلاحیت افرادی ست که باید دانش آن را داشته باشند و احاله امر امکانی برای تغییر به حوزه ی خودبنیاد اجتماعی روسوب کرده که اینگونه بوده و کاری نیز نمی توان کرد. پس، ضروری است بیش از هر زمانی به این پرسش پرداخت سیاست راستین امر سیاسی چیست و چگونه می توان از امر سیاسی ماهیت عملی یافت که مقصد نهایی نیز پنداشته شود؟ و نیز چگونه می توان از اشکال دیگر سیاست که به صورت فن به ما عرضه می شود خودداری کرد. سیاست راستین سیاستی است که تمامی افراد، آنگونه که فرهنگ اسلامی، تحت عنوان امت اسلامی ارائه می دهد، برای سوژه ها، هیچ تمایزی از جنس، سن، ثروت، قدرت قائل نمی شود و همه در بارگاه خداوند برابر هستند و از این رو، مطرودان جامعه بیش

سیاست راستین
سیاستی است
که تمامی افراد،
آنگونه که فرهنگ
اسلامی، تحت
عنوان امت
اسلامی ارائه
می دهد، برای
سوژه ها، هیچ
تمایزی از جنس،
سن، ثروت،
قدرت قائل
نمی شود و همه
در بارگاه خداوند
برابر هستند

از هر زمانی هویت خود را به صورت جوهری می سازند و تحقق آن را با ابراز بیان پی می جویند و نیز آن را نشانه عملی سیاسی قلمداد می کنند. گزاره ای برای خلق سوژه تماماً سیاسی. سیاست راستین در تضاد با اشکال دیگر سیاست بدین معناست که:

«همان فرایند خلق سوژه های سیاسی یا روند سوژه مند شدن توده ها در عرصه سیاست است: فرایندی که در طی آن مطرودان جامعه قدم پیش می گذارند تا خود حرف دل خویش را به زبان آورند تا خود از جانب خویش سخن بگویند و بدین سان ادراک جهانیان را از چند و چون فضای اجتماعی دگرگون سازند، چندان که مطالبات شان در این فضا جایگاه مشروع و قانونی بیابند. این رو رانسیر تاکید دارد: که مبارزه سیاسی به مفهوم واقعی آن، نه بحث جدلی و عقلانی بین افراد و گروه هایی با علایق مختلف، بلکه در عین حال پیکار هر کسی است برای آن که صدایش را به گوش ها برساند و حرفش به عنوان شریکی برابر و قانونی در مباحثات و منازعات سیاسی ارج گذاشته شود. سیاست راستین همواره متضمن نوعی اتصال یک باره و میان بر میان امر کلی و امر جزئی است: امری یکه و خارق عادت که به نیابت از امر کلی قدم می افرازد و ثبات نظام کارکردی و طبیعی مناسبات جاری در بدنه جامعه را بر هم می زند» (تاجیک، ۱۳۹۰: ۵۱). شکافی که رانسیر بر آن تاکید می گذارد، «کشمکش های سیاسی همیشه در بطن تنش های بنیادی به وقوع می پیوندند، تنش بین بدنه ساختار یافته اجتماعی که در آن هر بخشی مقام و موقعی از آن خود دارد- رانسیر این معنا را سیاست در جامعه پولیش، به ابتدایی ترین معنی واژه یعنی صیانت از نظم اجتماعی می نامد - و آن را بخش بدون سهم جامعه به حکم اصل میان تهی، کلیت این نظم آشفته می سازد، به موجب قاعده ای که اتین بالیبار آزادی برابر نامیده است، یعنی برابری همه آدمیان در جامعه از آن حیث که هر انسانی موحودی سخن گو یا همان حیوان ناطق است. رانسیر همچنین ما را به گرایش هایی که منطق راستین کشمکش و مبارزه سیاسی را باطل می شمارند، آشنا می سازد. کهن سیاست (archi-politics)، کوشش های هواداران (زندگی اجتماعی) در راه تعریف نوعی فضای اجتماعی همگن با ساختارهای اندام وار است؛ نوعی فضای بسته سنتی که هیچ قسم خلاء یا فضای تهی به جای نمی گذارد که در آن رخداد سیاسی سرنوشت سازی امکان وقوع یابد. پیراسیاست (para-politics) کوششی برای سیاست زدایی از سیاست، یعنی حذف ابعاد سیاسی با هدف تبدیل آن به منطق پولیس. پذیرفتن واقعیت کشمکش سیاسی اما با صورت بندی دوباره آن در فضایی که حزب ها، کارگزارانی که به عنوان نمایندگان مردم به رسمیت شناخته شده اند با هم رقابت می کنند تا قدرت و مسئولیت اجرایی را به طور موقت به دست گیرند. فرا سیاست که در قالب پذیرش کامل کشمکش سیاسی اما به سان نوعی نمایش سایه بازی که در آن فرایندهایی اجرا می شوند که در حقیقت روی دیگر یعنی روی صحنه زیر ساخت اقتصادی به وقوع می پیوندند. دگردیسی روال اداره مردم به روال اشیاء در نظامی عقلانی و سرپا شفاف و متکی بر اراده جمعی. ابر سیاست (ultra politics) به روایت ژژیک، زیرکانه ترین شکل انکار منطق سیاست راستین، یعنی کوشش در راه حذف کامل ابعاد سیاسی کشمکش از طریق به افراط کشاندن آن با توسل به شیوه های مستقیم نظامی» (همان: ۵۱-۵۳).

افلاطون رهایی را از آزادی مجزا می سازد و صفات را اینگونه برمی شمرد: آزادی در بند، زمان، حرکت، کثرت می باشد. اما رهایی در بند نیست، رهایی، ابدیت، سکون و وحدت است

به طور خلاصه، تنها زمانی می توان صحبت از مشارکت واقعی کرد که این سه سوار، سوژه ی رهایی را ایجاد کند، که فارغ از ساختارها شکل بگیرد و مشارکت بری او، نه انتخاب میان بدیل های موجود بلکه، ایجاد انتخاب ها و تبدیل هر امر جزئی به امر سیاسی باشد. مسیر راستینی که تمامی آحاد جامعه خود را در سیاست بازنمایی کنند و سیاست و مشارکت در آن هویتشان باشد.

• نتیجه گیری

سوال اصلی این پژوهش بر آن بود که آیا سرنوشت شراکت آدمی در سیاست بی فرجام است؟ و پاسخ که آزمون آن پرداختیم این فرض بود که، «هر نوع مشارکت سیاسی بدون شراکت سوژه تماماً سیاسی در امر سیاسی، باز تولید عدم مشارکت است.» و برای همین منظور دو فصل در نظر گرفتیم و به این نتایج رسیدیم:

اولاً، طرد بخشی از مشارکت کنندگان و تقلیل دادن امر سیاسی به مقوله قائل به تجربه زیسته به نام سیاست را می توان در یک کلام خلاصه کرد، خوشنیت گفتمان سیاسی. خوشنیتی که با استمداد از قابلیت روئیت پذیری پدیده ها و دسترس پذیری آنان دست به طرد و گزینش می زند و سیاست را به یک مقوله تجربی و اداره یی و تاکتیکی، تبدیل می کند و با استمداد از طرد دیگری به ساخت من گفتمانی سیاسی خود می پردازد. به نحوی که به نام نامی از ناکجا آباد رسیده گروهی را به هر عنوانی از خود طرد می کند. دوما: سوژه استحاله درمی مدرن، یک سوژه کلبی مسلک مه اگر حق انتخاب هم داشته باشد، گزینه انتخاب ندارد. سوماً، و برای همین منظور، و برای برون رفت از آن مسیر، مقصد، آمادگی سوژه را ترسیم کردیم و پیشنهاد دادیم، باید از سه سوار رهنمون جست. به نحوی که، تنها زمانی می توان صحبت از مشارکت واقعی کرد که این سه سوار، سوژه ی رهایی را ایجاد کند، که فارغ از ساختارها شکل بگیرد و مشارکت بری او، نه انتخاب میان بدیل های موجود بلکه، ایجاد انتخاب ها و تبدیل هر امر جزئی به امر سیاسی باشد. مسیر راستینی که تمامی آحاد جامعه خود را در سیاست بازنمایی کنند و سیاست و مشارکت در آن هویتشان باشد.

• فهرست منابع در دفتر مجله موجود است.



سیر زندگی و آرای شریعت سنگلجی

محمد محمدی

پیش از مطالعه سیر زندگی و آرای شریعت سنگلجی ممکن است چند سؤال در ذهن خواننده ایجاد شود.

۱- آیا در بررسی و تحلیل سیر اندیشه روشنفکری مذهبی در ایران، ضرورتی بر شناخت جایگاه شریعت سنگلجی هست؟

۲- آیا تفکر شریعت سنگلجی همانند روشنفکران مذهبی یک پروسه تاریخی را طی کرده، یا حرکتی فردی است که به جای پرداختن به ضروریات به حواشی پرداخته؟

۳- هم عصر شریعت سنگلجی شخصیت‌های مطرحی مثل سید اسدالله خرقانی (صاحب کتاب محوالموهوم و سهو العلوم) یا میرزا ابوالحسن خان فروغی (که بی شک او را پدر روشنفکری مذهبی در ایران می‌دانند) که جایگاه علمی و اجتماعی در سطوح مختلف جامعه داشتند، بودند. اما چرا از میان آنان نام وی بیش از دیگران مورد اقبال عمومی واقع شد؟

۴- با آنکه در جامعه ایران نواندیشی دینی و روشنفکری مذهبی مترادف با نقادی قدرت و نقادی سنت است اما او صرفاً به نقادی مذهب پرداخت و هرگز وارد حوزه نقد قدرت نشد. با این حال او در زمره روشنفکران مذهبی قلمداد می‌شود؟

۵- پس از وقایع دهه ۳۰ و تحولات بعد از نهضت ملی، تفکر و ادبیات امثال شریعت سنگلجی افول کرد. آیا این افول فکری به عواملی مانند ادبیات، شخصیت، عدم درک صحیح از شرایط، عدم انطباق و هم‌سازی با تحولات اجتماعی، عدم ارتباط و همسویی با مردم و روشنفکران بستگی داشت؟

۶- افراد برجسته‌ای در محو موهومات از مبانی مذهب با اتکا به فقه و فقه لغت و تبارشناسی واژگان گام برداشته‌اند و تأثیر بسزایی در این راه داشته‌اند. از جمله می‌توان به میرزا یوسف تبریزی (میرزا یوسف شعار) آیت الله صالحی نجف آبادی «قلمداران» برازنده (مشهد) و ... اشاره کرد. آیا می‌توان شریعت سنگلجی را هم در زمره همین نواندیشان مذهبی دانست. در این باره نظرات مخالفان و موافقان شریعت سنگلجی جمع آوری شده که خواننده می‌تواند با بررسی اجمالی، بیطرفانه دیدگاه او را ارزیابی کند.

زندگی نامه

شریعت سنگلجی در سال ۱۲۶۹ در تهران منطقه سنگلج به دنیا آمد. پدرش از علمای بزرگ تهران و پدربزرگش رضا قلی واعظ از سخنوران طراز اول پایتخت بود. این خانواده رابطه نزدیک با میرزا حسن کرمانشاهی صاحب مکتب فلسفی تهران، ملا هاشم اشکوری صاحب دیدگاه عرفان نظری و علوم باطنی و نیز شیخ فضل الله نوری، عموی پدری شریعت سنگلجی داشتند. ارتباط تنگاتنگ با علمای بزرگ آن روزگار و مناسبات خانوادگی آنها با نجف اشرف، او را در سال ۱۲۸۷ به حوزه علمیه نجف

سوق داد.

ورود او به شهر نجف همانند دیگر طلاب ساده و بر اساس مقررات نیست، بلکه رابطه خانوادگی، او را مستقیم به منزل سید ابوالحسن اصفهانی هدایت می‌کند. در واقع او از همان ابتدای ورود امکان آن را داشت که در مکتب علمای نجف آموزش ببیند و پس از چهارده سال به تهران بازگشت.

در این چند سال با اکثر دانشمندان مذهبی و علمای کشورهای مسلمان از جمله با افکار رشید رضا «شیخ محمد عبده» متفکران عراق، بصره، مصر، لبنان آشنا شده بود.

ایشان علاوه بر رشد فکری و موقعیت اجتماعی دارای خاستگاه معینی است که از قبل به همان نام شناخته شده است. این مکان جایی نیست جز محله سنگلج و دارالتدریس اسلامی که اولین جلسات رسمی وی از آنجا شکل گرفت. کلاس‌های درس او با عنوان «رواق» تشکیل شد (شاید این نام را از مکتب رواقیون وام گرفته باشد). چنین جایگاهی در آن فضای سیاسی - اجتماعی که هم با حکمی زاده‌آشنایی داشت و هم با احمد کسروی و نیز در محضر سید اسد الله خرقانی شاگردی کرده که حتی به احترام خرقانی و حضور در جلسات وی در شب‌های جمعه، جلسه‌های خود را به شب‌های پنج‌شنبه موکول کرد و هم‌آشنایی و رابطه با علمای بزرگ تهران، او را از یک جایگاهی برخوردار کرده است که مورد عنایت همه اقشار جامعه است.

حضور مردم در جلسات او به حدی بود که حسینیه سنگلج جوابگوی انبوه جمعیت نبود

در مقدمه در باب تدبیر در قرآن، معتقد است در فهم قرآن باید از هر گونه تقلید پرهیز کرد. تمامی تفسیرها از قرن دوم به بعد نوشته و یا تدوین شده‌اند و بسیاری از موهومات جایگزین اصول قرآن شده است. لذا برای شناخت قرآن باید به تاریخ تدوین قرآن و ابزار شناخت قرآن مسلح شد.

ابزار شناخت قرآن از دید وی عبارتند از: شناخت اسباب نزول - احوال عرب در عصر پیامبر و نیز معتقد است، قرآن آنچه را متعلق به دین و شریعت است از عقل عملی و عقل نظری دربردارد، اما احکام در قرآن کلی‌اند و محتاج به سنت و همچنین ابزار شناخت قرآن، مبتنی بر شناخت ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه است.

ظاهر و باطن

اگرچه به این ابزار شناخت قرآن اعتقاد دارد اما معتقد است آنچه امروز بدان تکیه می‌شود اسرائیلیات است که از فرقه یهودیت وارد تفکر دینی ما شده و همچنین «باطن» منظور نظر باطنیون نیست بلکه مراد از ظاهر همان ظاهر عربی قرآن است.

ظاهر = آنچه که موافق لغت عرب باشد.

باطن = آنچه که موافق عرف و فرهنگ عرب باشد.

اینکه بعضی از مفسرین شیعه «الشمس و الضحی» را تعبیر به بنی هاشم می‌کنند غلط است. بلکه باطن قرآن مبتنی بر فرهنگ عرب همان دوره تدوین شده است. مثلاً در باب زکات (ص ۶۴) هر گونه دستکاری در پرداخت زکات را تقلب و تفسیر به رأی می‌داند که این امر باعث می‌شود ما را از باطن قرآن در باب زکات دور کند. نجات قرآن از تحریف ظاهر و باطن منوط به بازگشت به اصل قرآن است که بر پایه ضروریات، واجبات، حاجیات، تحسینات مبتنی بر عقل است نه رأی دلخواهانه.

ناسخ و منسوخ

فسخ را در تشریفات می‌داند نه اصول. (ص ۶۳)

محکم و متشابه

معتقد است کل قرآن محکم است (ص ۶۴) و نیز کل قرآن متشابه است. محکم یعنی جلو ایستادن و ممانعت کردن. متشابه یعنی بین دو چیز مخیر شدن (ص ۶۴) محکم منوط به فهم

و بدین خاطر جلساتش را به خیابان فرهنگ انتقال داد. وی با تأسی از سید اسد الله خرقانی در باب محو الموهوم و سهو المعلوم به خرافه زدایی از مذهب پرداخت و مباحث او بر محور سه موضوع شکل گرفت.

الف - بازگشت به قرآن

ب - عقلانی کردن مذهب

ج - مبارزه با خرافه گرایی رایج در مذهب شیعه امامیه که این مباحث در چند اثر مکتوب جمع آوری شد.

۱- کلید فهم قرآن

۲- بیداری موهوم

۳- توحید عبادات

۴- حرمت ربا

۵- جلسات حریت که مطالب آن توسط حسین قلی خان مستعان جمع آوری شد که عبارتند از: اسلام و موسیقی، حریت و آزادی اجتماعی «هویت زن» هویت مسیح

۶- اسلام و مسلمین که این سلسله مباحث توسط آقای دانش گردآوری شدند

۷- سلسله مباحثی در باب «رجعت» که توسط فرید تنکابنی تألیف شد و یکی از مباحث مناقشه برانگیز آن زمان بود. که حتی آیت الله حائری در حل آن مداخله کرد.

این آثار علاوه بر اینکه مورد توجه آحاد اقشار متوسط شهری قرار گرفت، اهتمام روشنفکران را نیز به همراه داشت. اما حمایت دربار از او و مخالفت روحانیون سیاسی با رضا شاه، سبب شد که شریعت سنگلجی نزد خواص چهره محبوبی نباشد. به خصوص زمانی که توسط موتمن الملک به حج مشرف شد و نصایح وی به او جهت داد تا در مکه با آرای عبدالوهاب آشنا شود و کتاب توحید او را مطالعه کند و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که هنگام بازگشت، انگشترش را به نشان مظهر خرافه دور انداخت.

کتاب توحید عبادات و مباحث رجعت عاملی شد که روحانیت سیاسی او را به سختی بکوبند و حتی وهابی بخوانند و رضاشاه هم این مسئله را مستمسکی قرار داد تا به مردم ثابت کند من مخالف روحانیت و مذهب نیستم.

آقای معین فر نیز اشاره می‌کند ما (روشنفکران) مشی ایشان را نپسندیدیم. روشنفکران مذهبی و روحانیت نواندیش هم یا سکوت کردند و یا در این حوزه وارد نشدند.

با آنکه هم روحانیت سنتی و هم روحانیت سیاسی و هم روشنفکران مذهبی هر یک به نوعی خط فکری خود را از او جدا کردند، ولی او تأثیر خود را در جامعه و اندیش ورزان گذاشت و جریان های فکری مثل خداپرستان سوسیالیست - میرزا حسین تبریزی (که تأثیر به سزایی در میان اقشار روشنفکران مذهبی تبریز داشت) - و انجمن های اسلامی از او تأثیر پذیرفتند.

آثار شریعت سنگلجی

۱- کلید فهم قرآن

در سلسله مباحث کلید فهم قرآن می‌کوشد تا اثبات کند قرآن تحریف نشده و تنها هویت تحریف نشده مسلمین است، دارای تاریخ تدوین است، ادبیات مبتنی بر عربی مبین است، مبتنی بر احوال عرب است.

اجتماع است نه عالمان. انبیاء توجه شان به توده مردم است.

پس، برای اینکه گفتار وحی بر عامه قابل فهم باشد لازمه اش مثال زدن است. وی اعتقاد دارد متشابه را باید به محکم ارجاع داد.

از بیان این موضوع می‌خواهد نتیجه بگیرد. هیچ کلمه و آیه‌ای در قرآن نیست که برای بشر مفهوم نباشد. برخلاف کسانی که معتقدند قرآن یکجا بر سینه پیامبر نازل شده، او حکمت نزول قرآن را تدریجی «مفرق» منسجم می‌داند. (ص ۱۱۵) زیرا قرآن مبتنی بر برهان است (ص ۱۱۲) و برهان مساوی دلیل. پس هر چه بر پایه دلیل باشد تقلید نیست که تقلید از موانع تعقل است. (ص ۱۶۲) بر این اساس روش انبیا را خلاف روش فلاسفه می‌داند که نبی در فهم قرآن ارجاع به فیلسوف نداده است. فهم قرآن عامیت دارد و آنان که می‌گویند قرآن عامه فهم نیست و فهم آن منوط به ظهور امام زمان (عج) است، استدلال غلطی است. با این حال در فهم قرآن با نظریه سوفسطائیه و نظریه حسیون و تجربیون و نظریه کشف و شهود مخالف است (ص ۱۳۷) و تأکید بر علم دارد، چون «علم از موانع تقلید میراست و از بدعت جلوگیری می‌کند.» «سفر کردن را علاج تقلید نکردن» می‌داند که مانع از اطاعت کبرا و احبار و رهبان می‌شود و حریت نفس می‌آورد (ص ۱۷۵) غموض و پیچیدگی شدت وضوح باعث صعوبت فهم قرآن می‌شود. لذا قرآن را باید از دست عده‌ایکه خود را حافظ قرآن می‌دانند خارج کرد تا بتوان فهم قرآن را جاری و مستمر کرد.

۲- کتاب بیداری موهومات

کتاب بیداری موهومات الهام گرفته از «محوالموهوم و سهوالمعلوم» خرقانی است و هدفش از این بحث حفظ قرآن از موهومات، حمله به خرافات و اباطیل است. «اگر باور داریم که قرآن کتاب عقلی و عملی است، باید انتساب خرافات به قرآن را قطع کرد. چرا که قرآن نزد عقلا موهن نخواهد بود و قرآن نمی‌تواند جمیع متناقضات باشد و سخن متناقض از آن در نمی‌آید.»

از جمله موارد متناقض که وی بدان تأکید دارد، زنده بودن حضرت خضر و حضرت عیسی و حضرت الیاس است (ص ۴) لذا با آیاتی از قرآن استناد می‌کند برای هیچ بشری عمر جاودان متصور نیست (ص ۶) و پرداختن به این امر از اباطیل مذهبی است. (ص ۱۱)

«عجب مسلمانان توجه ندارند محمد خاتم پیامبران است، چگونه خضر و عیسی و الیاس زنده‌اند. اگر حیات داشتند چرا در رکاب پیامبر نجات‌یافتند» (ص ۱۲) و اگر پیش از این بوده‌اند چرا سوار کشتی نوح نشدند. (ص ۱۲)

و سپس به معنای واژه «توفی» و «رفع» پرداخته است. در واقع با این بحث پیش زمینه ذهنی مخاطب خود را آماده می‌کند تا به موضوع «رجعت» بپردازد. (قبل از ظهور امام زمان پیامبر و ائمه یک بار دیگر به دنیا رجعت می‌کنند) اینگونه برداشت کردن از متن قرآن به نفع ایده خود، شک کردن به فصاحت و بلاغت قرآن است. یعنی نعوذ بالله خداوند نتوانسته عبارت صحیح بدون تقدم و تأخر ادا کند. (ص ۳۰)

۳- کتاب توحید عبادات

قابل تأمل بودن دیدگاه توحیدی شریعت سنگلجی او را در مقابل خرافات مذهبی قرار داده است. در مقدمه این کتاب می‌گوید جهان تاریکی و

جهل و بت پرستی، عالم اسلام را احاطه کرده و غبار بدعت روی قرآن را گرفته، به علت عدم آگاهی، عده‌ایی (مدعیان باطل و غولان ضال) به جان یک عده مسلمان افتاده‌اند (ص ۱۱) باید خون گریست. اسلام تحریف شده و اباطیل خرافات جای آن را گرفته جمعی قرآن را غیر قابل فهم می‌دانند و گویند هفتاد معنی دارد. آنان که چنین می‌گویند می‌خواهند مصادر دینی را از شما بگیرند و جای آن بدعت و خرافات را جایگزین کنند. (ص ۱۳)

با تکیه بر این استدلال، بهترین راهکار برون رفت از پیله غولان ضال را تکیه بر توحید می‌داند. به اعتقاد وی توحید عبادت مبتنی بر چند اصل است.

۱- قرآن صدق حق است.

۲- فراخوان انبیاء به یکتاپرستی است، نه خداپرستی که بشر از ابتدا خداپرست بوده.

۳- توحید بر پایه ربوبیت است (مراجعة کنید به در باب «الوہیت علم و گفتار» همان جا)

۴- عبادت به معنی پرستش است همان لا اله الا الله

ایشان اعتقاد دارد پیامبران مبعوث شدند تا ثابت کنند دعوت بر افراد حق و عبادت است. نه اینکه اثبات کند خداوند خالق موجودات است. توحید عبادت در برابر شرک و مشرک است.

هرگونه پرستش ملائک، ستارگان، آفتاب، اصنام، سنگ‌های مقدس، پرستش مرشد، اجسام، قبور، غلو، مداحی و مدح، قربانی، نذر بر غیر خدا و فال را شرک می‌داند. (ص ۶۸) عبودیت را بر عبودیت عام (معبود غیرارادی) و عبودیت خاص (اطاعت ارادی) تقسیم کرده است. بنابراین افضل عبادات سختی نفع به غیر «زهد» می‌داند.

- هر چه از روی ترس باشد شرک است (ص ۶۸) حتی خداپرستی

- هر چه به نفع خود باشد شرک است.

- دعا، به مفهوم طلب کردن به صرف نیایش معنی دارد. در غیر اینصورت مسئلت کردن به صرف خواهش به نفع شخصی شرک محسوب می‌شود (ص ۷۰)

- تنجیم - طلسم - تعزیم - کهنات - صائین هیاکل (که در ایام قدیم باب بود) از ابواب شرک محسوب می‌شود.

- واسطه قرار دادن روحانیت و واسطه قراردادن ملائک نیز شرک است (ص ۷۷)

- اعتقاد به عطسه (ص ۹۸)

- غلو (ص ۱۲۳)

- واسطه تراشی (ص ۱۰۵) و وساطت از مظاهر شرک است.

- کسی که انبیا و اولیا را واسطه میان خدا و خلق از سنخ وسایطی که میان شاه و رعیت است قرار دهد شرکت است (۱۱۲)

- قابل به مسبب اسباب بودن مثل انگشتر، نعل اسب، نماز بر قبر مردگان، پرستشگاهها شرک است. «خرافه» و «شرک» مترادف هستند. (۱۵۸)

- به شفاعت به معنی عام آن اعتقاد ندارد و آن را نظریه امامیه می داند. حتی شفاعت پیامبر تأثیر بر اسقاط عقاب ندارد بلکه در ایصال ثواب به اصل ثواب مؤثر است.

- ربا (به معنی خوب نشان دادن خود) از مصادیق شرک است. (ص ۱۶۰)

از صفحه ۱۶۰ به بعد با تفکیک مصادیق شرک از توحید به صفات توحید می پردازد.

سلسله مباحث درباره آزادی (در باب حریت)

سلسله مباحثی که در آن فضای فکری ایران توسط شریعت سنگلجی بدان پرداخته شد درباره آزادی (حریت) بود که بعضی از آنها تدوین شد و بعضی در غالب مقالات و یا سخنرانی باقی ماند. وی با طرح مباحثی اینچنینی می خواهد ثابت کند به آزادی اعتقاد دارد و در سایه حریت روح و جسم به شاهراه سعادت می رسد.

از جمله سخنرانی های وی که (درباره آزادی) تألیف شد، عبارت بودند از «اسلام و موسیقی» و «حرمت ربا» و «حجاب».

اسلام و موسیقی

او موسیقی را جزو فلسفه نظری می داند و ابواب علم الحان موسیقی عبارتند از:

۱- نغمات و احوال آن

۲- ایقاع

۳- تألیف الحان

۴- ایجاد آلات موسیقی

«هیولای موسیقی نفوس شنوندگان و مصنوعاتش تطورات نفس ناطقه است در نتیجه تأثیر روحانی دارد.» (اسلام و موسیقی ص ۷)

با این حال از حیطة عرف یا فراتر نمی گذارد و می گوید: موسیقی نه برای لهُو بلکه در دایره ذوق بشر وسعت گرفته است. موسیقی (که) غایت عقلانی بر آن قرار گرفته آزاد است.

حریت زن

اگر چه به آزادی زنان معتقد است اما همانند دیدگاهی که نسبت به موسیقی دارد، پا از حیطة عرف اجتماع فراتر نمی گذارد. لذا در باب حجاب نظر واضح و بی پرده نداده است. «زنان در امر پوشش آزادند، اما چون جامعه تربیت نیافته است و برای زنان مزاحمت فراهم می کنند، بهتر است حجاب باشد.» (ص ۱۷)

حرمت ربا

ربا را یکی از عوامل ضد آزادی و یکی از عوامل برهم زننده نظام اجتماعی

می داند که در جامعه هرج و مرج ایجاد می کند. وی اگرچه به نقدینگی به عنوان سرمایه در گردش معتقد است، اما تحلیل دقیقی از سرمایه ندارد و بین سرمایه در گردش و انباشت سرمایه تفکیک قابل نیست و آن را نوعی کلاه شرعی به حساب می آورد (ص ۲۶) و آن را مترادف با رباخواری می داند.

اما نکته قابل تأمل در دیدگاه وی در باب حرمت و حریت که در مباحث دیگر نیز به وضوح دیده می شود تأکید بر علم نگرى در برابر فقهی نگرى و عرفان نگرى است و همین امر باعث شده است به مباحث «حریت» اهتمام بورزد. به خصوص درباره ادیان الهی دیگر (غیر از اسلام و ادیان دارای کتاب) با سعه صدر برخورد کند و بر موحد بودن آنان تأکید دارد. حتی دین زرتشت را مصداق آیه:

«الله نور السموات و الارض...»

می داند و کنیسه های آنان را خانه موحدین (ص ۱۵)

در باب هنر هم نیز دارای چنین آزاداندیشی هست. مجسمه سازی را نه تنها حرام نمی داند بلکه مجسمه ها را «آموزگاران گذشته ما هستند» قلمداد می کند و نقاشی را «طومار داستان انسان» و تنها دلیل حرمت آن را بت پرستی از روی ترس می داند. می گوید: بشر اولیه هرگاه از چیزی می ترسید مجسمه آن را می تراشید و بر آن بندگی می کرد تا از گزند در امان باشد. زیرا برای انسان اولیه اساسا دشوار بود برای خدای بیست که اندازه آن را نمی داند پرستش کند. لذا خدایی را می خواست که محسوس باشد.

رجعت

بحث انگیزترین امر که باعث تکفیر شریعت سنگلجی در میان دین مداران عصر شد، پرداختن به «رجعت» و پافشاری بر رد آن بود. و شاگرد او فرید تنکابنی در همین باب مقالاتی را تحت همین نام (رجعت) تألیف نمود.

موضوع رجعت و طرح آن (به نظر وی) بر ضد خرافه گرایی از بسیاری از مبانی فقهی می انجامید و نیز بسیاری را خلع ید می کرد. به همین خاطر او در این مباحث تأکید داشت و روحانیت به شدت در مقابل مباحث رجعت موضع گیری کردند. به اعتقاد وی برگشت مردگان به سوی دنیا (خروج از فعل به قوه)

بر خلاف اصل ناموس جاری عالم است. اکنون باید فهمید به چه دلیل طرفداران رجعت برخلاف سنت الهی و طبیعی عالم عقیده مند هستند. رجعت چون خلاف سنت قرآن است، جملگی باطل است. فرید تنکابی با توجه به این دیدگاه، به نقد جلد ۱۲ بحار الانوار که بالغ بر ۱۹۸ حدیث در اثبات رجعت گردآوری کرده است می پردازد. و به نظر خودش با ادله عقلی، فقهی، قرآنی، همه آنها را رد می کند و معتقد است کسانی که رجعت را نقل کرده اند:

۱- از غلات هستند

۲- در علم الرجال به احادیث ضعیف تکیه دارند

۳- احادیث آن مرسل است

۴- احادیث آن مجهول الحال است

۵- از احادیث گمنام است (ص ۱۶۰)

۶- به اسرائیلیات تکیه می کنند

وی تأکید دارد مسلمانان با قبول رجعت جای پای افکار یهودیت گذاشته اند و انکار ادله می کنند که این برخلاف نص قرآن است. (ص ۲۶۵)

پرداختن به این بحث چنان حوزه های علمیه و بعضی از روحانیت شیعه را بر علیه او برآشفته کرد که حکم ملحد بودن او را دادند و در این باره تقابل ها به اوج رسید که اگر دخالت شیخ عبدالکریم حائری نبود، چه بسا قتل او و مهدور الدم بودنش را امضاء می کردند.

ایشان در جواب و موضعگیری کسانی که اصرار بر ملحد بودن او داشتند فرمود: «احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت ندارم، اما کسی که اعتقاد ندارد از دین خارج نیست، این نه اصول دین است و نه اصول مذهب» این استفتا اگر چه از دشمنی-ها نکاست ولی توانست مخالفان را مجاب کند و ایشان را در ارائه نظراتش مصون نمود.

تأثیر اندیشه و آرای شریعت سنگلجی

آرای شریعت سنگلجی بیشتر در میان قشر متوسط جامعه تأثیر گذار بود که در آن روزگار این قشر عبارت بودند از بازاریان، روشنفکران مذهبی، دانشجویی، افسران، اساتید مذهبی دانشگاهها، حوزه های علمیه و انتلکتوئل ها.

از جمله مخالفان ایشان در میان روحانیون روشنفکر مرحوم امام خمینی بودند که کتاب «کشف الاسرار» را در سال ۱۳۲۵ بعد از وقایع جنگ جهانی دوم نگاشتند. در این اثر وی را همچون حکمی زاده فردی بی سواد می خواند و تأکید دارند من قصد نداشتم وارد این بحث شوم ولی اینقدر این آقایان شنیع بودند که بنده را وادار کردند این کتاب (کشف الاسرار) را بنویسم. اما موافقان او، از وی تجلیل کردند. صاحب زمانی، او را با احمد کسروی و تر «پاک دینی» او مقایسه می کند. به اعتقاد وی: شریعت در ایران جانشین نداشت (دیباچه ای به رهبری) توانست چهار تأثیر سرنوشت ساز در ایران بگذارد. آرای شریعت سنگلجی توانست بازسازی «ترمیم» انطباق - هم سازی امر مذهب را تسریع کند.

احسان طبری او را با لوتر مقایسه می کند (کتاب «ایران در دو سده واپسین» انتشارات حزب توده ایران) ابوالحسن بیگدلی اولین ویژه نامه نویسنده ایران در اولین سال رحلت او (۲۵ شهریور ۱۳۲۶) ویژه نامه ای تحت عنوان زندگی نامه شریعت سنگلجی تدوین کرد که به مباحثی

درباره دیدگاه، رفتار، شخصیت، نقش تأثیر گذار وی پرداخت.

یوسفی اشکوری او را نقلی خواند و می گوید اگر چه سنگلجی به عقل تکیه دارد اما در عمل نقلی است و نمی توان ایشان را نواندیش (به مفهوم روشنفکر مذهبی) دانست.

آنچه شریعت را از دیگر شخصیت های روحانی آن روزگار متمایز می کرد نواندیشی عقل گرایی و علم گرایی، سنت شکنی او در فقه و حوزه های علمیه است و گرنه شخصیت او را بر همان مشرب گذشتگان، خودشیفتگی، مرید سازی ادبیات سطحی، عامه پسند، استغنا از دیگران هم خوانده اند. رسول جعفریان او را سلفی (جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران) نور الدین چهاردهی او را وهابی (وهابیت و ریشه های آن) خواندند و بعضی دیگر او را پیرو مکتب تفکیک نیز خوانده اند. در صورتی که دیدگاه جعفریان «سلفی» بودن درباره وی صادق نیست چرا که حرف آشنایی با رشید رضا و محمد عبده نمی-تواند بیانگر سلفی بودن او باشد. او نه در مسیر سلفی های اهل سنت گام برداشت و نه راه آنان را ادامه داد. و جایی هم دیده نشده است که او گرایش و تمایل به مکتب سلفی از خود نشان داده باشد.

آقای معین فر وی را حتی روشنفکر مذهبی هم نمی داند. چرا که دارای شاخصه روشنفکران مذهبی ایران نیست و معتقد است وی هرگز در این حوزه وارد نشد. اما آنچه که مهم است هیچ یک از این موارد نو حنبلی - سلفی - وهابی - نقلی - غیر روشنفکر خواندن وی، از تأثیر اجتماعی اش نمی کاهد. اگر چه او مروج مکتبی نبود و سبک مشخصی نداشت اما یافته های او که در فرصت اندکی همه آنها را بازگو کرد توانست در سبقه نواندیشی دینی تأثیر بگذارد و هنوز هم آثار او به عنوان منابع تحقیق مورد توجه روشنفکران مذهبی و نواندیشان دینی است. شاید جغرافیای حرف او در آن موقعیت مناسب نبود اما همین قدر که مورد توجه و نقد و بررسی است بیانگر آن است که توانسته است تأثیر خود را بگذارد، هرچند ما مخالف یا موافق او باشیم.

این مقاله صرفاً یک موضوع تحقیقی است و دیدگاه نویسنده آن نمی باشد.



گفت و گو با سید علی محمودی:

روشن فکری دینی تقویت دین بر مدار دموکراسی

دغدغه عقب ماندگی و رفع انحطاط داخلی و نیز شناخت پیشرفت غرب و مقابله با آن زمینه اصلی پدید آمدن تحولاتی را در ایران و منطقه فراهم آورد که بتدریج به جنبشهای فکری، اجتماعی و سیاسی تبدیل شدند. دغدغه هایی که تمایل این جوامع را برای شناخت خود و دیگری برانگیخته و به اشکال و وجوه گوناگونی از پروژه و پروسه نوسازی انجامیدند. وجوهی که از تسلیم بی چون و چرا به غرب تا ایده پیشرفت و توسعه درونزا و حتی دشمنی فعال با غرب و نیز از تجدد طلبی محض تا نوگرایی دینی و نیز بنیادگرایی و اصول گرایی افراطی را در بر می گیرند. در این میان یکی از جریانهایی که در واکنش به مسائل یاد شده مطرح شد نواندیشی و روشنفکری دینی بود که در نیمه دوم قرن ۱۹ م ۱۳ ه.ش، توسط سید جمال الدین اسدآبادی و با تاکید بر توانایی اسلام در پاسخگویی به مسائل، پیرایش دین در قالب شناخت محتوای جامع دین و دردهای جامعه و روی آوری به عقل و علم و شیوه های جدید تکوین یافت. بازگشت به خویش، جستجوی مبانی اصالت و بر ساختن هویتی جدید براساس مبانی و تاریخ اسلامی و پیوند میان عقل و دین، ایمان و اجتهاد و نوآوری از مبانی جریانی بودند که تنها راه مبارزه را دفاع از هویت اسلامی، وحدت در چهارچوب ایدئولوژی اسلامی و احیا و بازسازی تفکر دینی و تصحیح جهان بینی مسلمانان متناسب با مقتضیات زمان می دانست. این جریان در برخورد و واکنشی معقول با مساله غرب، ضمن پذیرش ضرورت اخذ و اقتباس از علم و تکنیک پیشرفته تمدن غرب و اثبات سازگاری آن با اسلام، به مبارزه با چهره استعماری آن پرداخت و نوسازی مستقل را در بستر فکری اسلامی تأیید کرد. این جریان که می تواند نوعی اصالت جویی در مسیر نوسازی قلمداد شود در طی تاریخ خود نقاط عطف، چهره ها و مسائل متفاوتی داشته است اما شناخت، آسیب شناسی و بازخوانی و بازنمایی این جریان ضرورتی ملی و منطقه ای است هنگامی که رقیب نظری-عملی آن بنیادگرایی و افراط گرایی دینی چنین بر بنیان و روش خویش، وجود و زندگی انسانی را می سوزاند و از بین می برد. پرسش از چیستی روشنفکری دینی، تدقیق اهداف و اولویت بندی ها و واکاوی روش شناسی و وجه تمایزها زمینه هایی از شناخت را جهت بررسی و آسیب شناسی این جریان فراهم می آورد. این مباحث را با دکتر سید علی محمودی در میان گذاشته ایم که نواندیشی دینی را پروژه ای ناتمام^۱ می داند زیرا پرسش هایی دارد بی پاسخ و پاسخ هایی نیازمند بازخوانی و بازنگری. ابهام های نازدوده مانده و مسائل تازه ای که نیازمند اندیشیدن و مشارکت فکری و عملی نواندیشان دینی ایرانی است. دکتر محمودی مدرس، پژوهشگر و نویسنده در حوزه های فلسفه سیاسی، اخلاق و دین هستند و کتابهایی چون «عدالت و آزادی»، «گفتارهایی در باب فلسفه سیاست»، «نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک»، «فلسفه سیاسی کانت»، «اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق» از آثار ایشان به شمار می آیند و از آنجا که ایشان «ایرانی بودن»، «دینداری» و «دموکراسی خواهی» را ارکان هویتی نواندیشان دینی ایران می دانند، خود، علاوه بر پرداختن به دین و دموکراسی، پژوهش هایی نیز در حوزه مطالعات ایران شناسی به انجام رسانیده اند که شماری از آن ها بازخوانی تحلیلی-انتقادی متن های پهلوی بر پایه اخلاق، دین و سیاست است.

۱. «پروژه ناتمام نواندیشی دینی» و «منظومه فکری-اعتقادی نواندیشی دینی» از نمونه عناوین مقالات دکتر سید علی محمودی است که در سایت ایشان <http://www.drmahmoudi.com> آمده است.

لاله شاکری

تعریف شما از روشن فکر و روشن فکری دینی چیست؟ شما برای روشن فکری و روشن فکری دینی چه مقامی قائل هستید؟ فعال سیاسی، فیلسوف، متکلم یا...؟ آیا قائل به تفکیک مقام روشن فکر دینی از دیگر مقاماتش هستید؟

فکر می‌کنم در آغاز، بررسی ویژگی‌های روشن فکر، ضروری و روشن‌گر باشد. روشن فکر در نگاه من با چهار ویژگی شناخته می‌شود: نخست، کسی است که در دوران مدرن، در زمانه‌ی ما، زندگی می‌کند، دارای دانش و تجربه و فردی اندیشمند است. دوم، کار او نقادی است؛ یعنی نقادی هر متن و هر وضعیت انسانی. سوم، برخورداری وی از استقلال فکری و سیاسی است. چهارم، شخصی است که در کار خود دلیری و از خود گذشتگی دارد. توضیح این ویژگی‌ها را پیش از این در گفت و گویی مکتوب با عنوان «جامعه ایران با گفتمان دموکراتیک فاصله زیادی دارد»، داده‌ام و در این جا تکرار نمی‌کنم. این ویژگی‌ها، نوعی شخصیت‌شناسی روشن فکر است؛ چه روشن فکر دینی و چه روشن فکر غیر دینی. براین اساس، می‌توانیم کسانی را که افزون بر ویژگی‌های یاد شده، دین‌دار نیز هستند و دغدغه‌های دینی نیز دارند، روشن فکر دینی بدانیم. البته من قید «دینی» را در روشن‌فکر دینی به معنی «دیندار» می‌شناسم. ممکن است افرادی درباره‌ی دین، تجدد، نسبت دین و تجدد، بحث و گفت و گو کنند و یا مقاله و کتاب بنویسند. این اشخاص، پژوهشگراند. می‌توانند دیندار باشند یا بی‌دین، مسلمان باشند یا مسیحی، یهودی باشند یا زردشتی. اینان کار پژوهشی می‌کنند. روشن فکر دینی فرزند روزگار خویش است. او می‌بیند که دین در جامعه‌ی دینداران در طول تاریخ با مسائل تاریخی مخلوط شده و به تدریج برگ و سازهایی به آن بسته شده و از گوهر و حقیقت خودش دور گشته و با خرافات و توهّمات درآمیخته است. از این رو، یکی از کارهای روشن فکر دینی، نقد سنت و نقد دین تاریخی است. او دل مشغول فهم کتاب و سنت است، اما از آنجا که در دوران جدید زندگی می‌کند، یعنی دورانی که با عقلانیت، آزادی، برابری، حقوق بشر، اخلاق و دموکراسی شناخته می‌شود، او در کار فهم و نقد مباحث جدید است. او می‌اندیشد که انسان امروز چگونه مخاطب پیام وحیانی و سنت دینی قرار می‌گیرد. بر این اساس است که روشن فکر دینی با توجه به پرسش‌ها و دغدغه‌های انسان دوران جدید، به کتاب و سنت رجوع می‌کند. او کار دین‌شناسی و نقادی دین را بر مدار کتاب و سنت انجام دهد، اما می‌کوشد پیام دین را برای انسان دوران جدید به عرصه‌ی عمومی بازتاب دهد.

پیام دین و زیست بوم دوران جدید - که با تجربه‌های متراکم فلسفی، علمی و فنی آمیخته است - همراه با پرسش‌هایی که انسان امروز در باب ضرورت دین و نقش دین در روزگار ما مطرح می‌کند، روشن فکر را با امر سیاسی، امر اجتماعی و امر فرهنگی درگیر می‌کند و بالمال به موضع‌گیری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وا می‌دارد. از همین رو است که در طول تاریخ تطور روشن فکری دینی، از سید جمال الدین اسدآبادی تا روزگار ما، همواره روشن فکران دینی در چهار حوزه‌ی انسان‌شناسی، دین‌شناسی، جهان‌شناسی و زیست بوم اجتماعی و سیاسی، ایفای نقش کرده‌اند. این موضوع را شما در زندگی سید جمال الدین اسدآبادی، محمد اقبال لاهوری و محمد عبده مصری می‌بینید. این شخصیت‌ها در کنار انجام فعالیت‌های فکری و نظری، همواره در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نقش داشته‌اند. آنان برای حاکمان سیاسی نامه می‌نوشتند، با آنان گفتگو و مذاکره می‌کردند و در تصمیمات مهم سیاسی، نقش کلیدی و تعیین‌کننده داشتند،

تا آنجا که سیاستمداران و بنیان‌گذاران نظم سیاسی نوین از آنها تأثیر می‌پذیرفتند. به عنوان نمونه، نقش محمد اقبال را در تعامل با محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان نمی‌توان فراموش کرد، یا نقش سید جمال الدین اسدآبادی را در تعامل با ناصرالدین شاه، و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او در ایران، مصر، عراق و کشورهای دیگر. از همین رو است که وقتی از روشن فکر صحبت می‌کنیم، اندیشه‌ور و کنشگری را مشاهده می‌کنیم که در جامعه‌ای به سر می‌برد که در حال گذار است؛ در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن، از جامعه‌ای با مناسبات پدرسالارانه، متصلب، قیم‌مآب، تکلیف‌محور و استبدادی، به جامعه‌ای با ساختارهای برآمده از خرد جمعی، آزاد، حق‌محور و دموکراتیک. بنابراین، همه جامعه‌های انسانی، روشن‌فکر ندارند. نیازی هم به روشن‌فکر ندارند. جامعه‌هایی که به ساختارهای دموکراتیک، فرهنگ اخلاقی و حقوق بشر دست یافته‌اند، نخبگان‌شان در کار دانش، فلسفه، نظریه پردازی، سیاست‌گذاری، برنامه ریزی و گسترش نهاد‌های گوناگون‌اند. اگر در فرانسه دوران معاصر، ژان پل سارتر در مقطعی کار روشن فکری می‌کرد، به این علت بود که جامعه فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ هم چنان در تطور و تغییر و اصلاح بود و چند جمهوری را پشت سر نهاد. جامعه امروز ایران - که در دوران گذار است - از حضور و تأثیرگذاری روشن‌فکران تهی نخواهد شد؛ روشن‌فکرانی که دانش‌ها، نقادی‌ها و تجربه‌های خود را دستمایه حرکت‌های فکری، سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهند و در روند گذار به دموکراسی و مدنیت، تأثیر اساسی خواهند داشت.

آیا فیلسوفانی چون لاک و کانت را هم روشن‌فکران دوران خودشان، یعنی دوران گذار می‌دانید؟

بله. در آن دوران نمی‌توان به ویژه نقش روشن‌فکرانه لاک و کانت را فراموش کرد. اگر ویژگی‌هایی را که درباره‌ی روشن فکر مطرح کردم بپذیریم، می‌توانیم مصداق‌های آنرا در تاریخ غرب نیز بیابیم. من نمونه ژان پل سارتر در جامعه معاصر را ذکر کردم، اما جان لاک مصداق یک فیلسوف روشن‌فکر است که در زمانه خودش رژیم استبداد فردی را به چالشی بنیادین می‌کشد و جامعه بریتانیا را به سوی دموکراسی می‌برد. به همین خاطر است که تن به تبعید می‌

حقوق بشر، اخلاق
و پایبندی به بنیان
های اعتقادی دین
از وجوه تمایز
روشن فکری
دینی و بنیادگرایی
دینی است

اگر جامعه، جامعه دینداران باشد و روشنفکر دیندار باشد خودبه خود دین را در دوران خودش تفسیر می کند، و می کوشد از دستاوردهای دانش و تجربه بشری و آموزه های جهانی به نفع سرزمینی که در آن زندگی می کند استفاده کند. می خواهم بگویم که نقش روشن فکر در اهتمام به امر اجتماعی و سیاسی در حد احزاب، گروه ها و فعالان سیاسی نیست. رسالت روشنفکر فراتر از نقش آفرینی سیاستمداران و افرادی است که به عنوان اپوزیسیون فعالیت می کنند، زیرا روشن فکر ناظر نقادی است که گفتمان های نو ایجاد می کند و در پرتو آن، سیاستمداران، رهبران احزاب و نهاد های مدنی و فعالان سیاسی، با استفاده از اندیشه ها، نقدها و نظریه های روشن فکر، مسیر جامعه را به سوی قانون، دموکراسی و حقوق بشر هموار می کنند. البته اگر روشن فکرانی نقش خود را تغییر بدهند و بخواهند در شمار مقامات سیاسی و احزاب در آیند، این کار نسبتی با مقام روشن فکر ندارد. به سخن دیگر، نمی توان در آن واحد، هم روشنفکر بود و هم سیاست پیشه. اگر در تاریخ روشن فکری بنگرید، همواره می توانید این اختلاط نقش ها را ببینید، چه در میان روشنفکران دیندار باشند و چه غیر دیندار.

❑ در واقع این امر را یکی از آسیب های روشن فکری دینی می دانید؟

ببینید، دو موضوع خیلی باریک و ظریف را باید از یکدیگر تفکیک کرد: یکی این که آیا روشن فکر می تواند کار سیاسی و اجتماعی بکند؟ پاسخ من به این پرسش مثبت است؛ با این تاکید که روشنفکر باید نقش سیاسی و اجتماعی ایفا کند، در غیر این صورت، او روشنفکر نیست. دوم این که آیا روشن فکر می تواند در دایره قدرت در نقش سیاست پیشه ظاهر شود؟ پاسخ من منفی است؛ با این تاکید که او فراتر از کنشگری های سیاسی و نشستن بر کرسی قدرت سیاسی، ناظر، ناقد و ناصح دلسوز قدرت است تا از این رهگذر، نورآگاهی به تیرگی ها بیفکند و مسیرجامعه را در راه گذار به دموکراسی هموار کند. شاید بگویید این کار را احزاب اپوزیسیون هم می توانند انجام بدهند. اما باید گفت که احزاب اپوزیسیون در نهایت درباره روند کارها، برنامه ها و چگونگی اعمال سیاست ها نظر می دهند، نه درباره چیسستی و چرایی نظریه ها و گفتمان های سیاسی. این، کار روشن فکر، اندیشه ور و فیلسوف سیاسی است؛ چرا که او از نظریه آغاز

دهد. هنگامی که لرد اشلی، دوست سیاستمدار و هم اندیش لاک، به شکل خفت آوری دستگیر می شود و به زندان می افتد، لاک احساس خطر می کند و تن به مهاجرت اجباری می دهد. او به هلند می رود و چند سالی را در لاهه زندگی می کند. یک فیلسوف مشغول به فلسفه و مستغرق در اندیشه های نظری که با سیاست و جامعه کاری نداشته باشد که گرفتار زندان و تبعید نمی شود. پس لاک کاری کارستان در ستیز با استبداد فردی و برکشیدن دموکراسی کرده که ناچار به جلای وطن می شود و تن به غربت می سپارد. در واقع، ما در رساله دوم حکومت مدنی لاک با یک روشن فکر مواجه هستیم که نظریه انقلاب را برای نیل به دموکراسی مطرح می کند. انقلاب او از نوع انقلاب های کمونیستی نیست. انقلاب او، تحول حکومت فردی استبدادی است - که همه چیز را در وجود فرمانروای مدام العمر واحد می بیند - به جامعه ای که انتخاب مردم و حقوق بشر و حکومت قانون را به مردم نوید می دهد. لاک، روسو و کانت همین نقش را در زمانه خود ایفا می کنند و هر سه تحت فشارها، محدودیت ها و محرومیت های شدید قرار می گیرند. آنان در مقام فیلسوف، کار فلسفی می کنند، در مقام متاله، کار الهیاتی می کنند، و در مقام سیاست ورز، کار سیاسی می کنند. این اشخاص به عنوان فیلسوفان سیاسی نام آور شده اند. آنان در ایفای نقش خود، هم زمانه خود را می شناسند، هم شجاعت دارند، هم استقلال فکری از حکومت دارند، هم نقاد روزگار خود هستند، و هم نظریه پردازی می کنند.

❑ آیا می توانیم برای روشن فکران در ایران به طور کلی و روشن فکران دینی به طور خاص، مقامی مشابه متفکران روشن فکر در غرب قائل باشیم که دارای نقش های چند وجهی اند؟

بله. برای نمونه عبدالکریم سروش یا محمد مجتهد شبستری، هم اندیشه ور فلسفی اند، هم متکلم اند و هم کنشگر سیاسی - اجتماعی. این موضوع را می توان در آثار و مواضعشان مشاهده کرد. البته کسانی هم هستند که دانشمند اند، پژوهش می کنند، کار علمی و دانشگاهی می کنند، اما دغدغه تلائم سنت و تجدد را ندارند و برای خودشان نقش سیاسی و اجتماعی تعریف نمی کنند. این اشخاص در کارهای علمی و دانشگاهی افراد خدمتگذاری هستند، اما روشنفکر نیستند. روشنفکر کس دیگری است و کاری دیگر می کند.

❑ آیا شما برای روشن فکر مقام سیاسی قائل هستید؟ در واقع یکی از حرف هایی که برای روشن فکری و روشن فکری دینی مطرح می شود، امر سیاسی است، یعنی تلاش برای رسیدن به دموکراسی و حقوق بشر. آیا اینطور است؟

من به هیچ وجه برای روشن فکر مقام سیاسی قائل نیستم، چه روشنفکر دینی و چه غیر دینی. روشن فکر اصلاً نمی تواند و نباید خودش را داخل مجموعه قدرت بکند، چرا که قدرتمندان و سیاست پیشه گان، همگی کنشگر سیاسی اند و در چار دیواری ملاحظات و اقتضات قدرت محسور اند. روشن فکر در واقع ناظر است، تماشاگر است، و وضعیت موجود جامعه را به اصول و مبانی عرضه می کند، یعنی بنیان هایی که می توانند اخلاقی یا حقوقی باشند. او با این کار، وضعیت جامعه خود را نقادی می کند و در کنار نقادی، می تواند نظریه و طرح نیز بدهد با هدف در انداختن نظم سیاسی نوین در جهت نیل به دموکراسی.

روشنفکر دینی
وقتی به قرآن
مراجعه می
کند، درمی
یابد که انسان
دارای کرامت
ذاتی است (لقد
کرما بنی آدم).
بنابراین، در نگاه
روشنفکر دینی،
نمی تواند از
انسان استفاده
ابزاری کرد. نمی
توان انسان را
به بردگی کشید
و در راه مطامع
سیاسی، اسیر
و اجبر کرد و به
عنوان مزدور بکار
گرفت

می کند و در میدان عمل، نقش نقاد و نظریه پرداز را فراتر از جزئیات و زد و بند ها و کشمکش های سیاسی انجام می دهد. در واقع، روشن فکر در این بازی به هیچ وجه در خط رقابت نمی افتد. او نه با حکومت در مقام روشنفکر دینی یا غیردینی رقابت می کند، نه با احزاب، نه با اپوزیسیون. او اصلاً در پی کسب قدرت و تسخیر قدرت نیست. قدرت را دیگران باید با آموزه ها و نظریه های او، و با گفتمان های او، به سمت آزادی، برابری و دموکراسی، نهادینه کنند. اگر روشن فکر مدعی قدرت شد و دنبال قدرت رفت و خواست که نخست وزیر یا رئیس جمهور شود، آنوقت دیگر نقش روشنفکری را کنار گذاشته و در رقابت های سیاسی طرفی شده که می خواهد قدرت را به دست بگیرد، با هر هدفی که می آید. بنابراین نقش روشن فکر را نمی شود با نقش حاکمان، اپوزیسیون و رقیبان سیاسی یکی دانست. این دو، دو نقش متفاوت ایفا می کنند.

البته گاهی شدت و دامنه تأثیر روشن فکران بسیار بیشتر از بازیگران اصلی در صحنه سیاست است، چنان که بسیاری برای ایشان و فعالیت هایشان، به رغم این که فعالیت سیاسی ندارند، مقام سیاسی قائل می شوند. در نظر بسیاری از افراد، نقش دکتر شریعتی در انقلاب ۱۳۵۷ از این گونه نمونه ها است.

بله، چنین است. تأثیر کسانی که گفتمان های تازه را شکل می دهند- که در واقع پاسخ های نو به پرسش های جدید است- بسیار بیشتر از رؤسایان جمهور و سران دولت ها است. شریعتی یکی از روشنفکرانی بود که تأثیر زیادی در رسوخ گفتمان انقلابی در بین نسل جوان و توده مردم داشت؛ گفتمانی که منجر به انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ شد. با این وصف، تأکید می کنم که نمی توانیم برای روشنفکران مقام سیاسی قائل شویم، زیرا کسانی مانند علی شریعتی، محمداقبال، سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده هیچگاه در پی بدست آوردن مقام نبودند و به مناصب سیاسی نیز نرسیدند؛ اما تأثیر گذاری آنان در این که چه گفتمانی غالب شود و قدرت سیاسی در چه مداری قرار بگیرد، بسیار اساسی بود. به این معنی، روشنفکر کار سیاسی می کند، اما نقش او از سنخ کار مقامات حکومتی نیست.

نقش روشنفکر در روزگار ما نیز چنین است. بعضی شاید از سر غفلت و یا غرض ورزی، روشن فکر دینی را در زمان ما به عنوان رقیب حکومت- که در پی کسب قدرت و رسیدن به مقام و منصب است- معرفی می کنند. به باور من، این تلقی اشتباه است. جایگاه روشنفکر بسیار بالاتر از صاحبان قدرت و فرمانروایان سیاسی است. روشن فکر در جایگاهی قرار دارد که با بدست گرفتن قدرت، تناسب و سازگاری ندارد. او در پی ایجاد تغییر و اصلاح در جامعه است، نه اشغال صندلی وزارت. این رویکرد را در تاریخ تحولات فکری و سیاسی می توان ردیابی کرد. برای نمونه، در سده هجدهم میلادی، روحانیان کلیسا- که در ورطه تصلب، جزمیت و تعصب غوطه ور اند- آثار ژان ژاک روسو را در آتش می افکندند و می سوزاند تا از گسترش اندیشه های او دریاب آزادی، برابری و مدنیت جلوگیری کنند؛ غافل از آن که این اندیشه ها در جامعه رسوخ می کند و به انقلاب بزرگ فرانسه می انجامد. در واقع، زمستان استبداد فردی رفت و روسیاهی به زغال کلیسای مقوم استبداد ماند. روحانیان فاسد و تن پرور فرانسه، در امتحانی که در میانه کشاکش استبداد و دموکراسی برگزار شد، به شکل مفتضحانه ای رفوزه شدند و دست عوام فریبی و خیانتشان رو شد. بنابراین، روسو در مسیری قرار نمی گیرد که به فرمانروایی سیاسی برسد. روسو کار بزرگ

تری می کند، یعنی با انسان شناسی و فلسفه سیاسی خود، سمت و سوی حرکت جهان امروز را به سوی دموکراسی و حقوق بشر تعیین می کند. او تا آن مایه تأثیرگذار است که فیلسوف بزرگی همانند کانت را زیر تأثیر خود می گیرد. کانت گفته بود که روسو مرا از خواب اخلاقی بیدار کرد. اندیشه وری که کسی مثل کانت را از خواب بیدار می کند، چه حاجت دارد که در کشور خود رئیس جمهور یا رئیس یک حزب مخالف شود. او شهریار زمامداران روزگار خویش است. بنابراین، مسئولین برگزیده مردم نباید از نقش آفرینی روشنفکران، خوف به دل راه بدهند. اگر آنان به انسان و حقوق بشر احترام بگذارند و در برابر ملت خود خاضع و فروتن باشند و به حاکمیت مردم در عمل گردن بگذارند، جایی برای خوف و دلواپسی باقی نمی ماند. روشنفکران برای مسئولین موهبتی بی بدیل اند. آنان باید قدر روشنفکران را بدانند. در فقدان یا سرکوب ناقدان دلسوز، مصلح و بی توقع، و اندیشه پردازان روشن بین، حاکمان به سراشیبی اضمحلال و سقوط فرو می افتند.

اهداف و تعهدات روشن فکری دینی را چه می دانید؟ و اولویت بندی این اهداف را چگونه می بینید؟

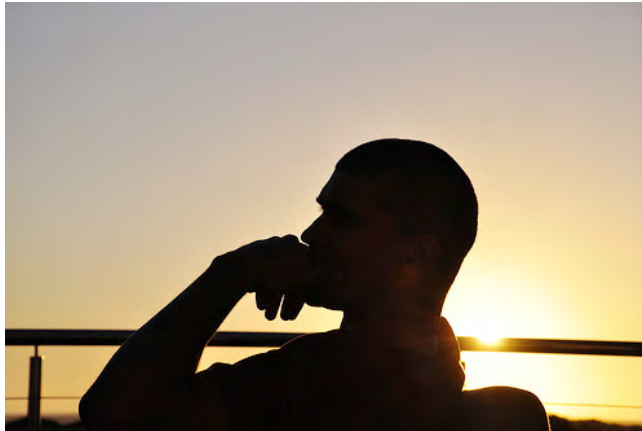
چنان که گفتم، روشن فکر، زمانه خود را می شناسد و شاهد محدودیت ها، امکانات، شرایط و وضعیت های جامعه است. او به تعبیر امام علی، «فرزند زمان خویش» است و این ویژگی، مسئولیتی را به دوش او می گذارد تا از این جایگاه به دین و تجدد بنگرد و در پی تنقیح، تصفیه و بازسازی مفاهیم دینی باشد. او می کوشد بار سنگین اسلام تاریخی را با نقادی سبک کند و اصر و اغلال را از دوش دین بردارند. اگر روشن فکر «دینی» باشد، بخشی از نقادی او نقادی اسلام تاریخی و سنت دینی است، و بخشی از آن رجوع به کتاب و سنت است برای پرسش از دین درباره دغدغه ها و مسئله های انسان زمانه خود. او در این جایگاه، هم کار پژوهشی می کند و هم کار تولیدی، و این دو با یکدیگر همراه است. افزون بر این، او می باید فرهنگ غالب و ارزش های جامعه جهانی را بشناسد و آنها را نیز نقد کند. برآیند کار فکری او، رسیدن به نوعی توافق و تلائم میان سنت و تجدد است. در واقع، اصول و مبانی ثابتی در دین وجود دارد که در سپهر ارزش های جامعه جهانی صورت بندی می شود، مانند کرامت ذاتی انسان؛

او به تعبیر امام علی، «فرزند زمان خویش» است و این ویژگی، مسئولیتی را به دوش او می گذارد تا از این جایگاه به دین و تجدد بنگرد و در پی تنقیح، تصفیه و بازسازی مفاهیم دینی باشد. او می کوشد بار سنگین اسلام تاریخی را با نقادی سبک کند و اصر و اغلال را از دوش دین بردارند

❑ پس روشنفکر دینی در اولویت بندی اهداف، دین را در صدر می‌نشانند. مثلاً در یک سیاست اجتماعی اولویت اصلی توجه و التزام به دین قرار می‌گیرد، تلاش برای حفظ و ارتقاء دین و یا جلوگیری از آسیب رسیدن به آن. چنین است؟

بله. روشنفکر دینی به عنوان فردی دیندار در جهت فهم و تفسیر دین تلاش می‌کند. اما اگر این برداشت حاصل شود که در نگاه روشنفکر دینی، چیزی جز دین موضوع مطالعه و نقد نیست، می‌توان گفت که بر پایه پیشینه فکری و عملی روشنفکری دینی، چنین برداشتی نادرست است. دستاوردهای برآمده از خرد و تجربه بشری و آنچه عرفی است، در کانون فعالیت های روشن فکر دینی قرار دارد، و در نظریه ها و گفتمان های روشنفکری دینی تأثیر می‌گذارد. به سخن دیگر، بخشی از جغرافیای ذهنی روشنفکر دینی، دین است و بخشی عقلانیت و عرف و تجربه بشری؛ با این تأکید که او به عنوان دین باور، هیچگاه از دغدغه های دینی فارغ نیست. دین راهنمای سعادت و هدایت مومنان است و مدعی نیست که بار دانش، روش، تاریخ، فن، هنر و تجربه را نیز به دوش می‌کشد. در زندگی بشر خیلی چیزها هست که ربطی به دین ندارد. به عنوان نمونه، روش شناسی که در علوم تجربی و انسانی به کار می‌رود، ارتباطی با دین ندارد. دانشمندان و صنعتگران، کارهای علمی و فنی را در آزمایشگاه های فیزیک و شیمی و در کارگاه ها انجام می‌دهند، بدون این که آنان را به کتاب و سنت حاجت باشد. این کار ها را بشر، خود، بر مدار عقل، اراده و تجربه سامان می‌دهد.

من در شگفتم که چرا بعضی می‌کوشند به دانش ها، اکتشافات، اختراعات و قانونمندی های فیزیکی و تجربه های عرفی بشر، لباس دین بپوشانند؟ عمل آپاندیسیت، عمل آپاندیسیت است؛ اسلامی و غیر اسلامی ندارد. دین راهنمای زیست فردی و اجتماعی بشر به سوی خیر، سعادت و کمال معنوی است. دین کاری به وزن مخصوص و آلیاژ اجسام و فلزات ندارد. اشخاص و نهاد هایی که با این انگاره ها، به هر پدیده بشری و عرفی ردای دین می‌پوشانند، یا نسبت به گوهر، منطق و غایت دین ناآگاه اند، و یا دین را دستمایه معیشت، قدرت و هوس های خود ساخته اند. کار اینان هتک و هدم دین است. روشنفکر دینی، این جفاکاری ها را در حق دین، گناه نابخشودگی می‌داند و بر آن می‌شورد. او



به این معنی که انسان ابزار و وسیله نیست که به کار گرفته شود، یا اینکه انسان به عنوان موجودی برخوردار از عقل، اراده و اختیار، آزاد و برابر است و باید حقوق بنیادین او به رسمیت شناخته شود.

❑ بنابراین، نقطه ثقل کار روشن فکر دینی را در حوزه دین می‌بینید؟

روشنفکر دینی به عنوان دین شناس و دیندار تأکید را بر دین می‌گذارد و باور های دینی او در انتخاب های آزادانه او تأثیر می‌گذارد. دموکراسی برای او یک گزینه برتر است. از این رو، دموکراسی ای که در جامعه دینداران به عنوان الگوی برتر برپایی حکومت و نظم اجتماعی و مدنی پذیرفته می‌شود، فارغ از ارزش های دینی نیست که از نظام باور های جامعه دینداران سرچشمه می‌گیرد. البته روشن فکر این ارزش ها را به مردم دیکته نمی‌کند؛ بلکه این خود مردم اند که بر پایه باور های دینی و اخلاقی پذیرفته شده خود، الگوهای خیر و سبک زندگی خود را انتخاب می‌کنند. هیچ کس حق ندارد الگوهایی را در رابطه با زیست جمعی و امر سیاسی به جامعه دینداران تحمیل کند؛ نه روشنفکر و نه هیچ کس دیگر. دینداران حق دارند ارزش های دینی را در حیات جمعی خود، آزادانه انتخاب کنند، همانطور که حق دارند ارزش های جهانی را برگزینند. بدیهی است که دینداران در عرصه عمومی به ارزش های دینی روی آورند. آشکار است که اگر شهروندان یک کشور مسیحی باشند، باورها و ارزش های مسیحی در سیاست ورزی آنان تأثیر می‌گذارد، اگر یهودی و مسلمان باشند نیز به همین ترتیب. شالوده چنین پدیده ای، تأثیر گذاری دین در سیاست است؛ همانگونه که اخلاق و فرهنگ در سیاست تأثیر می‌گذارد. چه کسی با منطق قابل قبول گفته است که دین از سیاست جدا است؟ از حرف های عامیانه و یا سیاست زده که بگذریم، هیچ اندیشه ور صاحب مکتبی مدعی جدایی دین از سیاست نشده است. شما به رساله های فیلسوفانی همچون لاک، روسو و کانت رجوع کنید، خواهید دید که این سه فیلسوف بزرگ، دین و سیاست را از یکدیگر جدا نمی‌دانند. آنان همگی در آثار خود به استقلال نهاد دین از نهاد سیاست تصریح کرده اند و دلایل آن را نیز برشمرده اند. بنابراین، موضوع تأثیر پذیری سیاست از دین (در نظر و عمل) امری روشن و بدیهی است. روشن فکر دینی نمی‌تواند از چنین امری غافل باشد. در واقع، روشن فکر دینی بطور طبیعی به تأثیر دین در نظریه سیاسی و به نقش دین در جامعه دین داران توجه و التزام دارد.

روشن فکر ناظر
نقادی است که
گفتمان های نو
ایجاد می‌کند
و در پرتو آن،
سیاستمداران،
رهبران احزاب و
نهاد های مدنی و
فعالان سیاسی،
با استفاده از
اندیشه ها، نقدها و
نظریه های روشن
فکر، مسیر جامعه
را به سوی قانون،
دموکراسی و
حقوق بشر هموار
می‌کند

دینی نسبت می دهند.

اگر ما تفاوت های روشنفکری دینی، بنیادگرایی دینی و سنت گرایی دینی را با یکدیگر بشناسیم، بسیاری از سوء تفاهم ها و خلط مبحث ها می تواند برطرف شود. قرائت بنیادگرایان از دین اصولاً در پی بازتولید ارزش ها و اصول اسلام تاریخی در صدر اسلام است. تاکید می کنم «اسلام تاریخی» و نه اسلام، یعنی آنچه که به عنوان سنت خلیفه گری و حکومت گری در دوران دراز دامن حکومت های اموی و عباسی وجود داشته و بنیادگرایان نسخه اجتماعی-سیاسی خود را آن تجربه تاریخی می گیرند. بنیادگرایان در چارچوب اسلام سیاسی ای که تعریف می کنند، هدف خود را کسب قدرت، حفظ قدرت و افزایش قدرت می دانند. ما نمونه این رویکرد به اسلام را در حکومت طالبان در افغانستان و در تحرکات شبه حکومتی دولت اسلامی یا داعش در عراق و سوریه می بینیم. قرائت دوم، قرائت سنت گرا از اسلام است که دل در گرو سرمشق (paradigm) سنتی از دین دارد. در سنت گرایی دینی، سرمشق دین سنتی با تمامی مبانی و لوازم آن، مطلق و غیر قابل تغییر است. بنابر این، عبور از سرمشق سنتی در سنت گرایی دینی به چشم نمی خورد. این نحله با اسلام سیاسی همسو و همدل نیست و ادعای حکومت گری و کسب قدرت ندارد. کثیری از اسلام گرایان سنتی، اهل ظاهر، اخباری مسلک و جبرگرا هستند، به شدت محافظه کار اند، با تقیه روزگار می گذرانند و امر اجتماعی صرفاً در حد تبلیغ دین و پاسخ به شبهات برای آنان معنی دارد؛ به شرط آن که موجب عسرت و مشقت نشود و درد سر درست نکنند.

قرائت نوگرایانه با تکیه بر کتاب و سنت، در پی تفسیر و فهم عصری از اصول و مبانی دین است. گرایش این مکتب، عقل گرایی در فهم کتاب و سنت و تکیه بر اراده و اختیار بشر است و برای اسلام، نقش اجتماعی و سیاسی قائل است، چرا که اسلام را دینی نمی داند که آمده است تا پیامی برساند و افراد را در حد انجام عبادات و مناسک فردی توجیه کند و به خانه های خودشان بفرستد. متن قرآن و سنت پیامبر اسلام، امام علی و امام حسین نشان می دهد که آموزه های دین، زمینه ایجاد تغییر، تحول و اصلاح است، چنان که پیامبر گفت: «من برانگیخته شدم تا اخلاق را به تمامیت خود برسانم» و امام حسین، اصلاح امت پیامبر را

می کوشد زنجیر های گران را از شانه های ترد و لطیف دین بردارد و دین را آزاد کند. او تفکیک می کند بین دین و فلسفه، بین دین و علم، بین دین و فن، بین دین و روش شناسی، تا دین مبتنی بر کتاب و سنت را از دین تاریخی جدا سازد. این تفکیک های ماهوی، گام هایی استوار در نگاهیانی از قلمرو دین است و این که دین در جهت رسالت و غایت خویش از خرافات و التفاظ پالایش شود و از آویزها و برگ و ساز هایی که دین فروشان به آن بسته اند، رهایی یابد.

می دانیم که روش در کار روشنفکری نیز اهمیت زیادی دارد. روش شناسی روشن فکری دینی را چه می دانید؟

تا حد زیادی دو روش در کار روشنفکران دینی معاصر به چشم می خورد. یکی روش هرمنوتیک است با توجه به تطور تاریخی آن تا زمان ما. دیگری، دستاوردهای فلسفه تحلیلی. من از کسانی هستم که معتقدانم هر دو روش را به تناسب نوع کار فکری ای که روشن فکران دینی می کنند، لازم است بکار بگیرند. ما به هرمنوتیک و روش های مختلف آن همانند «متن» و «زمینه» (text/ context) نیازمندیم. هم چنین ما به فلسفه تحلیلی نیازمندیم تا با به کار گیری روش «تحلیل مفهومی» و «ارزیابی انتقادی» (conceptual analysis/ critical evaluation)، به درک ژرف تری از مفاهیم و تمییز آنها از یکدیگر دست یابیم. چنانکه می دانید، روشنفکری دینی در کوشش های فکری خود، بین عقل و وحی، علم و دین، دین و اخلاق، ذاتی و عرضی در دین، دین تاریخی و دین ناب، دین و سیاست، نهاد دین و نهاد سیاست، تفکیک کرده و روابط میان آن ها را صورت بندی کرده است. این کار به ما کمک می کند تا درک دقیق و روشمندی از نسبت دین و مفهوم های نظری به دست آوریم.

من اضافه می کنم که در متن قرآن، تفکیک هایی برای فهم این کتاب ضرورت دارد. به عنوان نمونه، تفکیک بین گزاره های توصیفی و گزاره های تجویزی، بین اعتقادات در دین و شریعت، بین مفاهیم اخلاقی در قرآن با مفاهیمی که جنبه حقوقی دارد. دو روش هرمنوتیک و فلسفه تحلیلی، به روشن فکری دینی برای فهم روشمندی دین کمک می کند. فکر می کنم هنوز کار زیادی باید صورت بگیرد تا روش ها به نحو دقیق تر و منقح تر بکار گرفته شود و به تفسیرهایی موجه و نزدیک به حقیقت بینجامد. این کار، فرایندی رو به جلو و پروژه ای ناتمام است که تلاش های منظم و مداوم روشن فکری دینی را ناگزیر می سازد. همین گونه، کار روشنفکری دینی در نقد اندیشه های دوران تجدد همانند نقد مدرنیسم، ارزش های جهانشمول، و نسبت بین دینداری مومنانه و لیبرالیسم هنوز ناتمام است. برای نمونه، آیا لیبرالیسم می تواند بطور کامل با باورهای دینی انطباق داشته باشد؟ آیا من می توانم به عنوان یک دیندار، تمام ارزش ها و اصول لیبرالیسم را در اخلاق، سبک زندگی و هم کنشی اجتماعی بپذیرم؟ من در فصلی با عنوان «دموکراسی لیبرال و دینداری مومنانه» در کتابی که به تازگی به چاپ سپرده شده، به سهم اندک خود کوشیده ام از منظری فلسفی-سیاسی، وجوه اشتراک و اختلاف میان لیبرالیسم و دینداری مومنانه را برپایه قرائت نواندیشانه از دین مطرح کنم.

تفاوت بنیادگرایی دینی را با روشنفکری و نوگرایی دینی به ویژه از منظر روش شناسی چه می دانید؟ امروزه برخی این دو را در بسیاری وجوه یکی می دانند و نتایج بنیادگرایی دینی را به نوگرایی

دستاوردهای
برآمده از خرد و
تجربه بشری و
آنچه عرفی است،
در کانون فعالیت
های روشن فکر
دینی قرار دارد،
و در نظریه ها
و گفتمان های
روشنفکری دینی
تأثر می گذارد.
به سخن دیگر،
بخشی از
جغرافیای ذهنی
روشن فکر دینی،
دین است و
بخشی عقلانیت
و عرف و تجربه
بشری

**دستاوردهای
برآمده از خرد و
تجربه بشری و
آنچه عرفی است،
در کانون فعالیت
های روشن فکر
دینی قرار دارد،
و در نظریه ها
و گفتمان های
روشنفکری
دینی تأثر می
گذارد. به سخن
دیگر، بخشی از
جغرافیای ذهنی
روشنفکر دینی،
دین است و
بخشی عقلانیت
و عرف و تجربه
بشری**

رسالت خود قرار داد. اخلاق مورد نظر پیامبر بحث مدرسی نیست که در باب فرا اخلاق و اخلاق هنجاری بحث کند. رسالت پیامبران، ایجاد تغییر و تحول است. همه ادیان در پی تغییر و اصلاح بوده اند. برون داد این روند تغییر و اصلاح و شکل گیری جماعت دینداران، خودبه خود به یک پروژه اجتماعی و سیاسی می انجامد.

وقتی ما سه قرائت بنیادگرا، سنت گرا و نوگرا از دین را با هم مقایسه کنیم، درمی یابیم که اسلام نوگرا و اسلام بنیادگرا دارای پروژه سیاسی هستند، با این تفاوت که اسلام بنیادگرا در پی کسب قدرت با به کار گیری انواع دستاویزها، به ویژه خشونت است. دین داری بنیادگرایان، ناظر بی طرف را به یاد سازو کار های خلیفه گری در دوران زمامداری امویان و عباسیان می اندازد. اما اسلام نوگرا به تفکیک اسلام تاریخی از اسلامی می پردازد که با قرائت نبوی، علوی و حسینی به دست ما رسیده است، و ما در کار فهم آن هستیم. بنابراین، بنیاد گرایی و نوگرایی دو رویکرد و دو فهم متفاوت از انسان شناسی، اخلاق، کتاب و سنت به دست می دهند.

فراموش نکنیم که سنت گرایی در پی زیست مومنانه است، بدون این که پرچم دگرگونی و اصلاح را به کف بگیرد و به عنوان نمونه با ظلم و ظالم مبارزه کند، یا به جانبداری از مظلوم برخیزد. براین اساس، می توان گفت که دین شناسی و دین داری سنت گرایان گزینشی است؛ به این معنی که به بخش هایی از دین بشدت پایبنداند و به آن عمل کنند، مانند مستحبات و آداب عبادی و امر و نهی های مذهبی که به شریعت مربوط می شود. سنت گرایان بر مدار علم فقه و تکلیف زندگی می کنند. اگر دقت کنید، در ادبیات آنان، مفهوم هایی مانند آزادی، برابری، انتخاب، حقوق مدنی، حقوق بشر، اخلاق، قانون، دموکراسی، شهروند، عرصه خصوصی، عرصه عمومی، مدارا، مسئولیت، تعهد اجتماعی، امنیت ملی، منافع ملی و مانند این ها، به کار نمی رود. اگر سنت گرایان به سراغ این مفهوم ها بروند، اغلب با انگیزه دفاع از دین و رفع و دفع شبهات است. آنان را با مسائل بنیادین انسان امروز کاری نیست. روشنفکری دینی در پی اصلاح و بهبود وضعیت جامعه است بر مدار آزادی، برابری، دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون. روشنفکری دینی در دهه های اخیر می کوشد سه مولفه «ایرانی بودن»، «دین دار بودن» و «دموکرات بودن» را به عنوان ارکان سه گانه هویت ایرانیان صورت بندی کند. به باور من، ما با قرائت نوگرایانه از دین می توانیم ایرانی، دیندار و دموکرات باشیم. در این میان، آیا با فرهنگ های دیگر در جهان اختلاف نظر داریم؟ حتما در مواردی چنین است. این اختلاف ها و تفاوت ها، تشخیص فرهنگ ما را نسبت به دیگر فرهنگ ها تعریف می کند، چنان که تشخیص دیگر فرهنگ ها را نسبت به فرهنگ ما تعریف می کند. البته موارد اشتراک، بسیار و موارد اختلاف، اندک است. ما همه انسان هستیم. ما همه عاقل، آزاد و برابر آفریده شده ایم. ما به اخلاق باور داریم، حتی زمانی که در تصمیم گیری ها و رفتار خود، اخلاق را نادیده می گیریم. اکثریت ما انسان ها، از استبداد بیزاریم و دموکراسی را دوست می داریم.

محتوا و جوهر تفاوت در میان روشنفکری دینی و بنیادگرایی چیست؟ چه چیز تمایز بخش و حد فاصل این دو گرایشی است که ظاهرا هر دو به اصول بر می گردند، گزینش می کنند و تفسیری از دین ارائه می دهند؟

برای روشنفکری دینی آنچه شالوده اصلی را تشکیل می دهد، در گام نخست، رجوع به کتاب است، پس از آن نوبت سنت می رسد. البته سنت نیازمند نقادی، پالایش و تنقیح است. سنت هم پای قرآن نیست، بلکه در ادامه آن قرار دارد. به سخن دیگر، رابطه کتاب و سنت، رابطه عرضی

نیست، بلکه رابطه طولی است. روشنفکر دینی وقتی به قرآن مراجعه می کند، درمی یابد که انسان دارای کرامت ذاتی است (لقد کرما بنی آدم). بنابراین، در نگاه روشنفکر دینی، نمی تواند از انسان استفاده ابزاری کرد. نمی توان انسان را به بردگی کشید و در راه مطامع سیاسی، اسیر و اجیر کرد و به عنوان مزدور بکار گرفت. در برابر، بنیادگرایی دینی، با انسان در سطح حیوانات رفتار می کند. انسان ها را به نام خدا سر می برد، شکنجه می کند، به بردگی می کشد، و برای بهره برداری جنسی، خرید و فروش می کند. شما نگاه کنید به حکومت طالبان و شبه دولت اسلامی یا داعش. آیا نشانی از باور به کرامت انسان در آنان می بینید؟ آیا آموزه اسلام این است که انسان ها به عنوان برده جنسی به قیمت ده تا دوازده دلار خرید و فروش شوند و اگر تمکین نکردند، قتل عام شوند؟ بر این اساس، حقوق بشر، اخلاق و پایبندی به بنیان های اعتقادی دین از وجوه تمایز روشن فکری دینی و بنیادگرایی دینی است. بنیادگرایی دینی هیچ گونه پایبندی به اخلاق و روح حاکم بر کتاب و سنت نبوی ندارد، این جماعت - که تالی تلو خوارج در صدر اسلام اند، البته خودشان را پیرو قرآن و پیامبر اسلام می دانند، اما کدامیک از رفتارهای شان با آموزه ها و مبانی دینی سازگاری دارد؟

براین اساس، می توان گفت که پروژه بنیاد گرایی دینی و نواندیشی دینی هر دو سیاسی هستند، اما بنیاد گرایی دینی در جهت سودگرایی، افراط گرایی، خشونت ورزی و بی اعتنائی به آزادی، برابری و حقوق بشر، به ویژه حق حیات انسان به پیش می رود. پیشینه بنیاد گرایی دینی به دوران استیلای بنی امیه و بنی عباس باز می گردد و چیز تازه ای نیست. در واقع، تکرار سیاه و شرم آور دوره ای از تاریخ مسلمانان است.

می پرسیم آیا می توان حکومت اموی و حکومت عباسی را بر بنیان قرآن و اسلام نبوی و علوی پذیرفت؟ اگر بتوانیم چنین اسلامی را بپذیریم، آنوقت داعش را هم می پذیریم، طالبان را هم می پذیریم، گروه بنی سیاف را که به نام دیندار و مسلمان، افراد را گروگان می گیرند و در جنگل مخفی می کنند تا باج گیری های کلان چند میلیون دلاری کنند، نیز می پذیریم. در برابر، روشن فکری دینی خود را متعهد به چارچوب حقوق بشر، اخلاق و قانون می داند و طبیعی است که راه و روش این دو به کلی از هم جدا است.

نفت بازی عربستان علیه ایران

تاثیر کاهش قیمت نفت بر اقتصاد
و سیاست ایران چه خواهد بود؟



وابستگی شدید اقتصاد خاورمیانه به درآمدهای نفتی و کاهش شدید بهای نفت در سه ماه آخر سال ۲۰۱۴ میلادی گریبان اقتصاد این منطقه را گرفته است. ماجرا از آنجا شروع شد که در شش ماهه دوم سال عرضه این محصول در بازار از میزان تقاضای آن پیشی گرفت و در نتیجه، نفتی که میانگین فروش آن در هر بشکه ۱۱۵ دلار بود تا ۶۶ دلار افت قیمت پیدا کرد که حدود ۴۰ درصد پایین تر از نرخ شش ماه اول سال بود. از سویی دیگر آمریکا از بزرگترین واردکنندگان نفت جهان توانست روزانه ۴ میلیون بشکه به تولید خود اضافه کند. همچنین برخلاف سنت گذشته که با افزایش بحران‌های نظامی و ژئوپولیتیک در خاورمیانه، قیمت نفت افزایش پیدا می‌کرد این بار شرایط تغییر کرد و با وجود بحران عراق و سوریه این اتفاق صورت نگرفت. در واکنش به کاهش بهای نفت، حسن روحانی در سفر اخیر خود به خراسان جنوبی توطئه برخی کشورها را عامل افت شدید بهای نفت خواند. به دنبال این اظهارات، جمهوری اسلامی در پیامی هشدارآمیز خطاب به سران عربستان خواستار تجدید نظر سران این کشور در سیاست‌های خصومت آمیز خود با ایران شد.

تاثیر بهای نفت بر اقتصاد عربستان

از سویی دیگر گرچه ایران سعودی‌ها را متهم به توطئه نفتی می‌کند، اما عربستان اعلام کرده به علت کاهش بهای نفت، دولت این کشور در سال آینده با ۳۸ میلیارد دلار کسری بودجه روبه‌رو خواهد شد که این میزان بیشترین رقم کسری بودجه در تاریخ عربستان است. البته دولت ریاض گفته هزینه‌هایش را کم نخواهد کرد و اگر نفت به زیر ۲۰ دلار هم برسد باز هم کاهش تولید نخواهد داد که نشان می‌دهد این کشور می‌تواند کسری ناشی از افت شدید بهای نفت را بدون صرفه جویی‌های اقتصاد پشت سر گذارد.

با این حال جای شک باقی نیست که عربستان ترجیح داده با تحمل زیان‌های هنگفت، از نفت به‌عنوان ابزاری سیاسی علیه رقبای استفاده کند. ضرری که بیش از همه متوجه روسیه، ایران و عراق خواهد بود. عربستان و برخی کشورهای نفتی دیگر مانند امارات، قطر و بحرین با اتخاذ تصمیمی استراتژیک درصدد برآمده‌اند قیمت‌های نفت را چنان کاهش بدهند تا درآمد کشورهای نفتی مانند ایران و روسیه از حد تحمل اقتصادشان کمتر شده و به این ترتیب فشارهای

جمهوری اسلامی معتقد است عربستان با ثابت نگه‌داشتن سقف تولید اوپک به منظور کاهش قیمت نفت، درصدد فشار آوردن به ایران و مانع‌تراشی در مسیر دستیابی توافق اتمی جمهوری اسلامی با ۵+۱ است. جمهوری اسلامی در این نامه از عربستان سعودی خواسته تا در کوتاه‌ترین زمان ممکن پاسخ اعتراضات را بدهد و گر نه ایران از طریق دوستان خود در منطقه «پاسخ متناسبی» به رفتار عربستان خواهد داد. البته رقابت و تنش بین ایران و عربستان ریشه در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و رقابت برای افزایش نفوذ در خلیج فارس دارد. از دورانی که سیاستی موسوم به دو ستون (Two Pillars Policy) توسط نیکسون و کسینجر طراحی شد و ایران و عربستان ستون برقراری امنیت در خلیج فارس شدند. با قدرت گرفتن ایران در زمان محمدرضا شاه و در پی افزایش بهای نفت، بحث ژاندارمی ایران در منطقه بر سر زبان‌ها افتاد که خوشایند سعودی‌ها نبود.

نگاهی به گذشته

۲۳ دسامبر سال ۱۹۷۳ به دعوت محمدرضا پهلوی وزرای نفت اوپک در تهران گرد هم آمدند. در همین مجمع بود که تصمیم گرفته شد نرخ هر بشکه نفت خام از ۵,۰۳۲ به ۱۱,۶۵۱ دلار در هر بشکه برسد. همانجا بود که شاه و ایران متهم به تخریب اقتصاد دنیا شدند. محمدرضا در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «پاسخ به تاریخ» (۱) می‌نویسد: «بسیار زننده بود که

دنبال می‌شود تا ایران به ناچار به سازش هسته‌ای رو بیاورد و از آن طرف هم از سیاست‌های منطقه‌ای خود دست‌بردارد.

در گذشته چنین فشارهایی به ایران وارد شده است. از جمله زمان جنگ نفت تا ۸ دلار سقوط کرد و در دهه هفتاد و هشتاد هجری شمسی هم نوسانات شدید نفتی را شاهد بودیم. به این ترتیب بخشی از هدف سعودی‌ها و احتمالاً آمریکایی‌ها که فشار اقتصادی بر ایران را پیگیری می‌کنند با کاهش درآمد نفتی ایران محقق شده است. پشتوانه اقدامات آمریکا و عربستان گزارش‌هایی است که از سوی صندوق بین‌المللی پول منتشر شده و از جمله اشاره داشته که اقتصاد ایران با نفت بالای ۱۰۰ دلار به تعادل می‌رسد.

دولت، نفت کمتر از ۸۰ دلار را قابل قبول نمی‌داند هر چند در بودجه سال ۹۴ قیمت ۷۲ دلاری برای نفت در نظر گرفته شده و برخی نمایندگان خبر داده‌اند که این رقم کمتر هم خواهد شد. به هر حال هدف اصلی آنها از کاهش قیمت نفت که رسیدن به تغییر در سیاست‌های منطقه‌ای ایران و یا تغییر فعالیت‌های هسته‌ای‌اش باشد، بعید است محقق شود. پرسش اینجاست که کاهش بهای نفت تا چه اندازه در اقتصاد و در نهایت در سیاست ایران تاثیر خواهد داشت؟

منابع:

۱- پاسخ به تاریخ اثر محمد رضا پهلوی چاپ هفتم/ نشر البرز

۲- هفته‌نامه آلمانی اسپیکل / ژانویه ۱۹۷۴

چکیده:

به ازای هر یک دلار کاهش بهای نفت اقتصاد ایران با ۹۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه مواجه خواهد شد.

۸ دی ماه سال ۹۳ محمد باقر نوبخت سخنگوی دولت اعلام کرد که حتی اگر قیمت نفت به ۳۵ دلار هم برسد اوضاع قابل کنترل است.

دولت عراق بودجه سال ۲۰۱۵ را بر پایه نفت ۶۰ دلار بسته است و بودجه آن رقم ۱۰۳ میلیارد دلار است.

کشور نیجریه در ظرف کمتر از یک ماه دوبار بودجه نفتی خود را کاهش داده و بودجه را روی هر بشکه نفت ۶۵ دلار بسته است.

روسیه پیش‌بینی کرده متوسط قیمت نفت بین ۸۵ تا ۹۵ دلار در سال ۲۰۱۴ خواهد بود و ۸۵ دلار قیمت هر بشکه را در بودجه خود در نظر گرفته است.

زیادی بر این کشورها وارد شود و از آن طرف هم به اهداف سیاسی خود برسند.

عربستان دنبال چیست؟

اواسط ماه دسامبر برابر با ۲۷ آذرماه، مجله آمریکایی فارین پالیسی با انتشار مقاله‌ای تحلیلی به قلم اسکات کوپر، به واکاوی انگیزه عربستان در کاهش قیمت نفت پرداخت و نوشت این کشور برای نخستین بار نیست که از نفت به عنوان ابزاری سیاسی علیه رقبای استفاده می‌کند. توان این کشور در تولید نفت بالای ۱۰ میلیون بشکه باعث شده تا نقشی مؤثر در کاهش یا افزایش قیمت نفت داشته باشد، بخصوص که کشوری مانند ایران از توان صادرات بالای ۲ میلیون بشکه‌ای پیشینش کاسته شده و هم‌اکنون سطح صادراتش یک میلیون بشکه در روز است.

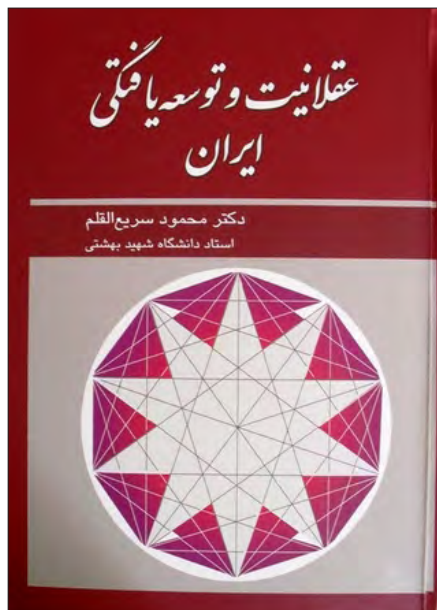
«اسکات کوپر» به نمونه‌هایی تاریخی از استفاده سیاسی عربستان از نفت اشاره کرده و می‌نویسد: نزدیک‌ترین زمان سال ۲۰۰۸ میلادی بود که قیمت نفت از ۱۴۷ دلار تا سطح ۳۶ دلار پایین آمد. علت هم این بود که عربستان می‌خواست به کشورهایمانند ایران ضربه بزند تا نتواند بر تحولات کشورهای عربی تأثیر بگذارد. اسکات کوپر می‌نویسد: در نوامبر ۲۰۰۶ [نواف عبید] یکی از مقامات امنیتی سعودی نزدیک به شاهزاده ترکی الفیصل که بعدها سفیر ریاض در واشنگتن شد، طی مطلبی در واشنگتن پست به این اشاره کرده بود که کشورش می‌تواند با افزایش تولید و رساندن بهای نفت به نصف، اثر مخربی بر اقتصاد ایران بگذارد تا این کشور نتواند به دیگران از جمله در عراق و سوریه و بحرین و یا برخی کشورهای عربی دیگر کمک برساند.

۲ سال بعد از این تهدید، قیمت نفت در سال ۲۰۰۸ میلادی به شدت کاهش یافت و حالا از میانه سال ۲۰۱۴ بار دیگر سیاست کاهش قیمت نفت در دستور عربستانی‌ها قرار گرفته است. به نوشته فارین پالیسی، نشانه‌های کاهش قیمت نیز از قبل فرستاده شده بودند. شاهزاده ترکی در سال ۲۰۱۱ میلادی و همزمان با بهار عربی هشدار داده بود تا ایران از ناآرامی‌های بهار عرب در منطقه به نفع خود استفاده نکند. تهدیدی که عربستان در حال حاضر به آن جامه عمل پوشانده است. فارین پالیسی می‌نویسد عربستانی‌ها درصدد هستند تا ایران را در فشار اقتصادی و متعاقباً بحران‌های سیاسی و اجتماعی قرار داده و نهایتاً این کشور شیرازه خود را از دست بدهد.

نفت ایران در سال ۲۰۱۴ میلادی میانگین ۸۰ دلار به فروش رسیده که درآمدی بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار را نصیب کشور می‌کند. اما پیش‌بینی می‌شود این درآمد در سال ۲۰۱۵ میلادی هم حاصل نشود. چراکه با وضعیت فعلی ایران مجبور است نفت خود را با تخفیف‌های ویژه بفروشد. طبق گزارشی که ایرنا، خبرگزاری رسمی دولت روز دوشنبه، اول دی‌ماه منتشر کرده است، ایران برای حفظ جایگاه خود در بازار نفت و با هدف جلوگیری از اشغال این بازار توسط عربستان، تخفیف‌های قابل توجهی را ارائه کرده است.

ظاهراً هدف سعودی‌ها از ورود به جنگ نفت، کشاندن ایران به موضع انفعال در قبال تحولات منطقه‌ای است. حتی عربستان از تفاهم احتمالی هسته‌ای ایران با گروه ۵+۱ راضی نیست. از آن سو هم آمریکا شاید بی‌میل نباشد تا به کشورهایی چون ایران و روسیه فشار بیاورد. مشخصاً این هدف

عقلانیت و توسعه یافتگی ایران



خالی است چرا که تمامی کارهای جمعی و اجتماعی، ناموفق و عمدتاً به بن بست و شکست میرسد که علت آن عدم بردباری و تمرین ما در خیلی زمینه هاست. پس تحمل و مدارا باید در تمرین کار دانشجویی قرار بگیرد. ۳- دانشجویانی که به واسطه زحمتی که می کشند، همیشه خسته اند، توسعه در گرو زحمت و تلاش بی وقفه است، تلاش آنان توأم با خستگی می شود اما اگر خستگی نباشد سازندگی فردی و اجتماعی را به همراه خواهد داشت.

۴- دانشجویانی که برای ۴۰ سال آینده خود برنامه دارند؛ عمر متوسط ۶۰ ساله انسان اگر با عقلانیت، تمرین، تحمل آرا و عقاید و زحمت و تلاش توأم شود به برنامه ریزی خواهد انجامید و داشتن برنامه مدون برای آینده، زندگی درخشانی را رقم خواهد زد.

۵- دانشجویانی که فرق بین هشت و هشت یک دقیقه را می دانند؛ زمان در نزد آنان که به پیشرفت و توسعه می اندیشند ارج و قرب و منزلتی باور نکردنی دارد «وقت طلا است» ضرب المثلی زیبا است که سر لوحه کار و شخصیت تحول خواه و توسعه طلب ایرانی است.

۶- دانشجویانی که رنگ های شاد خلقت را در ظاهر خود سپاس می دارند؛ ظاهر جذاب و شاد از روح و روان شاد و سر حال حکایت دارد

چاپ هشتم از کتاب عقلانیت و توسعه یافتگی ایران و استقبال جامعه کتابخوانی از آن در طی سالهای ۹۰-۹۳ نشان می دهد که نویسنده به طرح مسئله ای پرداخته که جامعه آن را دنبال نموده و حدیث نفس جامعه کتابخوان ایرانی شده همان مسئله ای که جامعه، لابلای کتاب ها را می کاود تا برای آن راه حل مشترک جمعی حاصل آورد، این همزاد پنداری ایرانی باعث شده تا سؤال همیشگی ایرانیان که چرا پیشرفت نکردیم؟ چرا توسعه نیافتیم؟ چرا نسبت به کشورهای که با ما شروع کرده اند عقب تریم، تکرار شود همان سؤال های گوناگون، بسیار خوب و به جا که در این سال ها تیرتیر بسیاری از کتاب ها، مقالات و سخنرانی ها شده و تجزیه و تحلیل آنها به نقطه مشترک جامعه توسعه خواه ایرانی انتقال یافته است.

دکتر سریع القلم نیز در مقدمه عقلانیت و توسعه یافتگی تأکید کرده نظریه هایش محصول ۲۰ سال تحقیق و تدریس پیرامون توسعه یافتگی است. او کتاب را به دانشجویان تقدیم کرده است، دانشجویانی که سرمایه های انسانی توسعه به شمار می آیند. وی همچنین فصل اول کتاب را به مکتب تحول در شخصیت ایرانی اختصاص داده است چرا که شخصیت ایرانی، ویژگی ها و خصوصیات آن و به تعبیری فرهنگ حاکم بر جامعه ایران یک مقدمه نظری و آسیب شناسی مهم فرهنگی در بحث توسعه و عقلانیت است. به راستی تا شخصیت ایرانی تحول نیابد و فضا و اتمسفر فرهنگی آن فراهم نیاید تمام تلاش عقلانی و از بالای دولتمردان مورد نظر سریع القلم ره به جایی نخواهد برد.

سریع القلم کتاب را به دانشجویان تقدیم کرده است تا جزئیات مکتب تحول در شخصیت ایرانی را برملا و آشکار سازد راه حلی که نه فقط در بحث های کلان و ذهنی بلکه بیشتر در امور خرد و عینی وجود دارد.

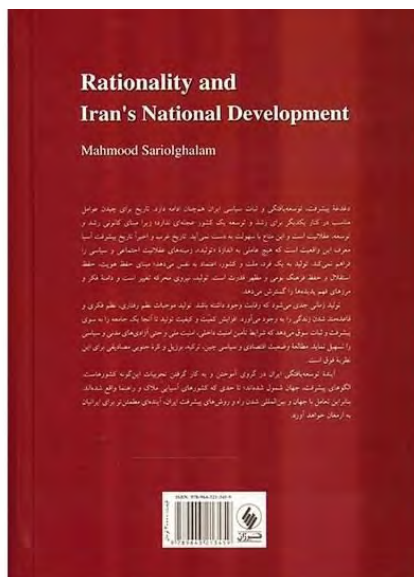
تقدیم به دانشجویان:

۱- دانشجویانی که عقلشان بر احساسشان غلبه می کند؛ کلید واژه عقل و ضرورت آن در فرهنگ توسعه جوامع، نقطه حساس است که گوشزد آن به دانشجویانی که تربیت احساسی و نیز شرایط سنی سرشار از احساس دارند، راه گشا به نظر می رسد. عقل نه فقط به مثابه بینش که به مثابه روش باید نقطه اتکای دانشجویان باشد.

۲- دانشجویانی که برای تحمل آرای دیگران تمرین می کنند؛ دیدن دیگری، تحمل آرای دیگری نه یک شعار صرفاً زینتی، زیبا و دکوری بلکه یک ضرورت تمام عیار است که البته به تمرین مستمر و مداوم نیازمند است مداراگری و تحمل در زندگی اجتماعی ما ایرانیان جایز



علی خوشگوار



خویش از پای نمی‌نشینند و این حساسیت
تا بدان اندازه است که آنان را از خواب راحت
شانه بیدار می‌نماید.

مکتب تحول در شخصیت ایرانی که در ۱۵
بند بالا کلید می خورد شخصیت ها و افرادی
را پرورش می دهد که به عنوان نخبگان در
توسعه یافتگی جامعه نقش ایفا می کنند، به
نظر می رسد از نظر سریع القلم، سیستم و
ساختار جامعه را همین نخبگان شکل می-
دهند که با پی ریزی ساختار اقتصادی مستقل
از حاکمیت و قابل رقابت با آن، پدید آورده
می شود که برای توسعه و پیشرفت بستر
فراهم می نماید. نخبگان مورد نظر سریع القلم
برای رسیدن به توسعه ضمن استفاده از
تجارب سایر ملل آنرا بومی و ایرانی می کنند و
با تغییر در فرهنگ اجتماعی و اخلاقی توسعه
یابدار را شکل می دهند.

کتاب به ۴ بخش: بخش اول: نظری، بخش دوم: پایه‌های نظری توسعه یافتگی، بخش سوم: جهان سوم و توسعه یافتگی و بخش چهارم: ایران و توسعه یافتگی تقسیم شده است. مطالعه نظریه‌های توسعه سریع القلم و مقایسه آن با سایر مدل‌ها و نظریه‌های توسعه در ایران برای دستیابی جامع‌ه ایرانی به مدلی از توسعه از ضرورت‌ها و دغدغه‌های مشترک روح جمعی ایرانی است.

خواندن کتاب به همه آنان که دغدغه توسعه و مسائل آن را دارند توصیه می‌شود.

و به زندگی و کار و تلاش، حرکت و پویایی میدهد. به کارگیری این روند
فضا را جذاب و سرشار از شادی می‌کند.

۷- دانشجویانی که قاعده مند فکر می کنند؛ روشمندی در تفکر نیز از ضرورت های مهم شخصیت تحول خواه ایرانی است که به تمرین و ممارست بسیار نیازمند است. داشتن روش در تفکر امری است که در ساختار آموزشی ایران کمتر بدان پرداخته می شود و حال اینکه باید جنبش باشد.

۸- دانشجویانی که برای هر سئوالی چندین پاسخ متفاوت قائلند؛ نسبی نگری و سیاه و سفید ندانستن قضایا امر مهمی است که دانشجو نمی‌خواهد حقیقت را فقط در یک امر منحصر کند بلکه موضوع را از منظرهای مختلف واکاوی می‌نماید و جواب‌های متعدد از آن به دست می‌آورد.

۹- دانشجویانی که عصبیت خویش را به تاخیر می اندازند؛ خشم، عقل را زائل می نماید و در این صورت دیگر تصمیم گیری ها منطقی و مستدل نیستند. کنترل خشم و تمرین آن، عصبیت را به تاخیر می اندازد و فضا برای تصمیم گیری های عقلانی فراهم می کند.

۱۰- دانشجویانی که شأن را بر قدرت مقدم می‌شمارند؛ شأن انسانی که به واسطه تلاش، کوششی و ممارست و توانمندی‌ها بدست آمده است، آسان در خدمت قدرت قرار نمی‌گیرد و شأن علمی و انسانی خود را بر قدرت ترجیح می‌دهد.

۱۱- دانشجویانی که در رفتار قابل پیش بینی اند؛ آنان دارای شخصیت اند دچار فضاسازی و جودگی نمی شوند و به وزن و شخصیتی رسیده اند که استراتژی زندگی فردی و جمعی خویش را تبیین می کنند و می توان حدس زد برای آینده خویش چه برنامه هایی را تدارک دیده اند.

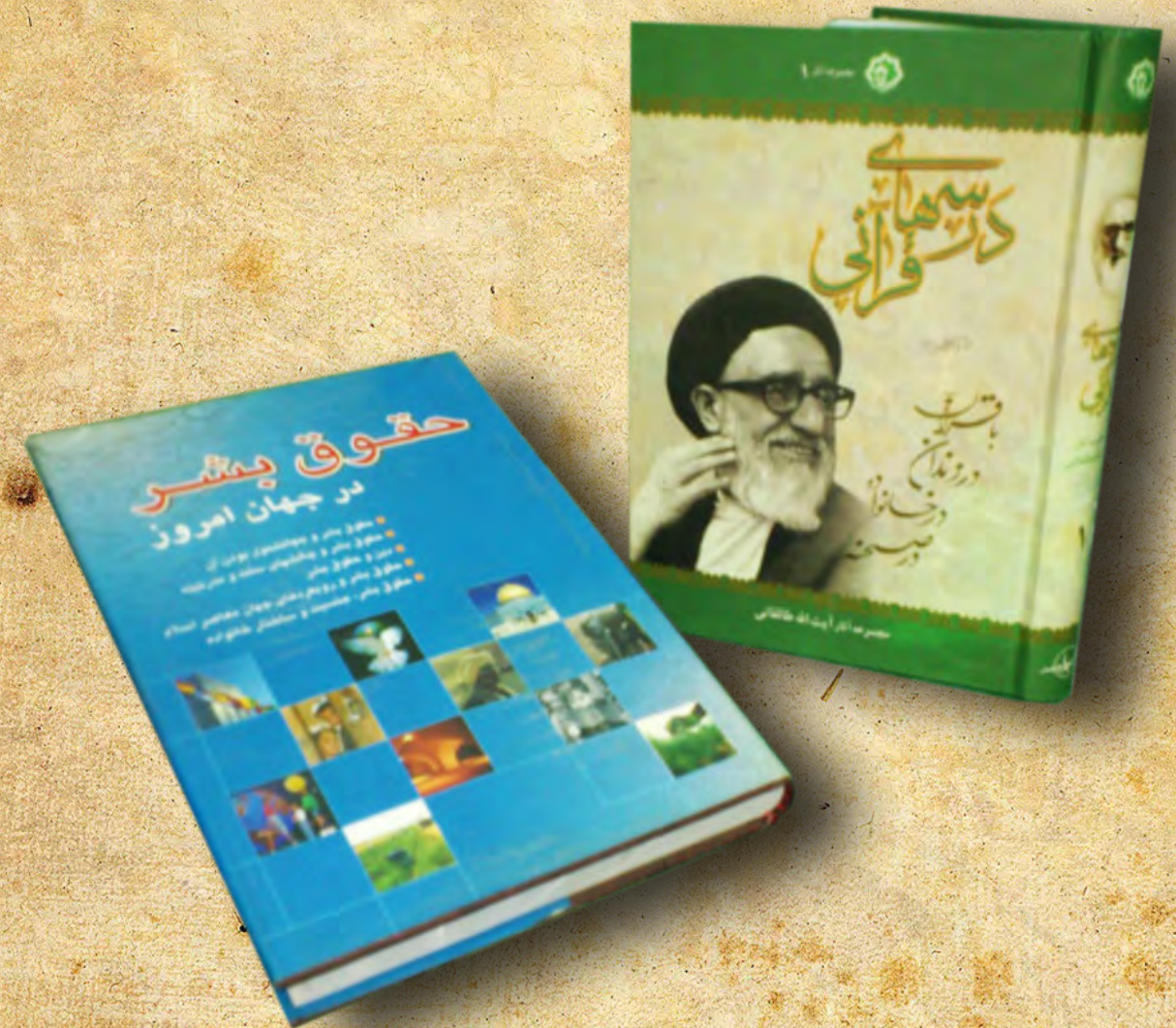
۱۲- دانشجویانی که معنای تناسب، درصد و کار تدریجی را می دانند؛ نسبی نگری در تحلیل و درک شرایط زمانی و مکانی و بررسی زوایای پیدا و پنهان معضلات اجتماعی، زمان مند بودن آنها به دوره های کوتاه مدت و درازمدت و قائل بودن به کار تدریجی و فرایندی، از ویژگی های جوامع توسعه یافته است که در دانش و آگاهی دانشجویان جایگاه ویژه خود را دارد.

۱۳- دانشجویانی که برای افزایش قدرت کشور تأمل می‌کنند؛ افزایش قدرت کشور در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دغدغه دانشجویان است و برای دستیابی به آن به تأمل، تحقیق، بررسی و پژوهش می‌پردازند و از تجارب سایر ملل سود می‌جویند و به ریشه‌ها و علل می‌پردازند.

۱۴- دانشجویانی که برای جلب اعتماد دیگران، حتی در نگاه کردن دقت نمی‌کنند؛ به اعتمادسازی و نظر مثبت و سازنده شدیداً محتاجیم و برای ایجاد و دستیابی بدان لحظه‌ای نمیتوان دریغ و کوتاهی کرد این مسائل آنچنان در دستور کار است که حتی نوع نگاه باید با اعتمادسازی توأم باشد چرا که پیشرفت و توسعه در گرو آن است.

۱۵- به دانشجویانی که دغدغه وفای به عهد آنها را شب از خواب بیدار می‌کند؛ کاهش دادن فاصله گفتار تا عمل و نزدیک ساختن قول به فعل از ویژگیهای شخصیت تحول خواه است که در وفای به عهد خود را باز می‌تاباند، دانشجویان خوش عهد و بی دغدغه تا به انجام نرساندن وعده

مجموعه آثار و کتب آیت الله محمود طالقانی



برای تهیه آثار آیت الله محمود طالقانی به شرکت سهامی انتشار واقع در خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان، جنب خیابان ملت، پلاک ۹۲ مراجعه کنید و یا با شماره تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۹۲۵۶۰ تماس حاصل فرمایید تا برایتان ارسال شود.

برای تهیه کتاب های فوق با دفتر ماهنامه پیام ابراهیم تماس حاصل فرمایید.
تلفکس: ۰۲۱-۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:
info.payamebrahim@gmail.com

